

"سازمان انقلابی افغانستان" ادامه

منجلاپ اپورتونیسیم ورویزیونیسیم

"گروه انقلابی خلقهای افغانستان" و "سازمان رهائی
افغانستان" است

مکشی برسند:

« با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم »

به ادامه کتاب اول

نویسنده : پولاد

فصل یکم

رهبری «گروه انقلابی....» در اخیر صفحه (32) و اول صفحه (33) این سند چنین می نویسد: "خط مشی اپورتونیستی خائنانه شهری و علنی" س- ج- م" صدمات جدی برجانبش انقلابی میهن ماوارد آورده است و قتل سیدال در ماه جوزا سال 1350 که نقطه عطفی در آگاهی یافتن بیشتر رفقا از اپورتونیسم" رهبری" بشمار می رود، نتیجه ی مستقیم اعمال آن مشی است. تلاش "رهبری" در کتمان حقیقت مسئله و اینک شهادت رفیق سیدال بدست عناصری ناپاک چون باند سیاه اخوان این مزدوران کثیف امپریالیسم در کشور را امری تصادفی و اشتباهی ساده وانمود سازد بجایی نرسید، بر همگان معلوم گردید که سیدال قربانی مشی اپورتونیستی و ضدانقلابی" س- ج- م" شد.

داکتر فیض منحیث یکی از رهبران" س ج م" در این سند، رهبری" س ج م" را مورد حمله قرار داده و همه خط مشیها و فعالیتهای" س ج م" را بنام"فعالیتهای شهری و علنی" زیر سوال برده و «اپورتونیستی و خائنانه» می خواند. گرچه رهبری" س ج م" در عدم توجه به طرح توطئه مشترک دولت و نیروهای ارتجاعی مذهبی همدست آن [باند"اخوان المسلمین" و حضراتهای قلعه جواد در حمله به میتینگ جریان دموکراتیک نوین در صحن پوهنتون کابل] و همچنین واقعی نگذاشتن به هوشدارهای تعدادی از هواداران و هواخواهان جنبش دموکراتیک نوین (تا از برگزاری میتینگ در صحن پوهنتون کابل خاصتا در همان روز صرف نظر شود) دچار اشتباه جدی گردید. این در نفسش یک حرکت ماجراجویانه بود که در ماهیت انحراف محسوب میشود و در نتیجه با حمله به میتینگ فعالین جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) توسط نیروهای ارتجاعی و ضدانقلابی مزدور امپریالیسم رفیق سیدال (سخندان) فرزندانقلابی خلق بدست پلیدگلب الدین جنایتکار و خاین (رهبر" حزب اسلامی افغانستان" این نوکر سرسپرده امپریالیسم و دولت های ارتجاعی پاکستان و ایران) در صحن پوهنتون کابل در حالیکه پولیس دولت خاین و ضد مردم نظاره گر صحنه بود و حشیانه بقتل رسید و چندن تن دیگر زخمی شدند. ولی «مرحوم» داکتر فیض، در این "سند" توضیحی درباره نقش خودش در این تصمیمگیری و هم اینکه از جمله هیئت رهبری" س ج

م" و "ج د ن" که میتینگها و تظاهرات ها را رهبری می کردند، کدام شخص ویا اشخاص در این تصمیم گیری مستقیماً و یا بیشتر مسئولیت داشتند، کمترین اشاره ای نکرده بلکه باحمله به رهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری، خط مشیهای "س ج م" رایکسره «اپورتونیستی و ضدانقلابی» میخواند. چنانچه فرد دیگری از اعضای رهبری "س ج م" بنام "داکتره.م" که به جناح سنتریست["سنتریسم سنگ بنای رویونیسم است(لنین)"] درون "س ج م" تعلق داشت، در ماه اپریل 2005 نوشته دستنویسی زیر عنوان "جنبش انقلابی پرولتاریا و بوالهوسی های روشنفکران خرده بورژوا" منتشر کرد و در صفحه (540) آن در این باره چنین مینویسد: "دوستی در زندان به ملاقات من آمد و چشم دیدش را در باره این موضوع باین مضمون برایم بازگو کرد. (و من چنین برداشت کردم که در همان وقت در سازمان دسیسه ای در حال جریان بوده است): "در شبی که فردای آن در صحن پوهنتون کابل میتینگ سازمان جوانان متری موردمحمله قرار میگرفت؛ چهار رفیق در یک خانه گردهم آمده بودند و من در اتاق دیگر تنهامشغول چای نوشیدن بودم، وقتی دو- سه نفر از این رفقا را بخانه های شان می رساندم، از مذاکره شان دانستم که فردا در پوهنتون میتینگ برپا میشود، ولی از قلعه جواد به پشتیبانی دولت مردمان وطنی، مریدان حضرات با سوتها (چماقها- توضیح بین قوسین از من است) و سلاح های قتاله بر مظاهره چیان حمله میکنند. بی طاقت شدم، از آنها پرسیدم شما در این مورد چه فیصله کرده و چه اقدامی دارید، همه خموش بودند". به این دوست توضیح دادم که رفقای دیگر برای من شرح دادند که در همان روزی که میتینگ برپا شد از سخنرانان مشهور و معروف، "شعله جاوید" کسی در صحنه وجود نداشت. اما همزمان دیگر (کسان) که به "شعله جاوید" وفادار بودند روی ستیز برآمده نفس "شعله جاوید" را گرم ساختند. اینست که مورد حمله قرار گرفتند، سیدال شهید شد، عصمت قندهاری و اکبر را من به چشم سردیدم که در شفاخانه محبس عمومی به چه حالی قرار داشتند و علاوه کردم: می بینی دوست و برادر عزیز! که "سازمان" مشغول چه بازیهای طفلانه است، چقدر غیر مسئولانه بمسایل حیاتی جنبش برخورد میکند و جنبش خود بخودی با چه قیمتی به این بی پروائی جواب داده و چه تلفات مدهشی را مواجه می شود. بیادام آمد که در مورد بیست و پنج جوار هم بعضی از اعضای

سازمان خبرداشتند دولت به مظاهره چپان حمله میکند! اما به افراد مسئول خبرندادند و آن حادثه پدید آمد. درهرمسئله که عمیق میشدی، میدیدی که " سازمان" از درون پوسیده و فسادگرائیده است". [نقل از صفحات 35 و 36 رساله ای تحت عنوان " انکار از واقعیتها و تحریف حقایق مربوط به ماهیت و موقعیت جنبش انقلابی پرولتری (م ل م) افغانستان" از (گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م- ل- م) "]. در اینجا آقای "ه.م" (منحیث عضو مرکزی "س ج م") نیز حاضر نمی شود که اسمای افرادی که تصمیم برپائی میتینگ در پوهنتون را گرفته بودند و "دوستش" در زندان بوی گزارش داده بود، افشا کند. و این آقا همچنین از افشای نام افرادی که از حمله دولت به تظاهرات تاریخ (25) جوزای سال (1348) خبرداشتند، نیز خودداری می کند و این عمل خود رابطه به افکار و خصلت اپورتونیستی وی دارد. و اینکه آقای "ه.م" فعالیت های مبارزاتی جریان دموکراتیک نوین را که توسط "سازمان جوانان مترقی" رهبری میشد، «جنبش خودبخودی» می خواند بحث دیگری است که درجایش، در نقد و بررسی مسئله متذکره فوق به آن پرداخته ام و کسانی که علاقمند هستند می توانند آنرا در ویب سایت "پیام آزادی" مطالعه کنند.

در صفحه (33) این سند چنین می خوانیم: "اکنون ببینیم جریان "شعله جاوید" تحت رهبری "س- ج-م" با آن علنی گرائی و اپورتونیسم خاصش نسبت به جنبشهای کارگری کشور چه برخوردی داشت و در پایان بمبارزه مخفی و علنی آن می پردازیم. در اوایل انتشار جریده بود که کارگران فابریکه جنگلک، بخاطر یکسلسله خواستهای خود مثل از دیاد دست مزد، وسیله نقلیه، غذا، لباس کار و کاهش ساعات کار دست به اعتصاب زدند. با موجودیت چندین کارگر "شعله ای" در کارخانه، جریان "شعله جاوید" مورد تأیید قریب اکثریت کارگران بود. "رهبری" بامحول کردن نقش سخنرانان همه آنان را در بست علنی گردانید. به این هم اکتفا نشده و در حالیکه اعتصاب در داخل کارخانه بشکل متنگها ادامه داشت، "رهبران" تمام پیروان جریان را از پوهنتون و مکاتب جمع نموده بشکل مظاهره بسوی کارخانه گسیل کرد. بدستور آنان رفقای کارگروابسته بجریان، سایر کارگران کارخانه را نیز برای مظاهره با "شعله ای" ها بیرون کشید و بدینترتیب تحت هدایت "رهبران" جریان همراه با کارگران جنگلک زیر عنوان

پیوند یافتن با توده کارگر! چندین روز بمظاہرات و سخنرانیها پرداختند. بدینصورت "رهبری" مهرجریان مشخص "شعله جاوید" را براعتصاب گذاشت. با آنکه برخی از خواستهای صنفی کارگران پذیرفته شد ولی گویی با تن دادن و اکتفا به آن خواستها، غرور "رهبری" پامال میشد. این بود که با افزودن خواستهای مانند اتحادیه کارگران، قانونی ساختن اعتصاب و تجلیل رسمی ماه می، بدون در نظر داشت آگاهی، آمادگی و مرحله مبارزاتی کارگران اعتصاب را از حال طبیعی و اقتصادی خارج و به اعتصاب سیاسی بدل کردند. درجریان اعتصاب تقریباً تمام کارگران "شعله ای" که نقش سخنرانی را داشتند، شناخته شدند. طرح آن خواستهای سیاسی، شرکت مستقیم و علنی "شعله جاوید" و برخورد ماجراجویانه و سیله ای شد که دولت اعتصاب مذکور را سرکوب کند. در نتیجه عدۀ زیادی از کارگران فعال بزندان افتیده و اعتصاب مواجه بشکست و امداد گردید. جریان شعله جاوید تا پایان دیگر قادر نشد نقش و نفوذی در کارخانه داشته باشد. در اعتصاب 1351 رویونیستها بر احتی توانستند کارگران جنگلک را جهت بر آوردن خواستهایشان بطرف شوری ببرند".

صرف نظر از دیگر موارد انحرافی رهبری «گروه انقلابی....»؛ همین پراگراف نظر و موضع اکونومیستی (اپورتونیستی) آنها را یکبار دیگر به ثبوت می رساند. در حالیکه رهبری "س ج م" بادرک انجام وظیفه مبارزاتی اش سعی داشته تا با آگاهی دادن به کارگران کارخانجات جنگلک، جنبش خود بخودی آنها را سمت و سوی مترقی و انقلابی بخشیده و آنها خواستهای سیاسی شانرا نیز در برابر دولت مطرح کنند و کارگران نیز همزمان با طرح خواستهای قبلی شان، خواستهای صنفی جدیدی از جمله (حق داشتن اتحادیه، قانونی ساختن اعتصابات و رسمیت دادن به تجلیل از اول ماه می) را که از جمله حقوق طبیعی کارگران بشمار میرود در برابر دولت قرار داده و به اعتصاب شان جهت تحقق خواستهای شان ادامه داده و به سخنرانیهای اعضای جریان دموکراتیک نوین گوش دادند. از جهتی موجودیت چند تن کارگر "شعله ای" در بین کارگران کارخانه جنگلک نشان می دهد که اندیشه های دموکراسی نوین در سطح ابتدائی و محدود در بین کارگران کارخانجات جنگلک نفوذ کرده است. چنانکه کارگران حاضر می شوند که همزمان با ادامه اعتصاب در داخل کارخانه جنگلک بخش دیگری از آنها به جریان

تظاهرات تحت رهبری جریان دموکراتیک نوین پیوسته و به سخنرانیهایی رهبری جریان دموکراتیک نوین برای چندروزگوش فراداده و روی خواستهها و مطالبات برحق شان پافشاری کردند. برخلاف نظرموضع اپورتونیستی رهبری «گروه انقلابی...» این کار از جمله وظایف همه کمونیستهای انقلابی است که در بین کارگران فعالیت مبارزاتی انجام داده و کارگران را به تضاد آشتی ناپذیری که بین آنها و کارفرمایان و طبقات حاکمه ارتجاعی (دولت) وجود دارد، آگاه سازند و جناح انقلابی رهبری "س ج م" در مورد چنین عمل کرد. ولی داکتر فیض که به جناح اپورتونیستی "س ج م" تعلق داشت این مبارزه متری رهبری "س ج م" را «حرکتی ماجراجویانه» می خواند. بوضوح ملاحظه می شود که داکتر فیض با ادعای «م-ل-ا» و عضویت در "س ج م" و "ج د ن" از سیاسی شدن کارگران به شدت هراس داشته و بدین سبب رهبری "س ج م" را مورد حمله قرار داده که تلاش می کرده است تا به کارگران آگاهی سیاسی داده و سطح خواستههای اقتصادی آنها را به سطح خواستههای سیاسی ارتقا دهد. رفیق لنین در این باره می گوید: "آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه ای کارگر با قوای خود منحصراً می تواند آگاهی تردیونیونیستی(*) حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خودمارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره ای روشنفکران بورژوازی بودند. [*- تردیونیونیسم، چنانکه بعضی ها گمان می کنند، بهیچوجه ناسخ و نافی هرگونه "سیاست" نیست. تردیونیون ها همیشه تادرجه ای معینی تبلیغات سیاسی و مبارزه ای سیاسی (لیکن نه مبارزه ای سوسیال دموکراتیک) نموده اند (چه باید کرد؟)].".

همچنین در نزد داکتر فیض و یارانش، حک شدن مهر جریان دموکراتیک نوین بر جنبش طبقه کارگر «ماجراجویی» محسوب می شود! این نظریه گانگی

داکتر فیض را از مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون آشکار میسازد. داکتر فیض رهبری "س ج م" را مورد سرزنش قرار می دهد که فعالیت سیاسی آنها مبنی بر آگاهی دادن به کارگران و "طرح خواستهای سیاسی و شرکت مستقیم شعله جاوید در اعتصاب کارگران" بگونه علنی موجب گردید که دولت آن اعتصاب را سرکوب کرده و تعدادی از کارگران را زندانی کند. ملاحظه میشود که رهبری «گروه انقلابی...» با ادعای دروغین کمونیست بودن، طرفدار تنها مبارزه اقتصادی کارگران بوده و نظر دارد که رهبری "س ج م" نباید کارگران را به طرح خواستهای "سیاسی" شان ترغیب کرده و در جهت ارتقای سطح آگاهی ایدئولوژیک-سیاسی آنها فعالیت می کرد و کارگران نیز نباید اقدام به چنین مبارزه ای کرده و به همان خواستهای اقتصادی و رفاهی اولیه ای شان اکتفا میکردند؛ زیرا این عمل آنها موجب نارضایتی و خشم طبقات حاکم (دولت) شده و اعتصاب کارگران را سرکوب کردند. رفیق لنین می گوید: "تکامل خودبخودی نهضت کارگری درست منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی بورژوازی می شود.... از اینرو وظیفه ای ما یعنی وظیفه ای سوسیال دموکراسی عبارت از مبارزه علیه جریان خودبخودی است و عبارت از آنست که نهضت کارگری را از این تمایل خودبخودی تردیونیونیسم که خود را زیر بال و پر بورژوازی می کشاند منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم (چه باید کرد؟)".

خواست طبقات حاکم ارتجاعی در همه کشورها هم همین است که کارگران و سایر زحمتکشان خواستهای محدود اقتصادی و "رفاهی" شان را آنهم بدون اصرار روی آن خواسته‌ها در برابر طبقات حاکم قرارداد و از طرح خواستهای سیاسی چه که از برخی خواستهای صنفی شان (از جمله تشکیل اتحادیه) نیز پرهیز کنند. در طول تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی و جنبشهای کارگری انواع و ریزوینیزم و اشکال اپورتونیسم در جهت اغوای طبقه کارگر و سایر طبقات زحمتکش در لفظ دم از دفاع از حقوق و خواستهای آنها زده و می زنند؛ لیکن در عمل آنها را از کسب آگاهی سیاسی و روی آوردن به مبارزه سیاسی جهت رسیدن به حقوق شان و یا اقدام به مبارزه طبقاتی به شیوه انقلابی منع کرده و آنها را در نا آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک و در درمنجلاب رفورمیسم رهنمائی می کنند. رویزیونیستهای « سازمان رهائی... » و « سازمان انقلابی... » و « ساما » و «

ساما- ادامه دهندگان» و دیگر همپاله های آنها منحنی نمایندگان بورژوازی کمپرادور بورکرات خاصاً طی پانزده سال اخیر با قرار گرفتن زیر چتر حمایتی استعمار و امپریالیسم و شرکت در دولت دست نشانده و تبلیغ پارلمانتاریزم، کارگران و سایر زحمتکشان و روشنفکران متعلق به طبقات خلق زحمتکش رابه گمراهی کشانده و می کشانند. سخنگویان این گروه های اپورتونیستی و رویزیونیستی که احزاب شان راجهت فعالیت قانونی در دولت دست نشانده راجستر کرده اند؛ از صحن پارلمان استعماری و از طریق تلویزیون ها و رادیو های خدمتگذار امپریالیسم و طبقات ارتجاعی با سردادن شعار های بظاهر مرقی، توده های خلق و روشنفکران ناآگاه رافریب داده و به گمراهی می کشانند. رفیق لنین در این مورد می گوید: " هرگونه سرفرو د آوردن در مقابل جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه کوچک کردن نقش "عنصر آگاه" یعنی نقش سوسیال دموکراسی، در عین حال معنایش اعم از اینکه کوچک کننده بخواد یا نخواهد- تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است (چه باید کرد؟) " .

گروه ها و احزاب رویزیونیستی نظربه ماهیت بورژوائی و ضدانقلابی شان در همه حالات سعی می کنند تا از سیاسی شدن جنبش طبقه کارگر و سایر زحمتکشان جلوگیری کنند. در طول تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی چنین بوده و در آینده نیز خواهد بود. این از جمله خواست طبقات حاکم ارتجاعی (دولتها) در همه کشور های جهان است. در کشور های سرمایه داری امپریالیستی که اتحادیه های کارگری تحت نفوذ و رهبری قشر اشرافیت کارگری و یا احزاب و سازمانهای رویزیونیستی و رفرمیستی زیر نام « احزاب کمونیست ، سوسیالیست، کمونیست کارگری، سوسیال دموکرات و احزاب کارگر» در جهت جلوگیری از آگاهی سیاسی - ایدئولوژیک کارگران و سیاسی شدن جنبش طبقه کارگر به شدت فعالیت کرده و همواره آنها را به " مبارزه اقتصادی" و طرح خواسته های رفاهی شان در برابر طبقه سرمایه دار و دولتها ترغیب می کنند. به همین صورت در کشور های تحت سلطه امپریالیسم احزاب و سازمانهای رویزیونیستی و رفرمیستی چه در داخل دولتها و چه در خارج دولتها با تمام نیرو سعی می کنند تا از نفوذ اندیشه های انقلابی پرولتری (م- ل- م) در بین کارگران و روشنفکران مردمی جلوگیری کنند. اینکه داکتر فیض می گوید: در اعتصاب سال 1351 رویزیونیستهای

«خلقى» پرچمی کارگران کارخانه جنگلک رادرجهت برآورده شدن خواسته‌های شان به جانب «شورا» بردند؛ این نیز درشرایطی بود که به اثرخوابکاری جناح های اپورتونیستی درون "س ج م" ازجمله جناح داکترفیض که درغیاب رفیق اکرم یاری "س ج م" و "ج د ن" را دچاربحران کرده و به انحلال و وفروپاشی کشانده بودند وزمینه برای باندهای رویونیست «خلقى» پرچمی وتشکل رویونیستی دیگربنام «گروه کار» درجامعه آماده گردید تا به حمایت جناحی ازدولت (به سرکردگی داوود) دربین کارگران کارخانه ها(که اکثراً توسط دولت اداره می شد)نفوذ کنند. واین نیزناشی ازخیانت اپورتونیستها ورویونیستهای رهبری «گروه انقلابی...» دیگرهمیاله های آنها به "س ج م" وجنبش دموکراتیک نوین بود.

رهبری «گروه انقلابی....» درآخرصفحه (33) واول صفحه(34) چنین ادعا می کند: "این شیوه برخورد"رهبری" منحصربه اعتصاب کارگران کارخانه جنگلک نیست. شیوه عمل آنها درسایرجنبشهای کارگری مانندتظاهرات واعتصابات کارخانه بوت آهو، مطبعه دولتی، ریاست هوائی ملکی، سیلوی مرکز نیز همانطور ماجراجویانه، سکتاریستی وفرصت طلبانه بوده وبجای ایجاد پیوند فشرده با کارگران، بین روشنفکران وکارگران شگاف انداخته باعث یاس وسرکردگی کارگران ومهیاساختن زمینه برای سوء استفاده رویونیستها وکندی وشکست حرکت کارگران گردیده است. مشی ای که"رهبری" دربرخورد به جنبشهای کارگری درپیش گرفته بود، ازبیخ وبن با اندیشه مائوتسه دون وتجارب گرانبهای مارکسیست-لنینیستهای دیگرکشورها متفاوت بود. برخورد آنان بجنبشهای کارگری با دید انقلابی، خدمت بخلق نه بلکه با ایده شهرت طلبی، چند صباخی سروصدا راه انداختن وگوی سبقت را ازحریفان رویونیست بردن صورت میگرفت وبدینجهت نتوانست دستاوردهای ارزشمند ودیرپاداشته باشد".

رهبری «گروه انقلابی....» با ژست «انقلابی گری» بازهم نحوه برخورد رهبری "س ج م" و "ج د ن" نسبت به تظاهرات واعتصابات کارگران کارخانه های فوق الذکروفعالیت مبارزاتی فعالین جریان دموکراتیک نوین دربین

کارگران این کارخانه هارا «ماجراجویانه، سکتاریستی و فرصت طلبانه» خوانده و مورد حمله قرار می دهد. اما از آنجاییکه تقریباً همه ادعاهای داکتر فیض در این زمینه بی اساس و توطئه گرانه است، نمی تواند کوچکترین سندی از انحراف «سکتاریستی و غیره...» ارایه کند. شنیعتر اینکه فعالیت‌های مبارزاتی "س ج م" و "ج د ن" راز «دید غیر انقلابی، شهرت طلبی و مسابقه با حریفان رویونیست» ارزیابی میکند. اولاً: اینها اتهامات ناروا است که داکتر فیض به رهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری وارد میکند. ثانیاً: ماهیت اپورتونیستی همین سند «با طرد اپورتونیزم...» و مواضع و نظریه ها و عملکردها و خط مشیهای اپورتونیستی و رویونیستی بعدی «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» بارها به ثبوت رسیده است [از اقدام به کودتای بالا حصار (14) اسد سال 1358، اتحاد با احزاب ارتجاعی اسلامی و مبارزه برای پیروزی جمهوری اسلامی تا شرکت در کنفرانس "بن" و مهرتائید گذاشتن بر تهاجم نظامی امپریالیسم امریکا و متحدین آن در (7 اکتوبر 2001) و اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن کشور و شرکت در دولت دست نشانده] همه اینها ثبوتی بوده و هست بر ماهیت رویونیستی و ضد انقلابی تشکلهای تحت رهبری داکتر فیض و یارانش. اینها سعی می کنند تا توجه پیروان شان را از اپورتونیزم و رویونیسم و خیانت شان به جنبش کمونیستی (م-ل-م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور منحرف سازند. این شیوه برخورد از مشخصات همه اپورتونیستها و رویونیستهادرسر اسر جهان است که برای استتار نظرات و اعمال ضد انقلابی و ضد مردمی شان یا به تحریف و ابتذال مارکسیسم-لنینیسم پرداخته و یا به فحاشی، جاسوسی، افترا و توطئه گری علیه کمونیستهای انقلابی متوسل می شوند. در حالیکه خط مشی رهبری "س ج م" در پیوستن به جریان اعتصاب کارخانه جنگلک و یا اعتصابات و تظاهرات کارگران کارخانه های بوت آهو، مطبعه دولتی، ریاست هوائی ملکی، سیلوی مرکز و سایر مراکز کارگری و اعلام همبستگی با آنها و دادن رهنمودهای مترقی و انقلابی به جهت ارتقای سطح آگاهی سیاسی کارگران و اینکه کارگران به برآورده شدن چند خواست اقتصادی و رفاهی محدودشان بسنده نکرده و طالب حقوق حقه ای شان از دولت شده و خواستهای سیاسی شان را مطرح کنند، امر درست و اصولی بود. اما رهبری "س ج م" و عمدتاً سخنانانی که این

تظاهرات ها و اعتصابات رار هبیری می کردند از جنبه های درباره مضمون برنامه تبلیغی و ترویجی "س ج م" و "ج د ن" در چنین تظاهرات ها و اعتصاب ها و جریان اعتراضات و تظاهرات سایر توده های خلق مشکل داشتند. و گاهی در همان برخورد اول به جریان تظاهرات ها خواسته های مطروحه کارگران تحت الشعاع طرح مسایل تئوریکی پیچیده قرار می گرفت. این مسئله در نحوه برخوردوشیوه در طرح مسایل در تظاهرات گسترده اهالی "خبرخانه مینه" در کابل بوضوح مشهود بود. اینها از جمله اشتباهات تاکتیکی رهبری "س ج م" و "ج د ن" بودند (چیزی را که رفیق لنین مرض بچگانه می نامد). که این موضوع در همان زمان مورد انتقاد تعداد زیادی از هواداران جنبش دموکراتیک نوین و سایر روشنفکران مترقی کشور قرار گرفت. از آنجاییکه رویزونیستها تلاش می کنند تا با لفاظی به مسایل برخورد کرده و با سفسطه بافی و دغلبازیهای سیاسی توجه را از اعمال ضد انقلابی و ضد مردمی و خیانت های شان به جنبش انقلابی پرولتری و مبارزات توده های خلق منحرف سازند؛ داکتر فیض و یارانش رهبری "س ج م" را متهم می سازند که بین کارگران و روشنفکران شکاف ایجاد کرده و موجب ناامیدی و سرخوردگی آنها شده اند. در حالیکه اپورتونیستهای درون "س ج م" و "ج د ن" از جمله جناح داکتر فیض عامل عمده در انحلال سازمان جوانان مترقی و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین بودند و به این صورت بزرگترین جنبش انقلابی مردمی رابه رکود و بحران کشانده و هزاران تن از روشنفکران مترقی مردمی را دچار یاس و سرخوردگی کردند. جناح اپورتونیستی تحت رهبری داکتر فیض با تشکیل «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» که نه انقلابی بود و نه هم به خلقهای افغانستان تعلق داشت؛ بلکه تشکل اپورتونیستی، بورژوائی حافظ منافع طبقات ارتجاعی افغانستان و دولت ارتجاعی و ضد انقلابی (سوسیال امپریالیسم چین) و امپریالیسم بوده و هست. رهبری «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» با علم کردن «م-ل-ا» و بکارگیری ترفندهای اپورتونیستی و «انقلابی نمائی» های شیادانه صدها تن از روشنفکران مترقی هوادار جریان دموکراتیک نوین را خاینانه به منجلا ب اپورتونیزم و رویزونیسم کشانند که طی حدود چهار دهه اخیر در همین منجلا ب دست و پا می زنند. اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» صحبت از "پیوند فشرده

با کارگران" دارند. این عبارت به لحاظ شکلی منطقی و موجه بنظر می رسد و تنها می تواند روشنفکران خرده بورژوا احساساتی را اغوا کند. در حالیکه نظرات و مواضع رهبری « گروه انقلابی...» درباره جنبش کارگری افغانستان ماهیتاً اپورتونیستی و ضد منافع طبقه کارگر بوده است. پیوند فشرده کمونیستهای انقلابی با کارگران و جنبش کارگران به لحاظ شکل و محتوی انقلابی و پرولتری است؛ زیرا کمونیستها بخش پیش آهنگ طبقه کارگر را تشکیل میدهند و هر نظر و موضع و عملکرد آنها باید در جهت پیشبرد امر انقلاب پرولتری و منافع طبقه پرولتاریا باشد. پیش آهنگ در تکوین اوضاع انقلابی در جامعه نقش مهمی را ایفا می کند.

در صفحه (34) چنین می خوانیم: "ما در حد درک خویش از اندیشه مائوتسه دون درباره برخورد به جنبشهای کارگری معتقدیم که: تفاوت ماهوی کشورها و شناخت خصلت یک کشور در واقع تعیین کننده نیروهای انقلابی، سمت مبارزه و ساحة مبارزه است. کارگران در کشورهای سرمایه داری بنابر خصلت آن کشورها نیروی عمده و هدایت کننده انقلابند. در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره نیروی عمده دهقانان و کارگران نیروی هدایت کننده میباشند. از اینرو سمت و شیوه مبارزه انقلابی، برخورد و طرز کار در میان کارگران در این دو نوع جوامع فرق میکند. بطور کلی در کشورهای سرمایه داری پرولتاریا از مبارزات اقتصادی به سیاسی و از مبارزات سیاسی به اعتصابات همگانی وسیع و بالاخره قیام مسلحانه، بخاطر تصرف قدرت سیاسی مبادرت می ورزند. در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره برخلاف تضاد اساسی بوسیله دهقانان تحت رهبری پرولتاریا حل می گردد. نقش پرولتاریا در این کشورها در اعتصابات صنفی، اقتصادی علاوه بر تشکل شان در متحد شدن آنها با دهقانان نیز کسب اهمیت میکند.

داکتر فیض در این پراگراف بشکل عامیانه و مبهم از "تفاوت ماهوی کشورها" و "شناخت خصلت یک کشور" صحبت مینماید! در حالیکه جوامع طبقاتی بر اساس موقعیت اقتصادی- اجتماعی طبقات بنا شده اند. عبارت دیگر با ساختارهای اقتصادی اجتماعی مختلف. تحلیل از موقعیت اقتصادی اجتماعی طبقات مختلف

جامعه، تحلیل تضادهای طبقاتی، تعیین تضادهای اصلی و مشخص کردن تضاد اساسی و تضاد عمده جامعه از مسایل مهم برای کمونیستها و پرولتاریا است تا از این طریق صف دشمنان خلق و دوستان خلق را مشخص کرده و مبارزه طبقاتی انقلابی را در جهت حل تضاد عمده و اساسی و سایر تضادهای طبقاتی اصلی و تضاد ملی امپریالیستی جهت سرنگونی طبقات ارتجاعی داخلی و امپریالیسم خارجی (حل تضاد های طبقاتی و ملی) و پیروزی انقلاب کشور سازمان داده و به پیش برند. پروسه انقلاب در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و یا نیمه فئودالی و مستعمره (مانند افغانستان کنونی که کشوری مستعمره و نیمه فئودالی است)، انقلاب ملی- دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) است که از طریق جنگ انقلابی خلق، جنگ توده ای طولانی و راه محاصره شهرها از طریق دهات به پیروزی رسیده و با تاسیس دیکتاتوری دموکراتیک خلق و تشکیل دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه پرولتاریا و پیروزی انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و رسیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) تحقق می یابد. انقلاب در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی انقلاب سوسیالیستی است که از طریق قیام مسلحانه کارگران در شهرها و ادامه جنگ انقلابی خلق تا سرنگونی نظام سرمایه داری و امپریالیسم و ایجاد نظام سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم تا رسیدن به جامعه کمونیستی تحقق می یابد. اما برخلاف دیدگاه اپورتونیستی داکتر فیض و یارانش، کمونیستهای انقلابی در کشورهای سرمایه داری در پیشبرد امر مبارزه طبقاتی، مبارزه را از "مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی" شروع نکرده؛ بلکه مبارزه سیاسی ایدئولوژیک را در جهت ارتقای سطح آگاهی سیاسی ایدئولوژیک کارگران آغاز می کنند. زیرا مبارزه اقتصادی را کارگران به ابتکار خود انجام می دهند. کمونیستها بنابر وظایف تاریخی شان از ابتدا باید با انتقال اندیشه های انقلابی (م- ل- م) به کارگران و شناساندن دشمنان طبقاتی آنها و مسئله سرنگونی نظام حاکم را برای آنها مطرح کنند. بهمین صورت در کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و مستعمره از طریق تبلیغات سیاسی ایدئولوژیک در بین کارگران و سایر طبقات و اقشار زحمتکش، دشمنان طبقاتی و ملی خلق را برای آنها مشخص کرده و هدف اساسی انقلاب، سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و طرد سلطه

امپریالیسم را منحیث فاز اول انقلاب (انقلاب دموکراتیک نوین) برای آنها مطرح کنند. اگر در کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره دهقانان نیروی عمده انقلاب را تشکیل می دهند؛ این بدین مفهوم نیست که مبارزه در بین کارگران و ارتقای سطح آگاهی سیاسی شان از اهمیت لازم برخوردار نیست. و یا اینکه کمونیستها مانند اکونومیستهای «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» از "مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی مبادرت کنند". تبلیغات سیاسی ایدئولوژیک در بین کارگران و سایر توده های خلق زحمتکش و سازماندهی آنها از جانب کمونیستها از اهمیت حیاتی ویژه برخوردار است. در صورتیکه امکان فعالیت علنی برای کمونیستها میسر باشد باید در جهت تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری و گسترش نفوذ حزب انقلابی پرولتری در بین توده های خلق (اعم از کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی) و بسیج و سازماندهی آنها در جهت گسترش پایه توده ای حزب مجدانه فعالیت کنند. البته با پیوند دادن فعالیتهای علنی با فعالیتهای غیر علنی و رعایت جدی اصل مخفیکاری و حفظ کدرها و تشکیلات حزب از گزند حمله دشمنان طبقاتی و ملی. این موضوع خاصاً در شرایط استبداد و وحشت ارتجاع حاکم و شرایط اشغال و استعمار کشور توسط امپریالیسم نهایت ضروری است. حزب کمونیست منحیث پیش آهنگ طبقه کارگر، مبارزات سایر طبقات خلق از جمله دهقانان فقیر و بیزمین و کارگران فلاحتی (منحیث عمده ترین متحدین پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین) را علیه دشمنان طبقاتی و ملی رهبری می کند. ولی داکتر فیض بسیار ساده انگارانه استراتژی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین را «حل تضاد اساسی بوسیله ای دهقانان تحت رهبری پرولتاریا» تعریف می نماید. هر قدر فعالیت بیشتری بوسیله ای کمونیستها ی انقلابی در تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری در بین طبقه کارگر صورت گیرد سطح آگاهی انقلابی کارگران ارتقا یافته و پایه توده ای حزب کمونیست نیرومند می شود. فعالیت کمونیستها در بین کارگران و تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری در بین آنها و جذب تعداد بیشتر کارگران انقلابی و آگاه به حزب، ستاد انقلابی پرولتاریا به لحاظ کیفی و کمی نیرومند شده و از استحکام بیشتری برخوردار می گردد. و این عرصه مبارزه همزمان با پیشبرد مبارزه مسلحانه در روستاها یکی از وظایف عمده کمونیستهای

انقلابی است. عدم توجه به این موضوع مهم خاصاً در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره، زمینه را برای ورود تعداد زیادی از روشنفکران "انقلابی" با خصایل قشری مشخص شان به حزب کمونیست مساعد خواهد ساخت. تجارب مثبت و منفی پرولتاریای انقلابی طی حدود یک قرن اخیر در کشورهای مختلف جهان بوضوح نشان می دهد که اکثریت بزرگی از روشنفکران تاحدی و تازمانی انقلابی هستند. شکست انقلابهای پرولتری و سرنگونی نظام های سوسیالیستی و انهدام دیکتاتوری های پرولتاریا در چند کشور جهان (منجمله در روسیه و چین و آلبانی) در قرن بیستم عمدتاً بوسیله ای روشنفکران مدعی «کمونیسم» (رویزیونیستهای درون احزاب کمونیست در قدرت مانند دارودسته های مرتد خروشچف، دینگ سیائوپینگ و انور خوجه) صورت گرفت. اینها در لجنزار انواع رویزیونیسم فرو غلطیده و نسبت به ایدئولوژی و سیاست انقلابی پرولتاریا و تداوم انقلاب و ساختمان سوسیالیسم و رسیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) بی ایمان شده و راه سرمایه داری را برگزیدند. همچنین طی بیش از یک قرن همین قماش «روشنفکران» در کشورهای مختلف جهان با انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی ده ها حزب و سازمان انقلابی پرولتری را به فساد کشانده و در پرتگاه اشکال اپورتونیسم و انواع رویزیونیسم و ضد انقلاب قرار داده و حاصل ده ها سال مبارزات انقلابی خونبار پرولتاریا و سایر توده های خلق زحمتکش را در چندین کشور جهان به شکست کشانده اند. اکثر فیض در این پراگراف در لفظ از "نقش رهبری پرولتاریا و حزبش بر دهقانان در حل تضاد اساسی جامعه" صحبت دارد؛ لیکن در عمل نقش پرولتاریا را در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره به "اعتصابات صنفی، اقتصادی" محدود می کند که اکنون میسم (اپورتونیسم) وی را ثابت می سازد. و بقول رفیق لنین: "بندگی و عبودیت در قبال حرکت خود بخودی کارگران" می باشد.

در همین صفحه (34) می خوانیم: "یک تشکل مارکسیست لنینیستی بخاطر پیوند دادن جنبش کارگری با جنبش دهقانان عمدتاً در جریان مبارزات اعتصابی کارگران با فعالین آنها آشنا شده و در جهت آگاهی اصولی و عمیقتر شان میکوشند، و از این طریق در یک سطح عالی، در روستاها با دهقانان در آمیخته و در مسیر انقلاب

رهسپاری گردند. ولی همه این پیش شرطها و مقدمات مستقیماً وابسته است به پیروزی مبارزات اقتصادی و صنفی در محل های کار. به عباره دیگر با برخورد های دقیق و سنجیده جنبشهای کارگری و رهبری درست آنها مسلماً میتوان بتحمیل خواسته های از آن بردولت، موفقیت های بدست آورده، سطح مبارزه را بالا برده و کارگران آگاه و مصمم را بسوی عرصه اصلی انقلاب رهنمون شد".

رهبری « گروه انقلابی... » با شایادی سعی می کند تا با پرگوئی و جمله پردازیهای بی محتوی و به ظاهر "منطقی" پیروان و هواداران ناآگاه خود را اغوا کند. متن فوق این موضوع را بوضوح عیان می سازد. داکتر فیض در متن فوق از « تشکل مارکسیست لنینستی، پیوند جنبش کارگری با جنبش دهقانان در سطح عالی و آمیزش کارگران بادهقانان در روستاها و قرار گرفتن در مسیر انقلاب » صحبت مینماید؛ ولی در نهایت همه اینها را به « پیروزی مبارزات اقتصادی و صنفی در محل های کار کارگران » مشروط و وابسته می سازد که در ماهیت اکونومیستی (اپورتونیسم) است. متن فوق به شیوه ها و اشکال مختلف نظر و موضع همه اپورتونیستها و رویزیونیستها در برخورد به جنبشهای کارگری است که وظیفه اصلی آنها را ترغیب کارگران به " مبارزه اقتصادی " و طرح خواسته های اقتصادی و رفاهی در برابر سرمایه داران و دولت ها تشکیل میدهد و هر چه بیشتر تلاش میکنند تا از آگاهی سیاسی انقلابی طبقه کارگر جلوگیری کنند. چنانچه رویزیونیستهای « گروه انقلابی... » از « پیروزی » مبارزات اقتصادی و صنفی کارگران صحبت داشته و کمترین اشاره ای به تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری در بین کارگران ندارند که باید نداشته باشند. و این گونه نظرات با هر عبارت پردازی که بیان شود در ماهیت زانوزدن در برابر جنبش خود بخودی کارگران بوده و منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم است. از جهت دیگر این خواست طبقات سرمایه دار و دولتهای ارتجاعی و ضد مردمی در افغانستان و در سراسر جهان است که احزاب و سازمان های رویزیونیستی در بر آورده شدن اهداف پلید سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و سایر طبقات ارتجاعی قرار دارند. و طی یک ونیم دهه آخر رویزیونیستهای « سازمان رهائی - حزب همبستگی افغانستان » و « سازمان

انقلابی»، «ساما» و «ساما-ادامه دهندگان» و «سوسیالیستهای کارگری» و سایر گروه های رویزیونیستی و اپورتونیستی با انواع ترندها و شیادیها و عوامفریبیها و بابکارگیری اصطلاحات و شعارهای بظاهر متری و مواردی هم با سوء استفاده از نام جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) نسلهای جوان از روشنفکران متری مردمی و توده های خلق ناآگاه را اغوا کرده و می کنند.

فصل دوم

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (35) این سند می نویسد: "...کمونیستها یک حرکت در سطح دموکراتیک و دربرگیرنده توده های کثیری را با مشی م-ل خویش وبدون آنکه مهر و نشان جریان یا سازمان مشخصی را برپیشانی آن بکوبد میتوانند مسئله حقانیت را درمورد تأمین نموده و آنرا قریب پیروزی سازند." رهبری "که درمورد خواستهای اعتصابات همیشه زیاده روی کرده و مصرانه مهر جریان را برپیشانی اعتصابات میزد، در آخر جز آنکه ناکامی و افسردگی را نصیب اعتصابات سازد، کاری از خود باقی نمی گذاشت".

داکتر فیض و یارانش نظر دارند که "س ج م" به شرکت در جریان اعتصابات و تظاهراتهای توده های خلق اعم از کارگران و سایر حمتکشان نباید از نام جریان دموکراتیک نوین استفاده می کرد. در حالیکه رهبری "س ج م" منحنی یک سازمان انقلابی پرولتری (م-ل-ا) که در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین قرار داشت و هم بر طبق وظایف انقلابی اش از طریق جریان دموکراتیک نوین در حرکت های اعتراضی و تظاهراتها و اعتصاباتهای کارگران و سایر حمتکشان شرکت کرده و در سمت و سودادن جنبشهای خودجوش کارگران و ارتقای سطح آگاهی سیاسی انقلابی آنها مبارزه می کرد. کمونیستها نباید ایدئولوژی و سیاست واستراتیژی و اهداف خود را از توده های خلق پنهان کنند و از جانب دیگر نظرات و مواضع اعضا و فعالین "س ج م" معرف هویت سیاسی ایدئولوژیک آنها در جامعه بوده و ممکن نبود که نقش فعالیت مبارزاتی آنها در آن جنبش متباز نمی گردید! مگر اینکه "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین در آن حرکتها شرکت نکرده و جنبشهای خود بخودی کارگران و سایر حمتکشان را بحال شان رها کرده تا کارگران با طرح چند مورد خواست اقتصادی در برابر دولت (که در آن وقت مالک آن کارخانه ها بود) اکتفا کنند. در آن صورت آن جنبشهای اعتراضی و تظاهراتها و اعتصاباتهای کارگران تحت رهبری رویونیستهای «خلق» پرچمی قرار گرفته و بر طبق خط رویونیستی خودشان و مشی اپورتونیستی داکتر فیض کارگران را تشویق می کردند که با طرح چند خواست اقتصادی و رفاهی بسنده کرده و از طرح خواستهای سیاسی در برابر دولت و یا کارخانه

داران اجتناب کنند. در حالیکه منظور اصلی جناح انقلابی رهبری "س ج م" این بود تا کارگران را برپافشاری روی خواسته‌های مطروحه آنها ترغیب نموده و خواسته‌های سیاسی خود را بر ابرطبقات حاکم ارتجاعی (دولت) نیز مطرح نمایند. موضوعی که داکتر فیض و یارانش، من حیث یکی از جناح‌های اپورتونیستی درون "س ج م" سخت به آن مخالف بوده اند. باین عبارت که نمی خواستند جنبش‌های کارگران سمت و سوی سیاسی و وجه انقلابی پرولتری پیدا کند. بهمین علت است که داکتر فیض جناح انقلابی رهبری "س ج م" را مورد سرزنش قرار می دهد که "زیاده روی کرده و مهر جریان دموکراتیک نوین را بر پیشانی اعتصابات و تظاهرات کارگران زده" است. این خواست و هدف اشکال اپورتونیستی‌ها و انواع رویونیستی‌ها است تا جنبش طبقه کارگران را از حد طرح خواسته‌های اقتصادی و رفاهی (دستمزد بیشتر، ساعات کار کمتر و شرایط بهتر کار) در برابر طبقه سرمایه دار و دولت‌ها فراتر رود و اینها تلاش می کنند تا طبقه کارگران را با بورژوازی به سازش رسانده و از مسیر مبارزه سیاسی انقلابی منحرف سازند. کاری که قشار اریستوکراسی (اشرافیت) کارگری در رأس اتحادیه‌های کارگری که توسط طبقه سرمایه دار تنظیم شده است و احزاب باصطلاح کارگر، «احزاب سوسیالیست» و دیگر احزاب رفورمیستی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و در دیگر کشورهای جهان انجام داده و طبقه کارگران را به گمراهی کشانده و می کشانند. و برخلاف ایده و نظر رهبری «گروه انقلابی...» وظیفه اصلی کمونیست‌ها در فعالیت سیاسی در بین کارگران و یا شرکت در تظاهرات و اعتصاب‌های آنها، آموزش سیاسی انقلابی طبقه کارگر است. همین عرصه مبارزه طبقاتی انقلابی است که طبقه کارگران با کسب آگاهی سیاسی طبقاتی به نقش و رسالت تاریخی اش در نجات خودش و سایر طبقات زحمتکش از سلطه طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم و قوف بیشتریافته و عزم و اراده اش در تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی در جهت سرنوشتی دیکتاتوری و حاکمیت طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم و استقرار دیکتاتوری و حاکمیت طبقاتی خودش، تقویت می گردد. دست آورد مبارزات اقتصادی کارگران و یا بقول داکتر فیض "کسب پیروزی" آنها جز رسیدن به خواسته‌های محدود، دریافت مبلغی دستمزد اضافی و یا اندکی بهبود شرایط کار که آنهم موقت خواهد بود،

چیز دیگر نیست، و این مبارزه را کارگران بصورت خودبخودی انجام می دهند. ایورتونیستها و رویونیستها همیشه کارگران را برای کسب منافع آنی (اقتصادی) تشویق کرده و با ترفندهای ایورتونیستی سعی می کنند تا آنها را از درگیر شدن به مسایل سیاسی ایدئولوژیک دور سازند و این خواست بورژوازی و امپریالیسم نیز هست تا کارگران تنها بفرجه بود زندگی خود و آینده فرزندان شان باشند. رفیق لنین می گوید: "هرگونه سرفرود آوردن در مقابل جنبش خودبخودی کارگری، هرگونه کوچک کردن نقش "عنصر آگاه" یعنی سوسیال دموکراسی، در عین حال معنایش - اعم از اینکه کوچک کننده بخواد یا نخواهد - تقویت ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است. ". همچنین رفیق لنین می گوید: "... وظیفه ای ما یعنی وظیفه سوسیال دموکراسی عبارت از مبارزه علیه جریان خودبخودی است و عبارت از آنست که نهضت کارگری را از این تمایل خودبخودی تردیونیونیسم که خود را زیر بال و پر بورژوازی می کشاند منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم".

رهبری « گروه انقلابی... » در صفحه (35) می نویسد: "هر جنبش اعتصابی بمنظور بر آورده شدن خواسته های معین اقتصادی و سیاسی است. شعارهایی که تعیین می گردند آن طور است که پیروزی را در چارچوب آن خواسته های حتمی ساخته، بین توده ها دلگرمی ایجاد نموده و زمینه برای سود انقلابی مساعد می شود. اینست مسئله "سود بردن".

در اینجا نیز اکنون میسم داکتر فیض متباز است؛ زیرا در جنبش های اعتصابی خودبخودی کارگران فقط خواسته های اقتصادی محدود و معین کارگران است که احیاناً « پیروزی حتمی » را در قبال دارد. و کارگران از این طریق نمی توانند "سود انقلابی" بدست آورند. در حالی که کمیونیستها وظیفه دارند علیه جنبش خودبخودی کارگران مبارزه کنند و این مبارزه از طریق ارتقای سطح آگاهی سیاسی ایدئولوژیک کارگران ممکن می گردد تا کارگران دشمنان طبقاتی شان را شناخته و از ماهیت تضاد آشتی ناپذیری که بین آنها وجود دارد، آگاهی حاصل کنند. رفیق مانوتسه دون نیز "روی تربیت سیاسی ایدئولوژیک توده های خلق تأکید دارد"؛ ولی برخلاف داکتر فیض عقیده دارد که رهبری "س ج م" باید

بر روی مبارزه اقتصادی کارگران تأکید کرده تا موجب « دلگرمی » آنها شده و از طرح خواسته‌های سیاسی در اعتصابات‌های کارگران صرف نظر می نمود. در حالیکه منافع سیاسی انقلابی طبقه کارگر در مبارزه سیاسی انقلابی آن است. عبارت دیگر دست آورد انقلابی حاصل مبارزه آگاهانه انقلابی طبقه کارگر است. فرق بنیادین بین دید انقلابی پرولتری و دید اپورتونیستی و رویونیستی درباره مبارزه طبقه کارگر همین است؛ کمونیستها ایدئولوژی و سیاست انقلابی پرولتری را برای طبقه کارگر انتقال می دهند تا مبارزه طبقاتی اش را بر همین مبنا به پیش برده و با کسب آگاهی انقلابی طبقاتی مبارزه اش را سازمان داده و این مبارزه را تحت رهبری حزب انقلابی پرولتری (م-ل-م) تا پیروزی نهائی، یعنی سرنگونی سلطه سرمایه و امپریالیسم و سایر طبقات ارتجاعی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و تأسیس نظام سوسیالیستی تارسیدن به کمونیسم ادامه دهد. عکس آن اپورتونیستها و رویونیستها می کنند تا کارگران را همیشه در محدوده آن خواسته‌های صنفی (که "پیروزی در کسب سود اقتصادی برای آنها حتمی است") محصور نگه داشته و از کسب آگاهی سیاسی و پیشبرد مبارزه بر اساس "م-ل-م" دور نگه دارند. همچنین دست آورده‌های سیاسی محدود طبقه کارگر در پروسه مبارزه اش علیه طبقه سرمایه دار و دولت یک پیروزی پایدار نیست و پیروزی واقعی و نهائی طبقه کارگر در سرنگونی نظام سرمایه داری و امپریالیسم از طریق مبارزه انقلابی حاصل می گردد. و کسب آگاهی سیاسی انقلابی طبقه کارگر در پروسه مبارزه طبقاتی انقلابی و کسب دست آورده های سیاسی از این طریق است که طبقه کارگر را در تداوم مبارزه انقلابی اش مصمم تر و جسورتر می سازد.

رفیق لنین می گوید "... این اعتصابات (منظور لنین اعتصابات سالهای دهه نود قرن نوزدهم میلادی در روسیه تزاری است) بخودی خود هنوز مبارزه ای سوسیال دموکراتیک نبوده بلکه مبارزه ای تردیونیونی بود. این علامت بیدار شدن خصومت آشتی ناپذیر کارگران و کارفرمایان بود؛ اما کارگران در آن موقع به تضاد آتی ناپذیری که بین آنها و تمام رژیم سیاسی و اجتماعی معاصر موجود است آگاهی نداشتند و نمی توانستند داشته باشند، عبارت دیگر آنها آگاهی سوسیال دموکراتیک نداشتند..." همچنین رفیق لنین می

گوید: "... نخستین سوسیال دموکراتهای این دوره با حرارت به تبلیغات اقتصادی مشغول بودند-.....- لیکن این تبلیغات اقتصادی را نه تنها یگانه وظیفه ای خود حساب نمی کردند بلکه برعکس از همان ابتدا وسیعترین وظایف تاریخی سوسیال دموکراسی روس را عموماً و سرنگون ساختن حکومت مطلقه را خصوصاً نیز بمیان می کشیدند..."

رهبری «گروه انقلابی...» در پراگراف بعدی از یک جهت " ارتقای سطح آگاهی توده ها و آشنا ساختن آنها با ایدئولوژی پرولتری در سطح عالتری و سازماندهی و متشکل کردن آنها جهت پیکار سرسخت انقلابی مطابق به استراتژی را از آموزشهای رفیق مائوسه دون" می خواند ؛ ولی از جهت دیگر شیوه مبارزاتی رهبری " س ج م" در بین کارگران را که به منظور ارتقای سطح آگاهی ایدئولوژیک- سیاسی و سازماندهی و بسیج آنها در کارزار مبارزه انقلابی علیه دشمنان طبقاتی و ملی خلق صورت می گرفت، " نقطه مقابل روش رفیق مائوسه دون" می داند. این را می گویند تخطئه و مغلطه به منظور اغای پیروان ناآگاه شان که از مشخصات همه اپورتونیستها و رویزیونیستها بوده و هست.

داکتر فیض در صفحات (35 و 36) چنین یاهه گوئی می کند: "مبارزات علنی بخش و شکلی از مبارزات مارکسیست- لنینیستهاست و مارکسیست- لنینیستهایمی توانند در برخورد به آن دقیق نباشند. اما لازمه برخورد صحیح بآن داشتن ایدئولوژیک پرولتری است که " رهبری" فاقدش بود. " رهبری" منحن تعداد کثیری از روشنفکران با روحیه انقلابی را در خط منحرفی نگهداشته و لطمات فراوانی بر جنبش انقلابی میهن ما وارد آورده است. ضرورت دارد این دوشکل مبارزه را با دقت مورد بررسی قرار داده بخصوص خطاهای جبران ناشدنی دارودسته " رهبری" شعله جاوید را بشناسیم تا از آنها پند گرفته و در آینده خود دچار اشتباه نشویم. مبارزه علنی دونوع برخورد وجود دارد. یکی برخورد غلط و ضدانقلابی بسان " رهبری" که همان علنی گرائی است: یک گروه یا سازمان یا حزب با تمام اعضا و زیرنام مشخص شان جریان تظاهرات ، متنگها و انواع گوناگون فعالیتهای علنی را جدا از توده ها و بی توجه بدانها راه انداخته، بدین

ترتیب یک یک افرادش را بدشمن طبقاتی ساطور بدست شناسانده و او را در قلع و قمع بیدریغ انقلابیون یاری میرساند. تمام فعالیت‌های عملی "شعله جاوید" (پیش‌تر نمونه های از آنها را آوردیم) در این جهت سیر میکرد و مساعدت بزرگی به ارتجاع بود".

در "سازمان جوانان مترقی" با خط ایدئولوژیک-سیاسی (م-ل-ا) عمدتاً سه جناح وجود داشت: جناح انقلابی برهبری رفیق اکرم یاری که جناح خط مسلط بر سازمان را تشکیل می داد؛ جناح انحرافی سنتریستی برهبری داکتر "م" (سمندر) و جناح انحرافی اکونومیستی برهبری داکتر فیض ولی داکتر فیض خایانه رهبری "س ج م" را «منحط و فاقد ایدئولوژی پرولتری» می خواند! در حالیکه همین جناح اکونومیستی (اپورتونیستی) داکتر فیض و جناح سنتریستی (اپورتونیستی) دیگر، جناح های منحط و فاقد ایدئولوژی پرولتری در درون "س ج م" را تشکیل می دادند و در غیاب رفیق اکرم یاری دو جناح اپورتونیستی خاصتاً جناح داکتر فیض یگانه سازمان انقلابی پرولتری را تخریب و متلاشی ساخته و بزرگترین جنبش سیاسی توده ای تحت رهبری آن، "جریان دموکراتیک نوین" را دچار فروپاشی کردند. البته رهبری "س ج م" در جریان فعالیت‌های عملی اش دچار اشتباهات جدی از جمله "علنی گری" گردید؛ اما عرصه نظری و عملی طی حدود چهارونیم دهه داکتر فیض و پیروانش با ثبات رساند که آنها را "م-ل-ا" بیگانه بودند. محتوی همین سند «باطرد اپورتونیسم...» آشکارترین سند اپورتونیستی است. این از مشخصات بالخاصه اپورتونیست‌هاست که در لفظ «اپورتونیسم را مردودی دانند» ولی در نظر و عمل در منجلا ب اپورتونیسم قرار دارند. وبعد از فروپاشی جریان دموکراتیک نوین داکتر فیض با سوء استفاده از سطح نازل آگاهی انقلابی پرولتری اعضا و هواداران "جریان دموکراتیک نوین" تعداد زیادی از آنها را با ترندها و نیرنگهای اپورتونیستی گمراه ساخته و در منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی و ضدانقلاب غرق کرد. ایده ها، نظرات، مواضع و عملکردهای داکتر فیض و پیروانش طی حدود چهارونیم دهه ثابت ساخت که زیرسوال بردن خط ایدئولوژیک-سیاسی "س ج م" و حملات اپورتونیستی و وارد کردن اتهامات دروغین و ناروا علیه جناح انقلابی "س ج م" قطعاً واقعیت

نداشته و ناشی از اپورتونیسیم و رویزیونیسم و خصومت این دارودسته علیه کمونیسم انقلابی و درجهت «بی اعتبار کردن» بنیان گذاران خط انقلابی پرولتری (م-ل-ا) در افغانستان بوده و بدین وسیله ضربات سهمگین را به جنبش انقلابی پرولتری وارد کردند.

رهبری «گروه انقلابی...» مدعی است که: «رهبری "س ج م" میتینگها و انواع گوناگون فعالیت‌های علنی را جدا از توده ها و بی توجه به آنها راه می انداخت»، این کذب محض است؛ زیرا در موارد و به نسبت‌های مختلف که میتینگها، تظاهرات و اعتصاب‌ها راه اندازی می شد از جمله در کارخانه ها و سایر مراکز کارگری؛ صدها تن از کارگران و سایر زحمتکشان شهری و کتله های بزرگی از روشنفکران اعم از محصلین و متعلمین در آنها شرکت داشتند. و روزتا روز وجهه مردمی جریان دموکراتیک نوین در ولایات مختلف کشور افزایش می یافت. همین وجهه مردمی رو به گسترش جریان دموکراتیک نوین و جریان پیوستن روشنفکران مردمی و مترقی و حمایت توده های خلق از جنبش دموکراتیک نوین بود که نظام حاکم رابه وحشت انداخته بود. و نیروهای امنیتی رژیم جریان تظاهرات سال 1348 را مورد حمله و وحشیانه قرارداد و تعدادی از کدرهای "س ج م" و "ج د ن" و کارگران را دستگیر و زندانی کرد. و بار دیگر دربار سلطنت منحیت نماینده طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور نوکر امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم «شوروی» علاوه بر نیروهای سرکوبگر نظام، صدهاتن از جمله گروه ارتجاعی اسلامی "سازمان جوانان مسلمان (اخوان)" و پیروان و هواداران حضراتهای قلعه جواد راجهت سرکوب خونین جنبش دموکراتیک نوین بسیج کرده و آنرا و وحشیانه مورد حمله قرار داده و سیدال (سخندان) این فرزند انقلابی خلق به دست کثیف گلب الدین جنایتکار و مزدور امپریالیسم بقتل رسید. اینکه داکتر فیض مدعی است که "رهبری "س ج م" «افرادش را به دشمن طبقاتی ساطور بدست شناسانده و در قلع و قمع بیدریغ انقلابیون یاری می رساند»؛ یک اتهام خایانه و ردیانه بوده که فقط از چنین افراد و تشکلهای رویزیونیستی و ضدانقلابی ساخته است که سعی می کنند تا کمونیستهای انقلابی را با چنین اتهامات دروغین گویا "بدنام" سازند. و اعمال خایانه و ضدانقلابی ای که پیروان داکتر فیض از جمله «سازمان انقلابی

افغانستان» در اتحاد با رویزیونیستهای تسلیم شده به سوسیال امپریالیسم «شوروی» وقت و امپریالیستهای غربی و دولتهای مزدورانها از جمله گروه «ساما- ادامه دهندگان» و افرادی از سازمان رویزیونیستی «ساو» علیه اعضای جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) انجام داده و هویت و آدرسهای ما را به سرویسهای جاسوسی کشورهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی معرفی می کنند، یکی دیگر از این موارد اعمال خاینانه و ضدانقلابی این رویزیونیستهای خاین و خادم امپریالیسم و ارتجاع است.

داکتر فیض مدعی است که: «تمام فعالیتهای عملی "شعله جاوید" در جهت مساعدت بزرگ به ارتجاع بود». این نیز یک اتهام بی بنیاد و خاینانه است. در حالیکه داکتر فیض و یارانش چه در چوکات تشکل ایورتونیستی «گروه انقلابی...»، تشکل رویزیونیستی «سازمان رهائی...» و تشکلهای رویزیونیستی «حزب همبستگی افغانستان- راوا» و «حزب انقلابی افغانستان» طی چهارونیم دهه به خدمت ارتجاع و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم چین قرار داشته و دارند. «گروه انقلابی...» در زمان جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدور و جنایتکار «خلقى» پرچمیها و ارتش جنایتکار سوسیال امپریالیسم «شوروی» بابر خور داری از «کمکهای» تسلیحاتی و پولی و حمایتهای سیاسی امپریالیستهای غربی، دولت ضدانقلابی چین و استخبارات نظامی دولت ارتجاعی پاکستان با سه تنظیم ارتجاعی اسلامی متحد شده و در جهت پیروزی جمهوری اسلامی فعالیت کرد و در سال 2001 به خدمت امپریالیستهای جنایتکار امریکائی و ناتو درآمد و با صحنه گذاشتن بر اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن کشور در دولت دست نشانده امپریالیسم و استعمار در کنفرانس "بن" شرکت کرده و در پای معاهده استعماری ننگین "بن" امضا نموده و به خلق و میهن خیانت کرده اند.

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (36) چنین ادعای کند: "... عمر شعله جاوید از سال 1347 تا سال 1351 که جرأت بخود نمائی داشت بمبارزه علنی جدا از توده ها و کتله بزرگ روشنفکران گذشت و فقط محدود به اعضای "س-ج-م" و پیروان جریان بود. اگرچه آن حرکات غیر انقلابی و گاهی مفتضح جریان "

شعله جاوید" برای " رهبران" بسیار دل خوشکن و افتخار آور بود اما برای جنبش نوحاسته میهن ما نهایت مضروگران تمام شد".

داکتر فیض منحیث یکی از اعضای مرکزی " س ج م" و از فعالین جریان دموکراتیک نوین مدعی است که عمر شعله جاوید" به خودنمایی" و " مبارزه علنی جدا از توده ها و کتله بزرگ روشنفکران محدود به اعضای " س ج م" و پیروان جریان دموکراتیک نوین بود". در اینجا داکتر فیض و یارانش منحیث عناصر اپورتونیست و رویزیونیست هم کتمان حقیقت کرده و هم دروغ می گویند؛ زیرا اولاً: مبارزات جریان دموکراتیک نوین که عمدتاً در چند شهر بزرگ کشور صورت می گرفت جدا از توده های خلق نبود و صدها تن از کارگران، مامورین دون پایه و سایر توده های خلق زحمتکش در آن شرکت داشتند. ثانیاً: صدها تن از روشنفکران مردمی و مترقی از مکاتب و پوهنتون (دانشگاه) که عضویت " س ج م" و پیروی "جریان دموکراتیک نوین را داشتند و یا آنها بیکه عضویت آنها نداشتند در میتنگها و تظاهرات و اعتصابهای جریان دموکراتیک نوین شرکت می کردند. تظاهرات و اعتصابهای کارگران فابریکه حجاری و نجاری، فابریکه جنگلک، فابریکه بوت آهو، مامورین پائین رتبه و کارگران ریاست هوانوردی ملکی و سایر مراکز کارگری و همچنین تظاهرات اهالی خیرخانه مینه (کابل) که تحت رهبری کدرهای " س ج م" و فعالین جریان دموکراتیک نوین صورت گرفتند. بهمین صورت تظاهرات ها بر رهبری فعالین جریان دموکراتیک نوین در سایر ولایات کشور از جمله در ولایت هرات علاوه بر روشنفکران و متعلمین مکاتب صدها تن از توده های خلق شهری، اهل کسبه و روشنفکران مردمی در آنها شرکت داشتند. داکتر فیض همه فعالیتهای " س ج م" و " ج د ن" را « حرکات غیر انقلابی و مفتضح و نهایت مضروسنگین برای جنبش نوحاسته افغانستان» می خواند. این گونه ارزیابی از " س ج م" منحیث اولین سازمان انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک توده ای تحت رهبری آن، فقط می تواند تراوش فکری یک دارودسته اپورتونیستی و ضدانقلابی منحنط مانند اعضای «گروه انقلابی....» و «سازمان رهائی...» باشد. ناگفته نماند که رویزیونیستهای مزدور سوسیال امپریالیسم « شوروی» به شکل دیگری چنین نظری درباره فعالیتهای اعضای " جریان دموکراتیک نوین" داشته و آنرا «

چپ افراطی» می نامیدند. اگرچه عدم توجه رهبری "س ج م" به مواردی از جمله عدم رعایت اصل مخفی‌کاری و شرکت برخی از اعضا و کدرهای رهبری "س ج م" در تظاهراتها، مخفی نگه داشتن نام سازمان جوانان مترقی برای اعضا و هواداران آن، عدم نشر ارگان کمونیستی سازمان و عدم توجه بفعالیات دروس‌تاهای از جمله مسایلی بودند که بارها از جانب منسوبین جنبش کمونیستی (م-ل-م) کشور مورد انتقاد قرار گرفته اند. اما "س ج م" و "ج د ن" باهمه اشتباهات و کمبودها و نواقص آن؛ در مقطعی از تاریخ مبارزات خلق افغانستان خدمات انقلابی مهمی را انجام داد. رفیق اکرم یاری برای اولین بار بر اساس ضرورت تاریخی و باله‌ام از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین، جنبش انقلابی پرولتاری را بر مبنای (مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون) پایه ریزی کرد. جنبش انقلابی پرولتاری (م-ل-م) کنونی کشور ادامه و تکامل جنبش انقلابی پرولتاری است که نیم قرن قبل اساس گذاشته شد. "س ج م" فرهنگ مترقی و انقلابی، فرهنگ دموکراسی نوین را در بین روشنفکران مردمی و مترقی و کارگران و سایر توده‌های خلق در شهرهای افغانستان تبلیغ و ترویج نمود؛ "س ج م" مبارزه ایدئولوژیک سیاسی گسترده‌ای را در افشای ماهیت ضدانقلابی رویزیونیسم "مدرن" (خروش‌چفی) و ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی و خصالت طبقاتی «حزب دموکراتیک خلق» و ماهیت مزدوری آن به ابر قدرت سوسیال امپریالیسم «شوروی» که اهداف غارتگرانه امپریالیستی و استعماری در افغانستان و منطقه جهان داشت، به پیش برده و خدمات بزرگی به جنبش انقلابی پرولتاری افغانستان انجام داد. اگرچه مسئله فعالیت مبارزاتی دروس‌تاهای به جهت آگاه‌سازی و بسیج دهقانان فقیر و بی‌زمین و کارگران فلاحی من حیث "نیروی عمده جنگ انقلابی" علیه نظام فئودال کمپرادوری وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در آن شرایط به منظور تدارک و آغاز جنگ خلق، حایز اهمیت زیادی بود که رهبری "س ج م" به آن توجه جدی نکرد؛ لیکن این موضوع را نیز باید مد نظر قرار داد که "س ج م" من حیث یک تشکل انقلابی پرولتاری نوپا با عمر کوتاهش در حالیکه از یک طرف درگیر مبارزه طبقاتی و ملی و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی شدید علیه رویزیونیسم "مدرن" (خروش‌چفی) و باند‌های رویزیونیست مزدور «خلقی» پرچمی برخوردار از حمایت جناحی

از دربار سلطنت (داوود) و ابر قدرت سوسیال امپریالیسم « شوروی » (که تسلط اقتصادی، سیاسی و نظامی گسترده در افغانستان داشت) بود و از جانب دیگر جناح انقلابی " س ج م " در داخل سازمان مصروف مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی شدید علیه دوجناح اپورتونیستی (سنتریسم برهبری داکتر " ه . م " و اکونومیسم بوسیله ای داکتر فیض) که با مریضی طولانی مدت رفیق اکرم یاری و غیبت وی در سازمان، تخریبکاری و حملات ضدانقلابی این دوجناح اپورتونیستی علیه جناح انقلابی سازمان بیش از قبل شدت یافته و سازمان جوانان مترقی را به انحلال کشانده و جریان دموکراتیک نوین (جنبش توده ای وسیع تحت رهبری آن) را به فروپاشی کشاندند.

رفیق مائوتسه دون می گوید: " اگر مبارزه مسلحانه در ردیف اول قرار داده می شود، این به هیچوجه بدان معنایست که می توان از اشکال دیگر مبارزه چشم پوشی کرد؛ برعکس، مبارزه مسلحانه بدون همسوئی اشکال گوناگون دیگر مبارزه نمیتواند به پیروزی برسد ". اما رهبری « گروه انقلابی... » از اینکه " س ج م " در عمر کوتاه مدتش نتوانست مبارزه انقلابی را همزمان در روستاهای کشور گسترش داده و جنگ خلق را تدارک و آغاز کند، همه مبارزات انقلابی آن را نفی می کند. این همان نهیلیسم است که اپورتونیسم و رویونیسم برای هیچ انگاشتن مبارزات تشکلهای انقلابی پرولتری به آن متوسل شده و پرولتاریا و سایر زحمتکشان و روشنفکران کمتر آگاه را درباره جنبش انقلابی پرولتری و رهبری آن به گمراهی می کشانند. از جانب دیگر آن جنبش وسیع روشنفکران مردمی و مترقی برهبری " سازمان جوانان مترقی " که علیه نظام ارتجاعی فئودال کمپرادوری وابسته و نوکرامپریالیسم و سوسیالیسم « شوروی » مبارزه می کرد، در ماهیت یک جنبش انقلابی بود. این جنبش بخشهای از توده های خلق اعم از کارگران و سایر زحمتکشان را رهبری می کرد و روز تار و ز توده های خلق بیشتری به آن می پیوستند. ولی داکتر فیض آن جنبش را « فاقد ماهیت انقلابی و بی ارزش » می خواند. همان محصلین و متعلمین و معلمین و استادان فعال در این جنبش نقش پیش آهنگ مبارزه ضد فئودالی و ضد امپریالیستی را در آن مقطع از تاریخ کشور ایفا کرده و در صف مقدم مبارزه علیه نظام فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم قرار داشتند. رفیق مائوتسه دون می

گوید: "روشنفکرانی که در صف مقدم مبارزه قرار دارند ارتشی هستند که دریکی از جبهه های مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم ایستاده اند؛ لیکن این ارتش نیروی عمده انقلاب نیست، نیروی عمده انقلاب کارگران و دهقانان هستند و اینها در بسیج و متشکل کردن توده های خلق نقش مهم دارند".

فصل سوم

در صفحه (38 و 39) این سند تحت عنوان "رهبران" و اتحادیه چنین می خوانیم: "در آغاز سال 1350 ریاست پوهنتون با اطلاعیه ای تشکیل اتحادیه را اعلام و طی آن معرفی نمایندگان محصلان را خواستار شد.

"رهبری" به ادامه همان فعالیتهای عملی اپورتونیستی ضدانقلابی خود سرراپانشناخته به استقبال اتحادیه شتافت. اکنون به بینیم آنان از کدام موضع به اتحادیه برخورد کرده، چگونه شرکت جسته و چه طرح تئوریک از خود بجامانند؟

بر خلق ما که کوه های امپریالیسم- سوسیال امپریالیسم- فئودالیسم و سرمایه داری بروکرات سایه شوم افکنده، درسالهای 48، 49 و 50 دچار خشکسالی بی سابقه ای گردید که هنوز عذاب زندگی جهنمی شان را ده چندان ساخت. خرید و فروش دختر و پسر در ازای پول ناچیزی به امرعادی بدل شده و صدها هم میهن ستمدیده ما از فرط گرسنگی جان میسپردند. به اضافه نکات مثبت دیگری از لحاظ جنبش انقلابی کشور، این شرایط عینی مساعدی بود. ولی به این شرایط انقلابیون و مرتجعان دونوع برخورد بکلی متفاوت دارند: طبقات حاکم با هزار رذالت و خیانتکاری میکوشند از پیشرفت اوضاع بر علیه خود جلوگیری کنند و برعکس انقلابیون به آگاهی، بسیج و انگیزش خلق می پردازند تا آنان توفان انتقام جویانه علیه ستمگران پلید را برپانمایند. در آن روزها دولت افغانستان جهت فریب خلق و فرونشاندن خشم آنها که داشت پا میگرفت و طغیانی میشد، گناه همه مصائب کشنده دامنگیر مردم مارا به گردن طبیعت انداخت، بتکدیهای خفت آوردست زد و با قیافه ای حق بجانب و خیرخواهانه بوسایل و شیوه های مختلفی تشبث ورزید. یکی از آن حلیه های گمراه کننده به پیش کشیدن اتحادیه محصلان بود. دولت مزدور، دچار اشتباه نبود بلکه از اینکار منظور خاصی داشت و منافع ضدانقلابی اش ایجاب میکرد. دولت ظاهرشاه این دسایس شیطنت آمیز را از مربیان انگلیسی و امریکائی و روسیش آموخته، از همگان گذشته اش تزارها به ارث

برده. زمانی که جنبش در روسیه قبل از انقلاب اکتوبر به اوج نرسیده بود، تزار مانع وجود بلشویکها در دوما بود، ولی سالهای نزدیک اکتوبر تزار عقب می‌رود و درهای دوما پیش بروی بلشویکها باز است. اما بلشویکها بر رهبری لنین بر اساس رهنمود و تحلیل مشخص از اوضاع و نیازمندیهای جنبش حرکت می‌نمودند نه تصامیم تزار. آنها یک زمان که تزار نمیخواست به دوما رفتند و آنگاه که تزار آرزو مند شرکت بلشویکها در دوما بود، آنان طرح قیام مسلحانه را می‌ریختند.

«مرحوم» داکتر فیض که بعداً رهبری دوتشکل اپورتونیستی و رویزیونیستی «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و «سازمان رهائی افغانستان» را بعهده داشت، عضو سازمان جوانان مترقی و از جمله اعضای مرکزی آن بوده و در فعالیتهای جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) سهم داشت. لیکن وی در اینجا فعالیتهای عملی "س ج م" و "ج د ن" را «اپورتونیستی و ضدانقلابی» می‌خواند. این موقف نه تنها خرد باختگی که بی‌شرمی این اپورتونیست حقیر را نیز به نمایش می‌گذارد. بفرض اگر داکتر فیض واقعاً کمونیست و انقلابی می‌بود و این ادعای او هم صحت می‌داشت؛ چگونه مدت پنج سال با این فعالیتهای «اپورتونیستی و ضدانقلابی» همراهی کرد؟! در حالیکه این یک اتهام خاینانه است. ماهیت و خصلت انقلابی "س ج م" و "ج د ن" در آن مقطع از تاریخ افغانستان غیر قابل انکار است. البته "س-ج-م" و جنبش توده‌ای فراگیر تحت رهبری اش (ج د ن) دچار اشتباهات خورد و بزرگی گردید که جداً مورد نقد و بررسی بوده و هستند. داکتر فیض و یارانش بعد از اینکه با تخریبکاری و توطئه‌گری سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک را به انحلال و فروپاشی کشاندند، به چنین اتهامات بی‌بنیاد و لجن‌پراکنیها علیه جناح انقلابی رهبری "س ج م" و علی‌الخصوص علیه رفیق اکرم یاری متوسل شدند. در حالیکه با گذشت زمان (طی حدود نیم قرن) ایده‌ها و افکار، نظریات، مواضع و فعالیتهای رویزیونیستی و ضدانقلابی این دارو دسته منحط که بزرگترین جنبش انقلابی پرولتری افغانستان را در زمانش به همدستی هم‌سختان اپورتونیست شان از جمله جناح سنتریستی به رهبری داکتر (هادی محمودی) به شکست کشاندند؛ بار بار به ثبوت رسیده است. این مطلب جایی هیچ گونه بحثی ندارد که داکتر فیض و یارانش در درون "س ج م" و "ج د ن" بودند که بامخفی کردن

ایده ها و افکار اپورتونیستی و ضدانقلابی شان با این جریان انقلابی همراهی کرده و بعد از آنکه رهبر و سکندار اصلی این جنبش انقلابی یعنی رفیق اکرم یاری به سبب ابتلا به مریضی شدید از پیشبرد فعالیت‌های مبارزاتی اش بازماند؛ عناصر اپورتونیست در درون سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین، حملات ضدانقلابی شان را آغاز کرده و شدت بخشیده و آنها را به شکست و انحلال کشانده و تشکل اپورتونیستی و ضدانقلابی زیرنام «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» و بعد «سازمان رهائی افغانستان» را اعلام کرده و ده ها تن از روشنفکران عضو جریان دموکراتیک نوین را که دارای روحیه و احساس انقلابی ولی سطح نازل آگاهی به علم انقلاب پرولتری (م-ل-ا و بعد م-ل-م) بودند را با ترغیب و تشویق‌های اپورتونیستی و شیوه های پوپولیستی بعقب شان کشانده و آنها را در لجنزار رویزیونیسم «سه جهانی» و خیانت به خلق و میهن غرق کردند و فعالیت‌های این تشکل ضدانقلابی زیرنام "حزب همبستگی افغانستان" تا کنون ادامه دارد. بهمین صورت داکتر هادی محمودی ("سمندر") در طول حیات سیاسی اش چه در زمانی که عضو مرکزی سازمان جوانان مترقی بود و چه بعد از آن که در رهبری سازمان وطن پرستان واقعی (ساوو) و رهبری اتحاد مارکسیست-لنینیست های افغانستان (املا) قرار داشت و بعد از آن جنبش کمونیستی (م-ل-ا و بعد م-ل-م) افغانستان و جهان را از همین سنگر سنتریزم ("که سنگ بنای رویزیونیسم است") مورد حملات اپورتونیستی قرار داد.

رهبری «گروه انقلابی....» تشکیل اتحادیه محصلین پوهنتون (دانشگاه) کابل را نه خواست صنفی محصلین که صرف دسیسه نظام سلطنت فئودال کمپرادوری ظاهر شاه دانسته و آن را به لحاظ سرشت طبقاتی و عملکرد آن همردیف پارلمان قرار داده است. و برای اینکه رهبری "س ج-م" را مورد حمله ضدانقلابی قرار دهد؛ "دوما" (پارلمان روسیه تزاری) و مسئله شرکت حزب کمونیست (بلشویک) بر رهبری رفیق لنین در روسیه تزاری (قبل از پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر سال 1917) را که طبق اهداف و خط مشی‌های انقلابی آن حزب صورت می گرفت، با شرکت در اتحادیه محصلین در افغانستان مورد مقایسه قرار داده است. در حالیکه در جوامع طبقاتی بین اتحادیه صنفی محصلین یا اتحادیه معلمان، اتحادیه کارگران، اتحادیه دهقانان، اتحادیه اهل

حرفه و پارلمان تفاوت اساسی وجود دارد. پارلمان یکی از ارکان ثلاثه دولت بوده و برگزاری «انتخابات» برای تعیین نمایندگان طبقات ارتجاعی در آن توسط دولت صورت می گیرد. طبقات ارتجاعی خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم با تمام قوا و با تبلیغات گمراه کننده و علم کردن مقوله «دموکراسی» (درحالیکه این دموکراسی مهرطبقاتی خود را دارد) و با انواع نیرنگها و تطمیع و حتی تهدید و تخویف و اغوای گری آرای توده های خلق نا آگاه را غصب کرده و نمایندگان طبقاتی خود را به پارلمان فرستاده و سعی می کنند تا نظام ارتجاعی استثمارگر و ستمگر و سلطه امپریالیسم را از این طریق مهر «مشروعیت» بزنند. درحالیکه اتحادیه محصلین در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم متشکل از فرزندان طبقات مختلف اجتماعی جامعه هستند و باین منظور تشکیل اتحادیه می دهند تا از این طریق با اعمال فشار بر مقامات تعلیمی و دولت به خواستهای صنفی شان دست یافته و از جانب دیگر ایده ها و خواستهای سیاسی شان را در آن مطرح کنند. ناگفته نماند که ایده ها و خواستهای سیاسی محصلین متفاوت اند و هر گروه و یا طیف طبقاتی از محصلین ایده و خواست سیاسی خود را در اتحادیه مطرح می نماید. همچنین اتحادیه کارگری که کارگران خواستهای صنفی و سیاسی شان را در برابر طبقه سرمایه دار و دولت مطرح می کنند. البته اتحادیه کارگری به لحاظ خصلت طبقاتی کارگران نهاد مهمی است خاصاً که بخشی از طبقه کارگری کشور از رشد سیاسی طبقاتی لازم برخوردار باشد. و یا اینکه در کشورهای مفروضی جنبش کمونیستی انقلابی نیرومندی وجود داشته باشد که در جهت ارتقای سطح آگاهی سیاسی انقلابی طبقه کارگر و سایر طبقات و اقشار زحمتکش و بسیج و ساماندهی آنها مبارزه می کند. بهمین سبب است که در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم اگر طبقات حاکم ارتجاعی (دولتها) برای تشکیل اتحادیه کارگران مجوز صادر می کنند؛ ولی با تمام توان سعی کرده و می کنند که با رشوت و تطمیع قشر ارسطو کارگری را در درون اتحادیه کارگری بوجود آورده و آنها را در رهبری اتحادیه های کارگری قرار دهند. بهمین صورت احزاب رویزیونیستی و احزاب سوسیال دموکرات و سایر احزاب رفورمیست و ارتجاعی تلاش می کنند تا در درون اتحادیه های کارگری نفوذ کرده و طبقه کارگر و سایر طبقات خلق را با

ترفند پارلمان‌تاریزم همراه کنند. لیکن طبقات حاکم ارتجاعی (دولت‌ها) بطور قطع از این وحشت دارند که احزاب و سازمان‌های انقلابی پرولتاری در این اتحادیه‌ها خاصاً اتحادیه‌های کارگری نفوذ کرده و با استفاده از این تریبون به ارتقای سطح آگاهی سیاسی طبقه کارگرو بسیج سازماندهی آنها و سایر توده‌های خلق و روشنفکران مترقی و آزادی‌خواه پرداخته و تبلیغات سیاسی افشاگرانه را علیه نظام حاکم و حامیان امپریالیست آن در سطح نسبتاً گسترده به پیش برند. در شرایطی که احياناً امکان راهیابی تعداد انگشت شماری از نمایندگان طبقات خلق در پارلمان میسر شود، دولت‌ها در چنین حالاتی حتی الوسع با توطئه و دسیسه سازی مانع از راه‌یابی آنها به پارلمان‌ها شده و یا در صورت ورود آنها به پارلمان، به انواع دسایس و توطئه‌های رذیلانه علیه آنها قرامی گیرند.

اعضای رهبری اتحادیه‌های محصلین که متشکل از نمایندگان محصلین پوهنتون کابل بودند که طی یک رأی‌گیری مستقیم و سری توسط محصلین انتخاب شده بودند مانند ترکیب طبقاتی محصلین پوهنتون متشکل از تعلق طیف‌های مختلف طبقاتی بودند از جمله: فرزندان طبقات فئودال و بورژوازی کمپرادور، طبقه بورژوازی متوسط و فرزندان طبقه کارگر، طبقه دهقان و طبقه خرده بورژوازی. در مورد فرزندان طبقات خلق در اینجا ملاک تعلق طبقاتی آنها نبوده بلکه منظور ایده‌ها و افکار موضع‌گیری سیاسی آنهاست که در جهت تحقق منافع کدام طبقه، طبقات موضع می‌گیرند؛ منافع طبقات خلق و یا طبقات ضد خلق. هر کدام از تعلق طیف‌های طبقاتی مختلف دارای ایده‌ها و افکار سیاسی خود هستند. لیکن در درون اتحادیه محصلین عمدتاً جهت‌گیری‌های سیاسی محصلین مطرح است. اتحادیه محصلین که عمدتاً به منظور تحقق خواست‌های صنفی محصلان تشکیل شده بود؛ لیکن تعداد زیادی از محصلین از اعضا و هواداران احزاب و جریان‌های سیاسی مختلف با ایدئولوژی‌ها و افکار و خواست‌ها و مواضع سیاسی طبقاتی مختلف و متضاد در آن شرکت داشتند. طبیعتاً این گونه اتحادیه‌ها از طیف‌های مختلف روشنفکران با دیدگاه‌های سیاسی مختلف تشکیل می‌شود. عبارت دیگر ایده‌ها و افکار و مواضع و خواست‌ها و مواضع سیاسی مختلفی را نمایندگی کرده و لزوماً اتحادیه به لحاظ برنامه و خط مشی سیاسی به چپ و یا راست گرایش پیدامی‌کند. اگر روشنفکران گرایش چپ (منظور چپ انقلابی است) در اتحادیه تسلط داشته باشند، خط

مشیهای آن را بجهت دفاع از منافع توده های خلق و میهن سمت می دهند. شرکت اعضا و هواداران " س ج م " و جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه محصلین و یا اتحادیه استادان بهمین منظور بود و حتی الامکان سعی می کردند تا در ستمدهی خط مشیهای آن مؤثر واقع شده و در دورن اتحادیه به تبلیغات سیاسی افشا گرانه علیه دولت و آگاه سازی محصلین تعلق طبقات خلق که در آن شرایط تعداد آنها قابل ملاحظه نیز بود، پردازد. برخلاف این اتهام واهی داکتر فیض و یارانش منظور رهبری " س ج م " از شرکت در اتحادیه محصلان ترک مبارزه انقلابی در سطح جامعه و انتخاب « راه مبارزه اتحادیه ای » نبود؛ بلکه در عرصه مبارزه علنی از آن منحیث یک تاکتیک مبارزاتی به منظور رساندن آگاهی سیاسی به روشنفکران و افشای ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی نظام حاکم (دولت) استفاده می کرد.

با تشکیل اتحادیه محصلان عمدتاً محصلین اعضای چهار گروه سیاسی نیز در آن فعالیت داشتند از جمله: اعضا و هواداران " سازمان جوانان مترقی " و " جریان دموکراتیک نوین "؛ " حزب دموکراتیک عوام "؛ " حزب دموکرات مترقی "؛ " حزب سوسیال دموکرات افغانستان-افغان ملت "؛ " سازمان جوانان مسلمان " و جناح های " خلق " و پرچم از " حزب دموکراتیک خلق ". نمایندگان این گروه ها و محصلین " بیطرف " بوسیله آرای محصلین فاکولته های پوهنتون انتخاب شده و شورای رهبری اتحادیه را تشکیل داده و هر کدام آنها به اندازه نفوذ شان در بین محصلین پوهنتون در این شورا نماینده داشتند. اتحادیه محصلان عمدتاً محل بیان و اظهار عقاید و افکار سیاسی این گروه ها بود و هر کدام از این گروه ها به مسایل مطروحه در اتحادیه از دیدگاه ایدئولوژیک- سیاسی خود شان می پرداختند. همچنین دوکتور صادق یاری و دوکتور ظاهر رزبان استادان فاکولته طب کابل به نمایندگی از " س ج م " و " ج د ن " در اتحادیه استادان پوهنتون شرکت کردند همچنین دوکتور سید هاشم مهربان استاد فاکولته طب و میر حبیب الله (حبیب) استاد فاکولته ساینس از هواداران جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه استادان شرکت داشتند. با شرکت همه این طیفهای مختلف سیاسی طبقاتی در اتحادیه محصلان، این اتحادیه تقریباً شکل یک مجمع سیاسی بخود گرفته و تربیونی جهت اظهار عقاید و نظریات هریک از گروه های سیاسی متشکله آن بود. و هر کدام

دیدگاه و مواضع خود شان را در آن مطرح کرده و به جلب محصلین عمدتاً " بیطرف" می پرداختند.

داکتر فیض به ادامه مطالب فوق در صفحه (39) چنین می نویسد " در آن هنگام گرم و مساعد برای آگاه ساختن و بسیج توده های بجان آمده دولت افغانستان بخاطر آنکه حد اقل در یک کانون محصلی، فکر کار انقلابی، مخفی و پیوند توده هارا از میان برده و ذهن روشنفکران مبارز را به مسایل درجه دوم --- --- --- سرگرم نگهداشته و آنها را بفعالیتهای پرقیل و قال علنی و خیابانی معطوف سازد، ناگهان به اتحادیه بازی روی آورد. صرف نظر از افراد و سازمانهای ضد انقلابی که خود نقش های در انجام این نیرنگ دولت بعهده داشتند، "س- ج- م" با فرماندهان بالا نشین و ارباب منش نیز در دام این تزویر افتاد. "رهبران" مثل همیشه در این مورد هم بدون آنکه منظور دولت را دریابند بدون تحلیلی همه جانبه از چگونگی شرایط شرکت در اتحادیه، باشیوه تفکر ذهنی که اینبار در قالب دگماتیسم تمام عیار تظاهر میابد، در برابر اتحادیه با تائید آن موضع گیری نمود. نوشته ای از لنین "ناردنیکها و انحلال طلبان" را به عنوان سند بی چون و چرای اصولی بودن مبارزه اتحادیه ای شان پخش کردند. آقایان "رهبر" اجازه بدهید این چند موضوع زیر را که بسیار "اولیه" مینماید ولی اعتراف تان بنفهمیدن آن باعث تنزل شأن و حیثیت شماسست ذکر کنیم. زمانی که لنین آن اثر را نوشت— روسیه تزاری جامعه ای بود سرمایه داری که نیروی عمده انقلاب طبقه کارگر، و راه انقلاب به تحلیل مارکسیستی لنین بزرگ قیام مسلحانه در شهر بود. لذا تشکیل سندیکاها و کارگری و یا نفوذ در آنها تحت آن شرایط وسیله مهمی در ایجاد رابطه بین حزب و طبقه کارگر بشمار می رفت و رسوخ حزب در اتحادیه های کارگری در واقع مستقیماً فعالیتی بود در جهت بسیج و تشکل نیروی انقلاب. پس مسایل و اصول مربوط به اتحادیه در یک چنان کشور و عصری چگونه میتواند در افغانستان نیمه فئودالی و نیمه مستعمره هوبه هو طرح باشد؟! " رهبران" نه تنها در آغاز به اصطلاح مبارزات اتحادیه ای شان با حرفهای لنین خود را می پوشاندند بلکه بعداً و بخصوص ضمن نوشته ای در پایان فتوحات خویش در اتحادیه بنام " نکاتی چند" نیز کوشیده اند با نقل و قولهای از لنین برای اثبات " رهبر" و "قهرمان" بودن شان در هر حرکتی و منجمله مبارزه اتحادیه ای شاهد

بیاورند که خواهیم دید این طریقہ پرده آقایان را نمی کند و برعکس رسواگرماہیت اپورتونیستی آنهاست".

داکتر فیض تشکیل اتحادیہ محصلان را نہ خواست صنفی محصلین کہ صرف "دام نیرنگ و تزویر دولت" دانستہ کہ گویا رہبری "س ج م" در آن دام افتادہ بود! در حالیکہ رہبری "س ج م" منحیث یک سازمان انقلابی پرولتری خاصتاً رفیق اکرم یاری کہ در صدر ہیئت رہبری یک جنبش تودہ ای گسترده قرار داشت؛ چگونه ممکن بود کہ وی، اولاً ماہیت و نقش اتحادیہ صنفی محصلان را ندانستہ و "ناآگاہانہ" در آن شرکت کند و ثانیاً نیرنگ دولت را در این زمینہ نداند؟ در حالیکہ تعداد قابل ملاحظہ ای از اعضا و ہواداران جریان دموکراتیک نوین را محصلین پوہنتون تشکیل می دادند و بخشی از فعالیتہای مبارزاتی "ج د ن" را جلب و جذب محصلین پوہنتون و متعلمین مکاتب در ولایات مختلف کشور تشکیل می داد. ہمزمان با پیشبرد امر مبارزہ علیہ ارتجاع حاکم فئودال کمپرادوری و سلطہ امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم، دربارہ ماہیت و خصالت طبقاتی تشکلهای سیاسی ارتجاعی و ضدانقلابی در درون اتحادیہ کہ در سطح جامعہ خاصتاً در بین محصلین و متعلمین فعالیت داشتہ و تودہ های خلق را اغوا کردہ و بہ گمراہی می کشاندند؛ برای جریان دموکراتیک نوین اتحادیہ محصلین نیز یک عرصہ مبارزہ ایدئولوژیک - سیاسی محسوب می شد و برخلاف ادعای بی بنیاد داکتر فیض شرکت در اتحادیہ محصلین بہ هیچ وجہ ہمہ عرصہ های مبارزہ طبقاتی و ملی "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین را تشکیل نمی داد. در این پراگراف رہبری «گروہ انقلابی...» با مغلطہ گوئی اتحادیہ محصلان را بجای اتحادیہ کارگران قرار دادہ و رہبری "س ج م" را بہ باد ناسزاکوئی و ہتاکی گرفتہ کہ گویا آنها دچار انحراف اپورتونیستی شدہ و در آن شرایط اتحادیہ محصلان را عرصہ مہم مبارزہ طبقاتی و ملی پذیرفتہ و عبارت دیگر در منجلا ب «مبارزہ اتحادیہ ای» قرار گرفتہ است. در حالیکہ واقعیت چنین نبود و مبارزہ طبقاتی و ملی "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین در سطح جامعہ کما کان ادامہ داشت. و برخلاف این اتہام دروغین داکتر فیض، رہبری "س ج م" خاصتاً رفیق اکرم یاری بہ ساختار اقتصادی اجتماعی جامعہ افغانستان و ماہیت تضادہای طبقاتی و ملی، تضاد اساسی و تضاد عمدہ جامعہ و ماہیت و خصالت انقلاب

کشور (انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی) بدرستی آگاهی داشت. و نیز داکتر فیض مدعی است که رهبری سندی را زیر عنوان " نکاتی چند" منتشر کرده و اتحادیه محصلان را بمتابه سندیکا و یا اتحادیه کارگری فرض کرده و با ذکر نقل و قولهای از لنین از آن بدفاع برخاسته است! در حالیکه داکتر فیض حاضر نمی شود که متن آن نوشته را در اینجا ذکر کند. و بدون شک این نیز یکی دیگر از اتهامات دروغین داکتر فیض و یارانش علیه رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری می باشد. همچنین ذکر عبارت « فرماندهان بالانشین و ارباب منش» از جانب داکتر فیض، عمدتاً اشاره به تعلق طبقاتی رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری می باشد، که نهایت بیشرمانه است. در حالیکه خود داکتر فیض به لحاظ تعلق طبقاتی فرزند یک ملاک فئودال بانفوذ و از تبار " محمدزائی" بود و جریان عمل هم ثابت ساخت که او به لحاظ ایدئولوژیک سیاسی ویراث یک اجتماعی با ادعای کمونیسم دروغین تمام عمرش را در جهت تأمین منافع طبقات ارتجاعی فئودال و کمیرادور و امیر یالیسم و سوسیال امیر یالیسم چین (پر تگاه ایورتونیسم و رویونیسم « سه جهانی») سیری کرده و به خلق و میهن خیانت کرد و بعد از وی همسنگران او « سازمان رهایی افغانستان- حزب همبستگی افغانستان» و « سازمان انقلابی افغانستان» همین راه را منحیث میراث داران اوتا کنون ادامه داده و با رویونیستیهای " ساما- ادامه دهندگان" و عناصری از سازمان ایورتونیستی " ساوو" از طریق ویب سایت استخباراتی « افغانستان آزاد» به " مارکسیست- لنینیست- مائوئیست های افغانستان" فحاشی کرده و هویت و آدرس ما را برای سرویسهای جاسوسی امیر یالیست ها و دولتهای ارتجاعی از جمله دولت دست نشاندۀ استعمار و امیر یالیسم در افغانستان معرفی می کنند. در حالیکه رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری تا آخرین لحظه حیات شان که توسط رژیم جنایتکار و سفاک « خلقی» پر چمی ها و بباداران سوسیال امیر یالیست شان بقتل رسیدند روی اندیشه انقلابی شان و دفاع از منافع خلق و میهن استوار ماندند.

در صفحه (40) این سند چنین می خوانیم: " گوئی " رهبران" از حالت بهت زدگی مردم نسبت به شرکت اینان در یک اتحادیه پیشنهادی دولت دست و پاچه شد که ناگهان سخنگوی " س- ج - م" مصاحبه ای با رزونامۀ کاروان ترتیب داده و در آن

راجع به تفاوت میان پارلمان و اتحادیه و "پایه مادی" این هردو (که در آن روزها این "پایه مادی" سخت ورد زبان شعله ای ها شده بود) بدینگونه سخن راند: "..... پارلمانی هم که با ایجاد این بورژوازی کمپرادورپدیدآید چون با جنبش بورژوازی ملی بوجود نیامده برای مردم بیگانه است و اگر موقفی هم درمورد آن باید گرفت همانسان موضعگیری در برابر دولتهای این کشورها خواهد بود. اما درمورد اتحادیه محصلان اوضاع دگرگونه است. توده کثیر محصلان که از نظر وضع طبقاتی خود بطور عمده با طبقات ستمکش مربوط اند در پوهنتون مجتمع گردیده اند و پایه مادی اتحادیه محصلان را میسازند..... اتحادیه محصلان از پائین در اثر پیکا رمحصلان و با جنبش آنها ایجاد گردیده است...." (روزنامه کاروان 50/ 5/24).

در پراگراف فوق ملاحظه می شود که باز هم داکتر فیض اتحادیه محصلان را یک اتحادیه پیشنه‌دای دولت و عبارت دیگر «اتحادیه دولتی» می خواند؛ لیکن از این بخش از مصاحبه ای سخنگوی "س ج م" با "روزنامه کاروان" به وضوح آشکار است که ایجاد اتحادیه محصلان نتیجه فعالیت محصلان و جنبش و مبارزه خود آنها بوده است. بلی؛ در آن شرایط جنبش بورژوا دموکراتیک محصلین پوهنتون و متعلمین مکاتب مختلف کشور در حالت گسترش و پیشرفت در جامعه بود. از جانب دیگر در شرایط دهه چهل خورشیدی طرح تشکیل اتحادیه صنفی محصلان و کسب مجوز آن از جانب ریاست پوهنتون امر عجیب و غریبی هم نبود. در آن زمان شخص داکتر فیض نیز یکی از مبلغان نظریه طرح شرکت در اتحادیه محصلان بود و همین استدلال سخنگوی "س ج م" را با شرح و تفصیل تکرار می کرد: در روز انجام انتخابات برای گزینش نمایندگان محصلین فاکولته های مختلف پوهنتون کابل در شورای اتحادیه محصلان، جریان رأی گیری در فاکولته طب و در صنف (ما) توسط داکتر حیدر استاد فاکولته منحصیظ ناظر و داکتر اعظم دادفر محصل فاکولته طب و عضو "س ج م" منحصیظ نماینده "ج د ن"، نظارت می شد؛ قبل از آغاز رأی گیری نجیب الله احمدی زی (مشهور به "نجیب گاو") عضو «حزب دموکراتیک خلق» از جناح پرچم طی سخنانی شرکت اعضای جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه محصلان را مورد سؤال قرار داده و این موضوع را مطرح کرد که اینها (شعله ایها)، پارلمان را تحریم کرده

و شرکت در آن را عملی ارتجاعی خوانده و مردود می دانند؛ ولی اکنون در شورای اتحادیه محصلان، شرکت می کنند! از محتوی این گفته نجیب الله احمدزی چنین استنباط می شد که بین پارلمان و اتحادیه صنفی محصلان تفاوتی قایل نبود. و از جانب دیگر این رویز یونیست مزدور می خواست این طور وانمود سازد که رهبری "س ج م" با شرکت در اتحادیه صنفی محصلان گویا دچار انحراف «اتحادیه وی» شده است. عین اتهامی که بعداً دکتر فیض به رهبری "س ج م" وارد نموده و در این سند اپورتونیستی درج است. در حالیکه رهبری "س ج م" در مورد ماهیت طبقاتی پارلمان و رویز یونیست و پارلمان تاریزم و اهداف ضد انقلابی «حزب دموکراتیک خلق» که می خواست از این طریق قدرت سیاسی را قبضه کند، نظر و موقف مشخص و اصولی داشت. همچنان در مورد عدم شرکت در پارلمان دلایل اصولی ارایه می کرد. بعد از سخنان نجیب الله احمدزی، دکتر فیض سخنرانی کرده و درباره ماهیت طبقاتی پارلمان و اهداف آن و سرشت طبقاتی و خصلت اتحادیه محصلان سخن گفت. وی همین نظر سخنگوی "س ج م" را تکرار کرد. ولی بعداً و در این سند این نظر "س ج م" درباره تعلق طبقاتی محصلین پوهنتون و ماهیت طبقاتی اتحادیه محصلان و دلیل شرکت در آن رابه باد استهزا گرفت. ملاحظه می شود که نظر و موضع دکتر فیض و یارانش در سند اپورتونیستی "باطردا پورتونیزم...." با نظر رویز یونیستهای «خلق» پرچمی تقریباً همسان بوده و با عین شیوه و استدلال رهبری "س ج م" را مورد حمله قرار داده اند.

در انتخابات شورای رهبری اتحادیه محصلان سازمانها و جریانهای سیاسی و افراد "بیطرف" از محصلین خود را کاندید کردند و از جمله (43) تن اعضای شورای نمایندگان محصلان، (22) تن آن نمایندگان جریان دموکراتیک نوین بودند. و این رقم حمایت گسترده محصلان پوهنتون از جریان دموکراتیک نوین را نشان می دهد. علاوه بر اینکه حدود نیمی از محصلین پوهنتون به کاندیدهای جریان دموکراتیک نوین رأی دادند تعداد زیادی از اعضا و هواداران آن را محصلان فاکولته ها تشکیل می دادند و فعالیت در اتحادیه محصلان بخشی از مبارزه بورژوا-دموکراتیک در جامعه را تشکیل می داد. و جریان دموکراتیک نوین با شرکت در اتحادیه محصلان تبلیغات سیاسی گسترده در بین کتله ای

بزرگی از محصلین را انجام داده و به افشای ماهیت نظام حاکم و حامیان آن (امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم) « شوروی » می پرداخت. تبلیغات سیاسی در بین کتله بزرگ چند هزار نفری از روشنفکران (منظور عمدتاً روشنفکران مترقی و آزادی خواه است) امر مهمی بود. و اتحادیه محصلان می توانست در امر پیشبرد مبارزه بورژوا- دموکراتیک نقش مترقی در جامعه ایفا کند.

داکتر فیض باز هم درباره ماهیت طبقاتی و اهداف پارلمان و اتحادیه محصلان به سفسطه گوئی متوسل شده و نظروموقف رفیق لنین در مورد چگونگی شرکت کمونیستها در پارلمان و اتحادیه های کارگری را تکرار کرده و رهبری " س ج م " را مورد حمله قرار می دهد. وی با این شیوه برخورد به مسئله و تکرار نقل و قولهای از رفیق لنین و جمله پردازیهای میان تهی هدف دارد تا هوادارانش را اغوا کرده و وانمود سازد که گویا رهبری " س ج م " در مورد تحریم پارلمان و شرکت در اتحادیه محصلان دچار اپورتونیسم شده و گویا برخلاف نظروموقف لنین عمل کرده است. در حالیکه ارزیابی داکتر فیض از ساختار اقتصادی اجتماعی روسیه تزاری من حیث کشوری امپریالیستی فئودالی و ترکیب طبقاتی "دوما" (پارلمان روسیه تزاری) و همسان دانستن آن با جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره افغانستان (در آن زمان) و ترکیب طبقاتی پارلمان افغانستان یک دیدگاه دگماتیستی است.

داکتر فیض در صفحه (40) این سند اپورتونیستی چنین می نویسد: ".... لنین از شرکت در ارتجاعی ترین پارلمانها و اتحادیه ها حرف زده حالا برخورد شمارا به پارلمان بصورت تحریم یکسره آن همه بدانند اما موقف شما در برابر اتحادیه عکس آن است چرا؟ برای اینکه شما اپورتونیستها اول اتحادیه را اتحادیه مترقی، توده ای و با " پایه مادی " و غیره نامیده بعد تصمیم به شرکت فعال در آن گرفتید. یعنی اینکه اتحادیه از دید شما مترقی نه بلکه ارتجاعی و چیزی همانند پارلمان می بود، برخلاف آموزشهای لنین هرگز در آن شرکت نکرده و برعکس آنرا مثل پارلمان تحریم می نمودید. پس شرکت شما به معنای کار در یک اتحادیه ارتجاعی و استفاده انقلابی از آن، آن چنان که لنین آموزش داده، نبود.... لنین

از شرکت و نفوذ در ارتجاعی ترین اتحادیه صحبت می کند و شما خابنین صرفاً از رفتن به اتحادیه متری و " سرخ " !

در اینجا ملاحظه می شود که داکتر فیض و یارانش در افغانستان نیمه فئودالی و نیمه مستعمره تفاوتی بین پارلمان و اتحادیه صنفی محصلان و نقش آنها قایل نبوده و هر دو نهاد را دارای عین سرشت و موقعیت دانسته و رهبری " س ج م " را که شرکت در پارلمان را تحریم کرد و شرکت در اتحادیه محصلان را مجاز دانست، اپورتونیست می خواند! در حالیکه پارلمان افغانستان متشکل از نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و بورژوازی کمپرادور و ریزیونیست های «حزب دموکراتیک خلق» و دیگر عناصر ارتجاعی بوده و تحریم آن از جانب رهبری " س ج م " و بلند کردن شعار مبارزه مسلحانه و تدارک جنگ خلق که آن را طی اعلامیه ای زیر عنوان "مرگ بر انتخابات فرمایشی" اعلام کرد، عمل درست و اصولی بود. زیرا در چنین شرایطی کوچکترین امکان استفاده از تریبون پارلمان در امر پیشبرد مبارزه انقلابی افشا گرانه موجود نبوده و در عوض توده های خلق را در مورد ترفند انتخابات از جانب طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) و نهاد پارلمان به گمراهی می کشاند. و راه پیروزی انقلاب بورژوا - دموکراتیک در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، استراتژی جنگ خلق بوده و هست و جنگ توده ای طولانی که دهقانان فقیر و بی زمین و کارگران فلاحتی نیروی عمده آن را تشکیل می دهند. عبارت دیگر بکارگیری قهر انقلابی علیه قهر ضد انقلابی است. داکتر فیض ساختار اقتصادی اجتماعی روسیه تزاری (کشوری سرمایه داری امپریالیستی فئودالی) و وضعیت جنبش کارگران و دهقانان و طبقه خرده بورژوازی در آن که حزب سوسیالیستهای انقلابی من حیث نماینده دهقانان و دیگر احزاب دموکراسی مظهر منافع خرده بورژوازی شهر و روستا در "دوما" شرکت داشتند و توده های خلق را اغوا می کردند و لنین به این استدلال و در شرایط معینی از شرکت کمونیستهای (بلشویک) در "دوما"ی دولتی به منظور افشای سرشت طبقاتی آن و آگاه ساختن توده های خلق صحبت دارد) را در نظر نگرفته و آن را با شرایط افغانستان من حیث کشوری نیمه فئودالی و نیمه مستعمره (در آن شرایط) و ماهیت و ترکیب طبقاتی پارلمان، یکسان مورد ارزیابی قرار می دهد. در حالیکه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، با در نظر داشت ماهیت پارلمان و عدم امکان

فعالیت افشاگرانه در آنها، کمونیست‌ها باید فعالیتهای مبارزاتی عمده شان را دردهات متمرکز کرده و درجهت ارتقای سطح آگاهی سیاسی کتله های بزرگ دهقانان فقیر و بیزمین و کارگران فلاحتی و بسیج و سازماندهی آنها برای تدارک جنگ خلق مبارزه کنند. این درست است که بقول لنین کمونیست‌ها باید در ارتجاعی ترین پارلمانها شرکت کرده و درجهت پیشبرد اهداف انقلابی شان از آن استفاده کنند. ولی لنین بر این امر نیز تأکید دارد که: **"درجایی باید فعالیت کرد که توده پرولترویا نیمه پرولترهست"** یعنی تبلیغات سیاسی درجهت آگاه سازی طبقات خلق. چنانچه لنین از حضور نمایندگان خرده بورژوازی از جمله (دهقانان) که توسط حزب «سوسیالیستهای انقلابی» نمایندگی می شد در "دوما" صحبت دارد. ویا اینکه می گوید: **"ولی رفتن بلشویکها به دوما برای آن نبود که در آنجا با کادتها همدست شده و در پیکردوما بکارهای "قانونگذاری" سرگرم شوند، چنانچه منشویکها همینطور رفتار می کردند، بلکه بلشویکها برای آن رفتند که از دوما بعنوان کرسی خطابه برای منافع انقلاب استفاده نمایند. برعکس کمیته مرکزی منشویکها به دوما مانند آن مؤسسه ای قانونگذاری که می تواند حکومت تزار را لجام زند نگریسته و دعوت می کرد که با کادتها سازش انتخاباتی بشود و از آنها در دوما پشتیبانی بعمل آید"**. و باین صورت منشویکهای اپورتونیست و رویزیونیست که بخشی از طبقه کارگر روسیه تزاری را اغوا کرده و خود را «نماینده» آنها جا زده بودند، در "دوما" حضور داشتند. همچنین لنین می گوید: **"تاریخ ثابت نمود که در موقع انعقاد دوما امکان تبلیغات مفیدی از درون و در پیرامون دوما حاصل می شود و نیز اینکه تاکتیک نزدیک شدن به دهقانان انقلابی برضد کادتها در داخل دوما امکان پذیری گردد (تاریخ مختصر حزب بلشویک صفحه 146)"**. در حالیکه نمایندگان طبقه دهقان و طبقه خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در پارلمان افغانستان وجود نداشتند و "س ج م" من حیث یگانه نماینده طبقه پرولتاریا در آن شرایط پارلمان را تحریم کرد. همچنین داکتر فیض مدعی است که رهبری "س ج م" صحبت از اتحادیه مترقی "سرخ" دارد. گرچه در آن شرایط در اتحادیه محصلین روشن فکران مترقی زیادی وجود داشتند؛ لیکن داکتر فیض کدام سند کتبی از رهبری "س ج م" که اتحادیه محصلین را «سرخ» گفته باشند، ارایه نمی دهد. بفرض

اگر رهبری "س ج م" از اتحادیه «سرخ» سخن گفته باشد یک اشتباه جدی و انحراف از اصول محسوب می شود. اگرچه داکتر فیض چند بار به سندی زیر عنوان "نکاتی چند" اشاره می کند؛ لیکن متن این سند را ارایه نداده است و به ادعای این اپورتونیستهای توطئه گره نمی شود اعتماد کرد.

حال برای روشن شدن بیشتر موضوع چند مورد از نظر و موضع رفیق لنین درباره شرکت کمونیستها در اتحادیه های کارگری و پارلمان در کشور روسیه تزاری و کشورهای اروپای غربی در آن زمان را ذکر می نمایم:

- "راجع به مسئله دومای دولتی منشویکها آنها در قطعه نامه خود بعنوان بهترین وسیله برای حل مسائل انقلاب، برای آزادی ملت از دست تزاریم می ستودند، بلشویکها برعکس دوما را بمنزله زانده عاجز تزاریم، پرده که فساد تزاریم را میپوشاند، مینگریستند پرده که تزاریم همینکه آنها اسباب زحمت خود یافت دور می افکند (لنین)" [صفحه 142 تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی دوره مختصر].

- "نظریه اینکه دومای اول دولتی بقدر کفایت مطیع نبود حکومت تزاری در تابستان سال 1906 آنها متفرق ساخت. حکومت تزاری برضد ملت فشار را باز هم شدیدتر نمود و در تمام کشور عملیات خانماند سوزدسته های اعزامی مجازات را توسعه داده و تصمیم خود را درباره احضار دومای دوم دولتی در آتیه نزدیکی اعلام داشت. حکومت تزاری آشکارا برگستاخی خود می افزود و چون دید انقلاب روبه ضعف می نهد دیگر از آن ترس و واهمه ای نداشت. بلشویکها میبایستی مسئله شرکت یا تحریم دومای دوم را حل کنند. بلشویکها وقتی درباره تحریم سخن میرانند معمولاً منظورشان تحریم مؤثر بود نه امتناع ساده منفی شرکت در انتخابات. بلشویکها تحریم مؤثر را بمنزله آن وسیله انقلابی می نگریستند که ملت را از نیت تزار که می خواست وی را از راه انقلابی براه «مشروطه» تزاری درآورد، بر حذر می دارد و نیز این تحریم را بمنزله وسیله ای خنثی نمودن چنین نیتی و تدارک هجوم تازه ملت برضد تزاریم میدانستند. تجربه دومای بولیگینی نشان داد که تحریم "یگانه تاکتیک درستی بود که حوادث آنها تماماً تأیید کرد. این تحریم از آن روموفقیت بخش بود که

مردم را نه تنها از خطر راه مشروطه تزاری بر حذر نمود، بلکه دوما را پیش از تولد عقیم ساخت (صفحات 143 و 144 همانجا).

- "تحریم بلشویکی" پارلمان" در سال 1905 پرولتاریای انقلابی را از آزمایش سیاسی فوق العاده گرانبھائی بهره مند ساخت و ثابت نمود که در موقع توأم نمودن اشکال علنی و غیر علنی، اشکال پارلمانی و غیر پارلمانی مبارزه، گاهی مفید و حتی ضروری است که از شکلهای پارلمانی دست کشیده شود.... تحریم "دوما" از طرف بلشویکها در سال 1906 دیگر خطائی بود ولی خطای کوچکی که به آسانی قابل اصلاح بود.... (لنین).

- "تاریخ ثابت نمود که در موقع انعقاد دوما امکانات تبلیغات مفیدی از درون و در پیرامون دوما حاصل می شود و نیز اینکه تاکتیک نزدیک شدن با دهقان انقلابی بر ضد کادتها در داخل دوما امکان پذیری گردد (لنین).

- لنین در مورد شرکت کمونیستها در اتحادیه های ارتجاعی چنین می گوید: "برای اینکه بتوان به "توده" کمک کرد و هواخواهی و همدردی و پشتیبانی" توده" را بسوی خود جلب نمود، باید از دشواریها نهراسید و از ایرادگیر یهاو پاپوشدوزیها و اهانتها و تعقیبات ناشی از طرف «پیشوایان» (که چون اپورتونیست و سوسیال شنونیست هستند، اکثراً بطور مستقیم یا غیر مستقیم با بورژوازی و پلیس ارتباط دارند) باک نداشت و حتماً درجایی کار کرد که توده هست. باید بهرگونه فداکاری تن در داد و بزرگترین مانع را بر طرف ساخت تا اینکه بتوان بطور سیستماتیک و با سرسختی و مصرانه و صبورانه درست در آن مؤسسات و در بین آن جمعیتها و اتحادیه ها، ولوارتجاعی ترین آنها که توده پرولترویا نیمه پرولترا در آنجا هست به تبلیغ و ترویج پرداخت. اتحادیه ها و کنوپراتیوهای کارگری نیز (سازمانهای اخیر لا اقل در برخی از موارد) همان سازمانهای هستند که در آنها توده هست....." و حتی - در صورت لزوم- بهرگونه حيله و نیرنگ و شیوه های غیر علنی و سکوت و کتمان حقیقت متوسل شد تا هر طور که شده به اتحادیه ها راه یافت و در آنها باقی ماند. و بهر قیمتی شده فعالیت کمونیستی خود را در آنها انجام داد".

در مطالب فوق لنین در موارد مختلف از شرایط روسیه تزاری و شرایط در تعدادی از کشورهای اروپای غربی و از موجودیت پارلمان بورژوا-دموکراتیک که نمایندگان توده های خلق (یعنی نمایندگان طبقه دهقانان و طبقه خرده بورژوازی) در آنها شرکت داشتند، صحبت کرده است؛ لیکن او در درباره شرکت ویا عدم شرکت کمونیستها و پرولتاریا در پارلمان در کشورهای نیمه فئودالی، نیمه مستعمره و مستعمره بطور مشخص صحبتی نمی کند. لنین و استالین برای اولین بار این تئوری مطرح کردند که: انقلابها در کشورهای آسیا، انقلابهای بورژوا دموکراتیک بوده و دود هدف را در بر دارند. بیرون راندن امپریالیسم خارجی و درهم شکستن آن بخشهای از طبقه سرمایه دار مربوط به آن می باشد، و حل مسئله زمین یعنی محوبقایی فئودالیزم و به عمل در آوردن شعار "زمین از آن کشتگر". موضوع تئوری مارکسیستی و استراتیژی مربوط به انقلاب در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره و تکامل خط انقلاب دموکراتیک نوین و پیشرفت بسوی سوسیالیسم در چین، بکار بست تئوری و استراتیژی دموکراسی نوین در شرایط خاص چین و تکامل بیشتر آن توسط مائوتسه دون صورت گرفت. مائوتسه دون تئوری و تاکتیک انقلاب بورژوا-دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) و تئوری جنگ انقلابی خلق را تدوین کرده و آن را در پراتیک مبارزه طبقاتی در چین بکار بست و این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی گذار نمود و دیکتاتوری پرولتاریا در چین استقرار یافت.

لنین برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی به مسئله تاکتیکهای جنگ خیابانی و قیام مسلحانه که می بایست تکامل می یافت تا بتواند با قدرت نظامی تزار مقابله کند، توجه خاصی معطوف داشت. در قیام پیروزمند در روسیه تزاری در ماه اکتوبر سال (1917) میلادی، لنین و استالین تئوری و پراتیک مارکسیستی در رابطه با قیام و جنگ در کشورهای سرمایه داری- اگرچه با ویژگیهای عقب مانده همچون بقایای فئودالیسم و شرایط عقب مانده در روستا- را تکامل دادند. مضافاً لنین و استالین تئوری مارکسیستی و تاکتیکها و استراتیژی در جنگ انقلابی را بخصوص در جنگ داخلی به دنبال قیام پیروزمند اکتوبر (1917) آمد، تکامل دادند. در میان رهبران بزرگ مارکسیست، مائوتسه دون اولین کسی بود که خط نظامی مارکسیستی و سیستم تفکر در امور نظامی را بصورت کامل و همه جانبه

تکامل داد. پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تأسیس دولت دموکراتیک خلق، دیکتاتوری طبقات انقلابی و مترقی تحت رهبری طبقه پرولتاریادرچین و گذار به سوسیالیسم تجربه (نوینی) در پیروزی انقلاب پرولتری درکشورهای نیمه مستعمره و مستعمره و نیمه فئودالی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برای پرولتاریای جهان بود که تحت رهبری حزب کمونیست چین بر رهبری مائوتسه دون انجام شد. رفیق مائوتسه دون با در نظر داشت ساختار اقتصادی اجماعی چین و با تحلیل طبقاتی جامعه چین و شناخت تضادهای جامعه و تعیین تضاد اساسی و مشخص کردن تضاد عمده و طرح استراتژی جنگ توده ای طولانی مبارزات خلق چین را در جهت پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک رهبری کرد. باین صورت مائوتسه دون تئوری استراتژی و تاکتیک انقلاب بورژوا-دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) را برای کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره در قاره های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین فورموله کرده و یکی از جمله عرصه های است که مائوتسه دون مارکسیسم-لنینیسم را غنای کیفی بیشتری بخشید. بهمین صورت مائوتسه دون روی برپائی جنگ انقلابی خلق توسط کمونیستها و پرولتاریای انقلابی از طریق قیامهای شهری برای سرنگونی سلطه و حاکمیت سرمایه داری و امپریالیسم و پیروزی انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری تأکید نمود. مائوتسه دون تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را کشف کرده و با برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی را در چین برای یکدهه از سرنگونی توسط عناصر سرمایه داری در درون حزب و دولت، رویونیستهای «سه جهانی» نجات داد. و نیز مائوتسه دون تأکید نمود که برای پیروزی سوسیالیسم و رسیدن به جامعه بدون طبقه (جامعه کمونیستی) به برپائی چندین انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در دوران سوسیالیسم نیاز است. رفیق مائوتسه دون مارکسیسم-لنینیسم را در همه عرصه ها تکامل داده و بهمین سبب کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان علم انقلاب خود را مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم می نامند.

فصل چارم

در صفحه (41) این سند اپورتونیستی چنین می خوانیم: "در مسئله شرکت در اتحادیه یا پارلمان، برای کمونیستها موضوع استفاده از رفرم و منفذ قانونی مطرح بوده و فلان و بهمان "پایه ای مادی" آنها برای شان معیار شرکت نمی تواند محسوب گردد. لنین زمانیکه از شرکت یا تحریم دوما حرف میزد، بهیچوجه به آن گونه معیارها توجه نداشت.

" رهبران" در توجیه شرکت در اتحادیه، استدلال دیگری دارند مبنی بر اینکه اتحادیه محصلان مترقی است، زیرادموکراتیک، ملی و توده ایست! البته همچنان که آنها چون رویزیونیستها اتحادیه را محصول مبارزات روشنفکران از سال 1344 بعد میدانند، این سه کلمه را نیز نتیجه چنه زدن نماینده خود با رئیس پوهنتون پیرامون مواد اساسنامه می شمارند.

ایجاد اتحادیه بر اساس خواست دولت، توسط ابلاغیه ای پوهنتون در آن اوضاع خاص که قبلاً ذکرش رفت، مبتنی بود. رفرمی بود از بالا و بمنظوری معین. چگونه باید به رفرم برخورد کرد؟ ما معتقدیم که استفاده انقلابی از رفرم مانند اتحادیه و قوانین و غیره برای مارکسیست لنینیستها مجاز و بطریق اولی ضروری است. ولی اینرا هم فراموش نمی کنیم که پیش شرط حتمی استفاده از رفرم، افشای مقاصد و نتایج آن است تا خلق با آگاهی کامل و هوشیارانه استفاده ای انقلابی از رفرم و بکاربرد آن را در خدمت مشی پرولتری شناخته و بگمراهی و تصورات واهی دچار نگردد...".

در این پراگراف داکتر فیض مدعی است که: رهبری "سازمان جوانان مترقی" در مسئله شرکت در اتحادیه یا پارلمان برخلاف نظر لنین نظر داشته است.

باین عبارت که گویانین درباره فعالیت در این مجمعهها هیچگونه معیاری را در نظر نداشته است. در حالیکه برخلاف این ادعائین برای شرکت در "دوما" (پارلمان روسیه) مسایلی را در نظر داشت؛ از جمله وجود امکان تبلیغات سیاسی در خارج و داخل دوما، تاکتیک نزدیک شدن با دهقانان انقلابی بر ضد "کادتها" در داخل دوما و آگاهی دادن به آن بخش از کارگران ای که توسط منشویکهای اپورتونیست اغوا شده بودند. رهبری سازمان جوانان مترقی نیز در آن شرایط جنبه های از اتحادیه محصلان را در نظر داشت که می شد از آنها در جهت پیشبرد امر مبارزه سیاسی استفاده کرد. حدود نیمی از نمایندگان شورای اتحادیه محصلان را کاندیدهای جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) تشکیل می دادند. همچنین نماینده هایی از "حزب دموکراتیک عوام" و افراد مستقل در آن حضور داشتند. و نظر و موقف رهبری "س. ج. م" درباره تفاوت بین ساختار طبقاتی پارلمان و اتحادیه محصلان مشخص بوده و تحریم پارلمان از جانب رهبری "س. ج. م" اقدامی درست بود.

همچنین رهبری «گروه انقلابی....» به غلط طوری و انمودی سازد که اتحادیه محصلان نه نتیجه مطالبه و خواست محصلین پوهنتون (دانشگاه) که «رفرمی بود از بالا و به منظوری معین». در حالیکه رفرم هم محصول جانبی مبارزه طبقاتی است که دولت بعنوان نماینده طبقات حاکم به آن تن در می دهد. امپریولتاریای انقلابی در مسیر مبارزه انقلابی اش هیچگاه به رفرم توقف نکرده و توده های خلق را از هدف و منظور طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) و خواست اساسی و اهداف توده های خلق آگاه می سازد. اگر چه منظور طبقات ارتجاعی حاکم از انجام رفرمهای چند اغوای توده های خلق می باشد. تشکیل اتحادیه در اساس یکی از خواستههای صنفی محصلان پوهنتون بود که توسط ریاست پوهنتون (دولت) پذیرفته شده و برنامه و اساسنامه ای آن توسط شورای رهبری اتحادیه محصلان ترتیب و تدوین گردید. و رهبری جریان دموکراتیک نوین از تریبون اتحادیه محصلین در جهت تبلیغات سیاسی استفاده کرد. اتحادیه محصلین به لحاظ ترکیب گروهی ناهمگون بود و سازمانها و جریان های سیاسی مختلفی که خواستهها و اهداف طبقات اجتماعی مختلف را نمایندگی میکردند در آن

حضور داشتند؛ لیکن جریان دموکراتیک نوین در تدوین مواد برنامه و اساسنامه اتحادیه محصلین و تعیین خط مشی های آن سهم بارزی داشت.

در همین صفحه (41) چنین میخوانیم: "رهبری" حین سروصدای اتحادیه بازی بجای برملا ساختن نیت دولت از این رفرم (انحراف جذبش انقلابی از پیوند با خلق) عجلانه آن را دموکراتیک، توده ای، ملی... خواند*. و با شرکت از خود بیخودانه در آن، خالصانه کوشیده اتحادیه اعتبار ببخشد.

(*)- این کلمات و نظایرش بیشتر در اساسنامه اتحادیه دیده می شود. بنظر "رهبران" با آوردن چند کلمه از این قبیل و شعارهایی در اساسنامه میتوان اتحادیه ای ساخت که خاصیت توده ای و انقلابی و امثال آن را دارا باشد و یکی از افتخارات "رهبران" را هم گنجاندن یکچنان کلمات در اساسنامه تشکیل میدهد. ولی اینکه اتحادیه قادر نشد و نباید هم میشد که وظایف اساسی و حتی درجه دومش را عملی نماید برای شان مهم نیست و تنها آوردن آن کلمات در شمار عظیم ترین دست آورد اتحادیه می باشد".

داکتر فیض شرکت محصلین طرفدار و هوادار جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه صنفی محصلان پوهنتون را با تمسخر «اتحادیه بازی» می خواند. در حالیکه «مرحوم» داکتر فیض در روز انتخابات نمایندگان اتحادیه قبل از آغاز جریان رأی گیری (در صنف ما) درباره علت (علل) شرکت جریان دموکراتیک نوین در آن و تحریم پارلمان صحبت کرد و بانجیب الله (احمدزی) نماینده پرچمی ها که درباره مسئله تحریم انتخابات پارلمانی از جانب رهبری "جریان دموکراتیک نوین" و شرکت در اتحادیه محصلان سوالهای مطرح نمود، به مشاجره لفظی پرداخت. و داکتر فیض از این موقف رهبری جریان دموکراتیک نوین به شدت دفاع کرد. ولی بعداً آن را «اتحادیه بازی» خواند. حتی موصوف حرفی در این باره نگفت که ما منظور و ترفند طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) را می دانیم که چرا در این شرایط اوج و گسترش مبارزات جنبش دموکراتیک نوین در کشور که محصلین پوهنتون و متعلمین مکاتب و سایر روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین در مرکز این مبارزه خاصاً در شهرها قرار دارند و دولت بزعمش فکر می کند که با صدور مجوز برای تشکیل اتحادیه محصلان می تواند

اعضا و فعالین جنبش دموکراتیک نوین را " مصروف فعالیت اتحادیه ای" ساخته و از رفتن در بین توده های خلق خاصاً در روستاها و پیوند با دهقانان فقیر و بیزمین منحرف سازد! ولی داکتر فیض با تأیید این ترفند دولت؛ این اتهام را به رهبری " س ج م" وارد می کند که گویا رهبری " س ج م" شرکت در اتحادیه محصلان را «همه اشکال مبارزه طبقاتی و انقلابی» در کشور می داند.

همچنین داکتر فیض مدعی است که رهبری "س ج م" «خالصانه کوشید که به اتحادیه اعتبار ببخشد»؛ زیرا او این اتحادیه را اتحادیه دستوری دولت می داند. در حالیکه خلاف این ادعای داکتر فیض؛ نمایندگان جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه محصلان با در نظر داشت ترکیب طبقاتی آن، سعی کردند تا با جلب اکثریت آرای محصلین مرفقی و آزادی خواه برنامه و اساسنامه و فعالیت های اتحادیه را وجهه مرفقی ببخشند. چنانچه خود داکتر فیض چنین مواردی را در اساسنامه و برنامه اتحادیه محصلان اذعان می کند. تدوین یک برنامه و اساسنامه بورژوا دموکراتیک در چنین اتحادیه های و موجودیت وزنه عناصر مرفقی در آن، در انجام فعالیتها و خط مشیهای آن نیز مؤثریت دارد. ولی این ادعای داکتر فیض که گویا رهبری "س ج م" می خواست و یا نظر داشت که با تدوین چنین برنامه و اساسنامه ای برای اتحادیه محصلان به آن « خاصیت انقلابی و توده ای» ببخشد؛ کاذبانه و توطئه گرانه است. زیرا تحت حاکمیت یک نظام ارتجاعی فئودال کمپرادور وابسته امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم (در آن شرایط) و با در نظر داشت ساختار طبقاتی اتحادیه محصلان چنین امری ممکن نبوده و نیست، آنهم که نمایندگان گروه رویزیونیستی «خلق» پرچمها و گروه ارتجاعی اسلامی "اخوان المسلمین" و دیگر عناصر بورژوازی با افکار ارتجاعی در اتحادیه حضور داشتند و علیه نظرات و فعالیت های مرفقی و دموکراتیک نمایندگان جریان دموکراتیک نوین با شدت مقابله کرده و سعی می کردند تا مانع از گنجاندن نظرات و مواضع آنها در اساسنامه و برنامه اتحادیه و سمت دهی فعالیت های آن شوند. در چنین اتحادیه های در عالی ترین شکل آن، محصلین از تعلق جریانات و سازمانهای انقلابی و مرفقی مبارزه افشاگرانه علیه نظام حاکم ارتجاعی و حامیان امپریالیست آن را به پیش برده و فعالیت روشنگرانه در بین محصلین در خارج و داخل اتحادیه و جذب و بسیج دانشجویان آزادی خواه و میهن دوست در جهت تقویت و توسعه جنبش ملی

— دموکراتیک را انجام دهد. در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره نیروی های پروسه انقلاب دموکراتیک نوین را توده های خلق اعم از کارگران و دهقانان فقیر و بی زمین، طبقه خرده بورژوازی، جناح میهن پرست بورژوازی ملی و اقشار روشنفکران مترقی و آزادی خواه تشکیل می دهند. و نیز داکتر فیض برهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری این اتهام را وارد می کند که اثرگذاری نمایندگان جریان دموکراتیک نوین در اساسنامه و برنامه اتحادیه محصلان را از "افتخارات" خود می شمارند که یاوه گوئی ابلهانه بیش نیست. زیرا کمونیستهای انقلابی هرگز با چنین دست آورد مبارزاتی کوچک و موقتی دچار مباحثات نمی شوند. و فقط با پیروزی مبارزه انقلابی پرولتاریا و سایر زحمتکشان و سرنگونی دژ ارتجاع و امپریالیسم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و تشکیل نظام سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و رفتن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) می تواند برای کمونیستهای انقلابی افتخار آفرین باشد.

رهبری "گروه انقلابی..." در صفحه (42) چنین می نویسد: "...بعد از آنکه "رهبران" از آن طبقاتی که در شمار خلق می آیند سخن می گویند، پرافراتر نهاده با بزرگواری وظیفه اتحاد آنها را در برابر خود قرار می دهند." تمام طبقات، قشرها، گروه ها و افراد، بطور خلاصه زیرستم فئودالیسم و امپریالیسم، توده های خلق افغانستان را تشکیل می دهند که باید با هوشمندی و سعی و بردباری تمام آنان را متحد ساخت و بسمت درستی هدایت نمود." اینجا رهبری بکلی گوئی و اظهار نظرنا مشخص میپردازند که خاصه اپورتونیستهاست."

اگرچه رهبری "سازمان جوانان مترقی" باید بگونه صریح طبقات و اقشار زیرستم فئودالیسم و امپریالیسم در افغانستان را مشخص می ساخت تا زمینه برای اتهام زنی اپورتونیستهای "گروه انقلابی..." آماده نمی شد. مائوتسه دون در مورد مشابه چنین می گوید: "در دوره جنگ آزادیبخش، امپریالیستهای امریکا و عمال شان- بورژوازی بورکراتیک، طبقه مالکان ارضی و مرتجعین گومیندان که نمایندگان این طبقات بودند- دشمنان خلق بشمار می رفتند، حال

آنکه خلق عبارت بود از کلیه طبقات، قشرها و گروه های اجتماعی که علیه این دشمنان مبارزه می کردند (صفحه 78 چهار رساله فلسفی- اثر مائوتسه دون).

به این نظر داکتر فیض و یارانش توجه کنید: "هر فردی که در جنگ مقاومت شرکت کند جزء خلق بشمار میرود (نشریه مشعل رهایی صفحه 67)". بنابراین نظر «مرحوم فیض» طبقات فئودال و تاجران کمپرادور و احزاب ارتجاعی اسلامی نمایندگان فئودالیزم و کمپرادوریزم و نوکران امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و دولت ضدانقلابی چین و دولتهای ارتجاعی پاکستان و ایران و عربستان سعودی جزء خلق بشمار می روند!».

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (43) چنین ادعا می کند: "رهبری سازمان جوانان مترقی بکار اتحادیه ای روشنفکران و صریحاً نقش دورانساز دهقانان و کارگران را به آنان (روشنفکران) قایل شده، بینش ضدانقلابی خود را برابر توده های خلق می نمایاند".

داکتر فیض رهبری "س ج م" را متهم می سازد که در مبارزه انقلابی به نقش کارگران و دهقانان کم بها داده و نقش آنها را به "روشنفکران" قایل شده و بکار اتحادیه ای روشنفکران پربها داده است. و بهمین استناد رهبری "س ج م" خاصتاً رفیق اکرم یاری را دارای «بینش ضدانقلابی» می خواند. در حالیکه سازمان جوانان مترقی منحصراً یک تشکل انقلابی پرولتری (م-ل-ا) دید روشنی از انقلاب دموکراتیک نوین داشته و نیروی عمده در این پروسه انقلاب را بخوبی می شناخت. اینکه "س ج م" در طول حیات سیاسی اش از طریق سازمان توده ای تحت رهبری اش (جریان دموکراتیک نوین) مبارزه انقلابی و مترقی، مبارزه افشاگرانه علیه نظام فئودال کمپرادوری برهبری خاندان "آل یحیی" و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم «شوروی» و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی علیه رویزیونیسم "مدرن" (خروشچی) که حاملین اصلی آن باندهای وطن فروش و خابین و جنایتکار «خلق» پرچی و «گروه کار» بودند و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی علیه گروه ارتجاعی "اخوان المسلمین" و مبارزه روشنگرانه در بین کتله های روشنفکران مترقی و آزادی خواه و توده های خلق در شهرها و مراکز ساخته و به سازماندهی مبارزه در دهات و در بین دهقانان فقیر و بی زمین و کارگران

زراعتی و آگاه سازی و بسیج آنها در جهت تشکیل هسته های چریکی و تدارک جنگ انقلابی خلق توجه جدی نکرد؛ دچار اشتباه بزرگی گردید. در حالیکه رهبری "س م ج" اصولاً قبل از این وظیفه عمده ای دیگری داشت که باید به آن می پرداخت و آن مبارزه جهت آماده ساختن عمده ترین سلاح انقلاب، ایجاد حزب کمونیست انقلابی (م-ل-م) و بعد تشکیل ارتش خلق و تدارک جنگ خلق و تشکیل جبهه متحد ملی از کارگران و دهقانان و دیگر نیروهای انقلابی و متری ضدفئودالیزم و ضدامپریالیزم و سوسیال امپریالیسم در کشور بود. با آنهم قبل از انجام این وظایف مهم و حیاتی، جناح انقلابی در سازمان جوانان متری ابتدا باید سازمان را از وجود خطوط اپورتونیستی تزکیه می نمود. داکتر فیض جناح اکونومیستی را نمایندگی می کرد و داکتر هادی محمودی جناح سنتریستی را. این هر دو جناح اپورتونیستی باید با مبارزه ایدئولوژیک سیاسی ("مبارزه بین دو خط") از سازمان جوانان متری طرد می شدند تا زمینه برای تشکیل حزب کمونیست انقلابی آماده می شد. با وجود آنهم مبارزه در روستاها برای "سازمان جوانان متری" و "جریان دموکراتیک نوین" در همان عمر کوتاه آن از اهمیت ویژه برخوردار بود که به آن پرداخت و انتقاد جدی متوجه آنست. اگرچه روشنفکران عضو و هوادار "س ج م" و "ج د ن" ایده های انقلابی دموکراسی نوین را در سطح محدودی در دهات محل زندگی شان رسوخ دادند؛ اما این نمی توانست جایی اصل موضوع، یعنی کار و فعالیت انقلابی سازمان یافته در بین کتله های بزرگ دهقانان فقیر و بی زمین را در دهات کشور بگیرد.

جناح اکونومیستی بر رهبری داکتر فیض و جناح سنتریستی بر رهبری داکتر هادی محمودی بعد از مریضی رفیق اکرم یاری به تضعیف و تخریب "س ج م" شدت بخشیده و این یگانه سازمان انقلابی پرولتری کشور را به انحلال کشانده و "جریان دموکراتیک نوین" را متلاشی کردند. «گروه انقلابی...» و بعد «سازمان رهائی...» از منجلا ب اپورتونیسم راست و با شیوه های یوولیستی تعداد زیادی از هواداران جریان دموکراتیک نوین را که فهم و درک نازلی از علم انقلاب پرولتری داشتند بنام «م-ل-ا» دروغینش بعقب خود کشانده و در پرتگاه رویونیسم «سه جهانی» غرق کرده و از این طریق ضربه سهمگینی به جنبش دموکراتیک نوین و جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد کردند. رهبری «سازمان

رهائی...» در زمان خیزش خودبخودی توده های خلق افغانستان علیه رژیم کودتائی «خلقی» پرچمیها و آغاز جنگهای چریکی علیه آن در اواخر سال (1357) خورشیدی و بعد اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن کشور توسط ارتش سوسیال امپریالیسم « شوروی» بتاريخ 6 جدی سال (1358)، با الهام از ایدئولوژی و سیاست رویونیسم "سه جهانی" با احزاب ارتجاعی اسلامی اتحاد کرده و برای تشکیل "جمهوری اسلامی" مبارزه کرد. داکتر فیض در این باره چنین ابراز نظر می نماید: "... ما فقط بر اتحاد بین جبهه ملی نجات، حرکت انقلاب اسلامی و محاذ ملی افغانستان بیشتر نظر داریم. ما از اول این اتحاد سه گانه را شادباش گفتیم و توسعه و استحکام آن را آرزو نمودیم. ما بر آنیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراسی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی واقعاً ضد روسی، می تواند بنوبه ای خود گامهای وسیع تر و ارزنده تری در راه یکپارچگی مجاهدین و ملت بردارد (وطن نشریه مبارزین مجاهد افغانستان صفحات 4 و 5)". نظر رویونیستهای «سه جهانی» درباره رژیم اسلامی و خمینی در ایران: "سازمان رهائی افغانستان از اسلام مبارز دفاع نموده و از دولت اسلامی مستقل و ملی ایران بر رهبری امام خمینی در برابر دو ابر قدرت دفاع و پشتیبانی می نماید (مشعل رهائی)". و نیز چنین ابراز نظر می کنند: "سازمان رهائی افغانستان یکی از سازمانهای انقلابی و ملی کشور بوده، طرفدار ایجاد جمهوری اسلامی مبتنی بر عدالت اجتماعی می باشد (نشریه مبارزین مجاهد افغانستان سرطان 1360)". و نیز "جمعیت انقلابی زنان افغانستان-راوا" توانسته تعداد قابل توجهی زنان مبارز آزادی خواه کشور را زیر شعار بزرگ اسلام بسیج و رهبری نماید (ابلاغیه "راوا" حمل 1364)". همچنین پیروان داکتر فیض به ادامه منجلاب رویونیسم «سه جهانی»، در سال (2001) میلادی باتأیید تهاجم نظامی امپریالیستهای امریکائی و ناتو به افغانستان و کشتار خلق مظلوم و ویرانی کشور در کنفرانس استعماری امپریالیستی در شهر "بن" آلمان شرکت کرده و در دولت دست نشانده استعمار و امپریالیسم در کابل سهم گرفتند. رویونیستهای «سازمان رهائی افغانستان» که از حمایت و پشتیبانی دولت سوسیال امپریالیسم چین و امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و دولت دست نشانده برخوردارند، طی 16 سال اخیر زیر نام "حزب همبستگی

افغانستان - راوا" و جناح منشعب آن «سازمان انقلابی افغانستان» در جهت تحقق استراتژی و اهداف ضدانقلابی و ضد مردمی شان فعالیت می کنند.

در اخیر صفحه (43) و اول صفحه (44) این سند اپورتونیستی چنین می خوانیم: "... ببینیم ایدئولوژی " رهبری " مبنی بر جدائی و ناامیدی از توده ها و تحقیر و سرزنش آنان با چه وضاحتی در این جملات پیداست: " در سلول های مغز مردم ما سالها اندیشه فاسد کننده فئودالی و امپریالیستی رسوخ داده شده و تابه استخوان آنها را سیاه ساخته است، توده های کارگر، دهقان و خرده بورژوازی هر کدام بدرجات گوناگون زیر نفوذ این اندیشه ها قرار گرفته اند، روشن فکران که تا حدود معینی با کتاب و مدرسه آشنائی یافته در مجموع بجز اندیشه بخود و مهیاساختن زندگی بهتر شخصی گرایش فکری دیگری در مخیله شان رسوب نکرده است" (نکاتی چند...).

در جوامع طبقاتی، ایدئولوژی و فرهنگ مسلط، ایدئولوژی و فرهنگ طبقات ارتجاعی حاکم است. در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره توده های خلق اعم از کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی تحت تأثیر جهان بینی و فرهنگ طبقات حاکم و امپریالیسم قرار دارند. جهان بینی طبقاتی است. جهان بینی طبقه کارگر با جهان بینی طبقه سرمایه دار و جهان بینی دهقان فقیر و بیزمین با جهان بینی طبقه فئودال از بنیاد متضاد است. جهان بینی طبقه کارگر در عالی ترین شکل، به صورت علمی، همان آموزش مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است. ایدئولوژی و فرهنگ طبقات ارتجاعی و امپریالیسم از طریق حاکمیت و سلطه ستمگران و با اغواگری و تزویر بر طبقات خلق تحمیل می شود. از آنجاییکه " هستی اجتماعی انسانها شعور آنها را تعیین می کند؛ " لذا طبقات ارتجاعی حاکم نمی توانند سرشت و خصلت طبقاتی توده های خلق را تغییر دهند. زیرا بین طبقات خلق و طبقات ارتجاعی تضاد آشتی ناپذیری وجود دارد و این تضاد باشکال مختلف خود را در جامعه عیان ساخته و مبارزه توده های خلق علیه طبقات ارتجاعی به اشکال و شدتهای مختلف همواره ادامه دارد. و رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری حتماً به این مسئله آگاهی داشتند. و ادعای رویونیستهای «

گروه انقلابی...» مبنی بر اینکه اکرم یاری و داکتر صادق یاری بدون تفکیک، چنین نظری نسبت به روشنفکران داشته اند؛ یک اتهام بیش نیست.

داکتر فیض از یک طرف رهبری "س ج م" را متهم می سازد که به روشنفکران پربها داده و "نقش دوران سازکارگران و دهقانان را به روشنفکران قایل شده است" و از جانب دیگر آن را متهم می سازد که درباره روشنفکران چنین میگویند: **"روشنفکران بجز اندیشه بخود و مهیاساختن زندگی بهتر شخصی گرایش دیگری ندارند!"** در حالیکه نقش مثبت و مؤثر روشنفکران انقلابی و مترقی در جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) در دهه چهل خورشیدی و بعد از آن غیر قابل انکار است. چگونه ممکن است که رهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری چنین نظر نادرست و غیر واقعی نسبت به همه روشنفکران جامعه داشته اند. البته بخشی از روشنفکران از جمله روشنفکران تعلق طبقات خلق دارای گرایش قوی "اندیشه بخود و مهیاساختن زندگی شخصی بهتر هستند"، اینک بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی "جریان دموکراتیک نوین" آن جنبش بزرگ توده ای فروکش کرد و بعد تعداد زیادی از روشنفکران به علت سطح نازل آگاهی سیاسی انقلابی آنها توسط مشتی ایور تونیست و رویز یونیست شیدا و عوام فریب چون رهبری «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» اغوا شده و در پرتگاه رویز یونیسم و تسلیم طلبی کشانده شدند، بحث دیگری است. مسئله روشنفکران در تمام کشورهای جهان خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم یکی از مسایل مهم و حساس بوده و شناخت از خصلت طبقاتی و خصایص قشری، طرز تفکر و نقش متناقض روشنفکران در جنبشهای سیاسی انقلابی و مترقی حایز اهمیت است. روشنفکران از طریق تحصیل تحت تأثیر فرهنگ بورژوازی قرار می گیرند. روشنفکری که در جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره و یا جامعه سرمایه داری امپریالیستی زندگی می کند مجبور است که برای امرار معاش محصول کار و یانیروی کار خود را بفروشد و از طرف طبقات حاکم مورد استثمار و ستم نیز قرار می گیرد. **لنین می گوید: "روشنفکر با پرولتاریا هیچگونه تضاد اقتصادی ندارد. ولی وضعیت زندگی و شرایط کارش پرولتاریائی نیست و از اینجاست که تضاد معینی از لحاظ روحیه و طرز تفکر ناشی می شود..."** و نیز **لنین می گوید: "روشنفکر معمولی که به جامعه سرمایه داری**

متکی است و نماینده ای شاخص طبقه ای روشنفکر است. این طبقه با پرولتاریا تضاد معینی دارد این تضاد نوعش با تضاد کار و سرمایه متفاوت است. او متحمل استثمار از طرف سرمایه دار و خفت خواری اجتماعی معین نیز می شود".

در جوامع طبقاتی هر طبقه اجتماعی قشر روشنفکر خود را دارد. روشنفکران (در اینجا منظور عمدتاً روشنفکران تعلق طبقات خلق است) به لحاظ جهان بینی و طرز تفکر سیاسی شان به دو دسته تقسیم می شوند: روشنفکرانی که در دفاع از منافع طبقات خلق زحمتکش قرار می گیرند و روشنفکرانی که در دفاع از منافع طبقات ارجاعی و امپریالیسم می ایستند. لنین روشنفکر را چنین تعریف می کند: "روشنفکر درست باین جهت روشنفکر خوانده می شود؛ زیرا او تکامل منافع طبقات و گروه های سیاسی کل جامعه را به آگاه ترین، قاطع ترین و دقیق ترین نحوی منعکس نموده و بیان می دارد". در جوامع طبقاتی خاصاً در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره روشنفکران مترقی و آزادی خواه در برابر ستمگرها و استبداد دشمن طبقات حاکم ارجاعی (دولت) و ستم و استثمار و تجاوزات و حشیانه امپریالیسم اعتراض کرده و در اتحاد با توده های خلق به مبارزه بر می خیزند. روشنفکران انقلابی و مترقی در جنبشهای بورژوا دموکراتیک، جنبشهای آزادی بخش ملی و جنبشهای انقلابی پرولتری سهم فعال می گیرند. اما تجربه نشان داده است، زمانیکه این جنبشها بنا بر دلایلی فروش می کنند، تعداد زیادی از روشنفکران دچار یأس و سرخوردگی شده و تعدادی هم ترک مبارزه می کنند. همچنین این مطلب نیز قابل تذکر است که در تاریخ مبارزات خلقها مثالهای هم وجود دارد که روشنفکرانی از تعلق طبقات دارای جامعه با کسب اندیشه های انقلابی پرولتری در جهت دفاع از منافع طبقات خلق در برابر طبقات ارجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیسم به مبارزه برخاسته و این مبارزه را تا آخر ادامه داده اند. در اروپا انگلس در کنار مارکس از جمله پایه گذاران علم انقلاب پرولتری از روشنفکران تعلق طبقه بورژوازی بود و تا آخر درسنگر انقلاب جهانی باقی ماند. در افغانستان فقید رفیق اکرم یاری از پایه گذاران جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) از روشنفکران تعلق طبقه فئودال بود.

رفیق مائوتسه دون می گوید: "نقش روشنفکران انقلابی در امر پیروزی انقلاب عمده است و روشنفکران انقلابی مبلغان و سازماتدهندگان توده های خلق اند". همچنین رفیق مائوتسه دون صحبت از "روشنفکر انقلابی، روشنفکر غیر انقلابی و یا ضد انقلابی" مینماید. تجارب جنبشهای انقلابی و مترقی در کشورهای مختلف جهان نشان می دهد که: ممکن است روشنفکر روزی "انقلابی" بوده و در راه تحقق خواسته های اساسی و منافع طبقات خلق زحمتکش مبارزه کند و بعد متزلزل و بی ایمان شده و در صف طبقات ضد خلق، صف ضد انقلاب قرار گیرد. مثال برجسته ای آن انواع رویزیونیستها و اشکال اپورتونیستها هستند. از اینرو با در نظر داشت موقعیت اجتماعی اقتصادی، شیوه زندگی، ساختمان روانی و سیر تحولات فکری روشنفکر در شرایط سیاسی مختلف؛ تحلیل و ارزیابی از روشنفکر و شناخت واقعی از آن تا حدی مشکل است. تزلزل و بی ثباتی و ناستواری روشنفکر عمدتاً ناشی از خصلت طبقاتی و قشری، شکل و شیوه زندگی بورژوائی، اندیشه و افکار و آمال و آرزوهای روشنفکرانه وی است. اگر روشنفکر در پرتو آگاهی علمی و انقلابی در جهان بینی و طرز تفکر و ایده و خصلت طبقاتی اش تغییر کیفی ایجاد کند؛ در آن صورت می تواند تردد و تزلزل را از خود زدوده و در جهت پیروزی انقلاب خلق استوارانه مبارزه کند. اگر روشنفکر در نظر و عمل در صف انقلاب خلق قرار داشته و در راه تحقق خواسته های اساسی و منافع طبقات خلق علیه سرمایه داری و امپریالیسم و طبقات فئودال و کمپرادور می رزمند و همه نیروی خود را وقف مبارزه انقلابی در جهت انهدام نظام کهن ارتجاعی بهره کش و ستمگر و تأسیس نظام دموکراتیک نوین و نظام سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم و انجام انقلاب کبیر فرهنگی تار سیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) بلاوقه ادامه می دهد، انقلابی است. و این معیار عمده و مهم برای قضاوت درباره روشنفکر انقلابی شده است.

در تاریخ معاصر افغانستان خاصتاً در قرن بیستم روشنفکران مترقی و میهن دوست نقش قابل توجهی در جنبشهای ضدا رتجاعی و ضدا ستعماری و امپریالیستی ایفا کرده اند. در دهه چهل خورشیدی باتشکیل "سازمان جوانان مترقی" منحیث اولین سازمان انقلابی پرولتری و آغاز فعالیتهای علنی "جریان دموکراتیک نوین" (شعله

جاوید)" کتله بزرگی از روشنفکران مترقی مردمی و آزادی خواه به این جنبش پیوسته و تحت رهبری "س ج م" نقش بسزای در مبارزه علیه نظام فئودال کمپرادوری سلطنت ظاهر شاه و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم ایفا کردند. همین روشنفکران برای اولین بار در تبلیغ و ترویج اندیشه های دموکراسی نوین و اشاعه فرهنگ انقلابی و مترقی در جامعه مبارزه کردند. در تاریخ مبارزات خلق افغانستان این مبارزه به لحاظ ماهیت انقلابی و مترقی آن مرحله نوینی بشمار می رود. و این دوره سرآغاز جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا-وم-ل-م) در تاریخ کشور است که توسط فقید رفیق اکرم یاری پایه گذاری شده و با ماهیت روشن انقلابی تاکنون ادامه یافته است. این جنبش انقلابی که در نیمه اول دهه چهل خورشیدی پایه گذاری شد یک نسل از روشنفکران مترقی و مردمی را تربیت سیاسی انقلابی کرده است.

بالمقابل گروه دیگری از «روشنفکران» اپورتونیست و رویزیونیست از جمله «خلق» پرچمی «سازانیها» در دفاع از منافع طبقات ارتجاعی و امپریالیسم خاصاً سوسیال امپریالیسم «شوروی» وقت برخاسته و زیر نام اغواگرانه «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به تبلیغ و ترویج اندیشه ها و فرهنگ ضدانقلابی و ضد مردمی در جامعه پرداخته و علیه جنبش انقلابی پرولتری واقعی کشور (سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین) قرار گرفتند. خلق افغانستان در اخیر قرن بیستم بایوست و گوشت و تا مغز اسخوان ماهیت و خصلت ضدانقلابی و ضد مردمی «حزب» و حکومت ننگین «خلق» پرچمی ها و بادران سوسیال امپریالیست روسی آنها را احساس کردند. این گروه رویزیونیست خود فروخته که سعی می کرد با بکارگیری مقوله ها و شعارهای بظاهر «مترقی» توده های خلق افغانستان را اغوا کند؛ اما با انجام کودتای ننگین "7 ثور" سال (1357) خورشیدی با جنایات وحشیانه و خیانت و وطن فروشی، سرشت و خصلت ضدانقلابی و ضد مردمی خود را در عمل آشکار ساخت. باندهای «خلق» پرچمی، «سازائی» و «سفزائی» بعد از اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن افغانستان توسط امپریالیستهای امریکائی و ناتودر "7 اکتوبر" سال (2001) میلادی باباندهای جنایتکار و وطن فروش و خاین جهادی و ملیشه ای و دیگر همقمشان شان به خدمت

امپریالیستهای اشغالگر امریکا و ناتو در آمده و با تشکیل دولت دست نشانده در شانزده سال اخیر نیز به جنایت و خیانت علیه خلق و تخریب کشور ادامه داده اند.

قماش دیگر از رویزیونیستهای ضد انقلابی که روزی جریان دموکراتیک نوین را همراهی می کردند، با سوء استفاده از نام آن جنبش "واندیشه های انقلابی" م- ل- طی مدت چهار و نیم دهه با تسلیم طلبیهای ننگین از جمله تسلیمی به سوسیال امپریالیسم «شوروی» (تسلیمی "ساما" به دولت مزدور «خلق» پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای روسی) و تسلیمی به امپریالیستهای غربی و ارتجاع فئودال کمپرادوری (شرکت در دولت دست نشانده امپریالیستهای امریکائی و ناتوی 16 سال اخیر)، به اشکال و شیوه های مختلف علیه جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) و مبارزات آزادی خواهانه خلق افغانستان تخریبکاری و خیانت کرده اند. از جمله این گروه های اپورتونیستی و رویزیونیستی «سازمان انقلابی افغانستان»، «ساما- ادامه دهندگان» و عناصری از «ساوو» در سالهای اخیر از طریق وب سایت استخباراتی «افغانستان-آزاد» علیه جناحهای مختلف جنبش کمونیستی (م- ل- م) انقلابی جاسوسی کرده و در سطح فرومایه ترین عناصر او باش و لومین به مافحاشی می کنند.

قماش دیگر از «روشنفکران» ارتجاعی و ضد انقلابی زیر نام «سازمان جوانان مسلمان- "اخوان المسلمین" در دهه چهل شمسی عرض وجود کرده که هدف اساسی آنها را دفاع از منافع طبقات فئودال و بورژوازی کمپرادور و امپریالیستهای غربی تشکیل میداد. این گروه ارتجاعی اسلامی خصومت خود را علیه جنبش دموکراتیک نوین بگونه آشکار اعلام و فعالین این جنبش را مورد حملات قاتلان قرار داده و در سال (1351) خورشیدی رفیق سیدال (سخندان) بدست گلب الدین جنایتکار این مزدور امپریالیسم و ارتجاع بین المللی بقتل رسید. اکثریت رهبران تنظیمها و احزاب اسلامی ارتجاعی از اعضای "سازمان جوانان مسلمان" بودند که در شرایط جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم جنایتکار «خلق» پرچمی هاوارش اشغالگر «شوروی» با سلاح و پول و حمایتهای سیاسی و امکانات دولتهای ارتجاعی منطقه و قدرتهای امپریالیستی غربی خود را در رهبری جنگ و مقاومت توده های خلق افغانستان تحمیل کردند.

این گروه های جنایتکار و مزدور هزاران تن از خلق مظلوم افغانستان را خاصتاً در دهات کشور بقتل رسانده و شنیع ترین جنایات را علیه آنها مرتکب شدند. صدها تن از منسوبین جریان دموکراتیک نوین و دیگر اشخاص مترقی و آزادی خواه در جبهات جنگ مقاومت مردم افغانستان ویا در پاکستان و ایران توسط همین احزاب اسلامی از جمله حزب اسلامی گلب الدین و جمعیت اسلامی و حزب وحدت اسلامی و دیگران بقتل رسیدند.

با وجود تزلزل و انحراف و بی ایمانی قماشهای از «روشنفکران» در کشورهای مختلف جهان از جمله افغانستان خاصتاً در نیم قرن اخیر؛ اما نقش روشنفکران انقلابی و مترقی و میهن دوست در رهبری مبارزات خلقها علیه امپریالیسم و ارتجاع حایز اهمیت است. اقشار مختلف روشنفکران انقلابی و مترقی و آزادی خواه در کشورهای مختلف جهان با تحمل ستم طبقاتی، ستم ملی امپریالیستی، ستم ملی شئونیستی و دیگر انواع ستم و استبداد از جانب ارتجاع فئودال کمپرادوری و امپریالیستهای حامی آنها تسلیم ارتجاع مزدور و امپریالیستهای نشده و در سنگر دفاع از منافع خلقها و میهن شان به مبارزه ادامه داده و می دهند. از جانب دیگر روشنفکران انقلابی و مترقی از جهات مختلف روابط و پیوندهای نزدیکی با توده های خلق (خاصتاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم) دارند و بخشهای از توده های خلق آنها را منحدیث پیش آهنگ مبارزات ملی و طبقاتی شان می شناسند.

رهبری «گروه انقلابی....» در همین صفحه (44) و به ادامه پراگراف قبلی چنین ابراز نظر و عقیده می نماید: "آیا برخورد خائنانه و ضد انقلابی تر از این نسبت به خلق وجود دارد؟ نقطه حرکت اصلی شناخت از فعالیت تولیدی آغاز میگردد. چرخ تولید را توده های خلق به پیش میراند. مبارزه طبقاتی توده ها بر علیه صاحبان وسایل تولید قدم دیگری است که شناخت توده ها را به سطح بالاتری میبرد. توده ها با این موضع طبقاتی خاص، دارای موضع ایدئولوژیک خاص خوداند. از این موضع توده ها همواره برخورد واقع بینانه ای به پدیده ها دارند. زیرا بانقش که در تولید و مبارزه طبقاتی دارا می باشند، صاحب معلومات و معیارهای صحیح اند. رفیق مائوتسه دون می گوید: "معلومات واقعی از تجربه مستقیم سرچشمه

میگیرد". توده هادرك بهتری از تضادهای جامعه، ستمگری هیأت حاکمه و انقلاب دارند. اگر شمار و شناسندگان از ظلم و ستم بر توده ها گاهگاهی با تفاخر از برج عاج خویش حرف میزنید توده ها آن ظلم و اجحاف چندلایه را با گوشت و پوست خود حس کرده و به همین لحاظ عملاً حاضران در انقلاب کنند. در حالیکه شما (اشاره داکتر فیض به رهبری "س ج م" می باشد- توضیح بین قوسین از من است-) خوش دارید فقط با کلمه انقلاب خود را سرگرم سازید. توده های مردم "تامغز استخوان سیاه نیستد" باید کسی چون شما "رهبران" منحنط واقعاً تامغز استخوان سیاه و تیره و جدان باشد که این را بگوید یا قبول نماید.... کوره عملی تولید مبارزه سخت طبقاتی توده ها، معیار اعتبار و حقیقت هر گونه اندیشه هاست. توده ها درستی و نادرستی تئوری های مختلف را در پراستیک خویش می آزمایند. بهمین جهت است که تاریخ پیوسته شاهد بر دخیلها علیه اندیشه های فاسد کننده فئودالی و امپریالیستی می باشند "رسوخ" دائمی آنها در "سلول های مغز" شان.... برخلاف عقیده "رهبری" مابه این ایمان داریم که توده ها "تامغز استخوان" سرخ اند و انقلابی...".

داکتر فیض در اینجا به شیوه مکانیکی تنها از شناخت حسی کارگر صحبت کرده و مرحله تعقلی شناخت را از نظر انداخته و نقش تئوری انقلابی در جنبش کارگری را بی اهمیت شمرده و ادعا میکند که: توده های خلق (اوبجای کلمه کارگر از کلمه خلق استفاده میکند) شناخت از فعالیت تولیدی را حاصل کرده و مبارزه طبقاتی را به پیش می برد. در حالیکه کارگر بدون شناخت تعقلی، بدون آگاهی درباره ماهیت و خصلت طبقاتی طبقات استثمارگر و ستمگر و چگونگی استثمار و ستم آنها و بدون آگاهی به تئوری مارکسیستی طبقات و مبارزه طبقاتی نمیتواند مبارزه طبقاتی را به پیروزی برساند؛ کارگران "درستی و نادرستی تئوری های مختلف را تنها در پرتو تئوری های مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی می توانند تجربه کنند؛ کارگر بدون آگاهی به علم انقلاب پرولتری نمی تواند از خصلت تضادهای طبقاتی آگاهی حاصل نموده و بدون آگاهی انقلابی و موجودیت ستاد انقلابی (حزب کمونیست انقلابی) نمیتواند اقدام به انقلاب کند. کارگر بدون مسلح شدن به علم انقلاب پرولتری (م- ل- م) نمیتواند سرخ و انقلابی باشد. و آگاهی سوسیالیستی و کمونیستی توسط عنصر آگاه و انقلابی به طبقه کارگر انتقال می یابد. و با پیوند

سوسیالیسم علمی به جنبش طبقه کارگراست که مادیت یافته و جنبش طبقه کارگریک جنبش انقلابی تکامل کرده و با این سلاح و متحد ساختن سایر توده های خلق زحمتکش می تواند به دژ سرمایه داری و امپریالیسم و دیگر نظامهای استثمارگروستمرگپورش برده و با انهدام نظام کهن سرمایه داری و امپریالیسم نظام نوین سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار سازد.

رفیق لنین می گوید: "آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه ای کارگرا قوای خود منحصراً می تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره". همچنین لنین می گوید: "معرفت سوسیالیستی چیز است که از خارج داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده نه یک چیز خودبخودی که از این مبارزه ناشی شده باشد... وظیفه سوسیال دموکراسی عبارت از این است که معرفت نسبت به موقعیت پرولتاریا و معرفت نسبت به وظایف وی را در ذهن پرولتاریا وارد سازد".

داکتر فیض بدون هیچگونه توضیحی می نویسد: "توده ها با موضع طبقاتی خاص، دارای موضع ایدئولوژیک خاص خود اند".

رفیق لنین می گوید: "از ایدئولوژی مستقلی که خود توده های کارگر در همان جریان نهضت خود بخودی بوجود آورده باشند نمی تواند حرفی در میان باشد. در این صورت قضیه فقط این طور می تواند طرح شود: یا ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی سوسیالیستی. در اینجا حد وسطی وجود ندارد... هرگونه کاهش از اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری از آن بخودی خود بمعنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است".

داکتر فیض و پیروان او عقیده دارند که طبقه کارگر در "کوره عملی تولید" بگونه خود بخودی به شناخت همه چیز دست یافته و انقلاب می کند و "تامغز استخوان سرخ و انقلابی است". اینها مانند سایر اکونومیستها به شناخت تعقلی طبقه کارگر، آگاهی انقلابی و اهمیتی قابل نبوده و همان شناخت حسی را

معیار اعتبار حقیقت هرگونه اندیشه ها می دانند". درحالیکه بدون آگاهی انقلابی و وجود حزب سیاسی با خط انقلابی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی؛ طبقه کارگر در اسارت ایدئولوژی بورژوازی باقی میماند و ثانیاً بدون شناخت علمی از ماهیت و خصلت نظام سرمایه داری و امپریالیسم و دیگر طبقات استثمارگر و استثمارگران پیروزی مبارزه طبقاتی برای آن میسر نیست. رفیق مائوتسه دون میگوید: "فلسفه مارکسیستی بر آنست که مهمترین مسئله درک قانونمندیهای جهان عینی برای توضیح جهان نیست، بلکه استفاده از شناخت این قانونمندیهای عینی برای تغییر فعال جهان است".

شناخت طبقه کارگر از روابط و مناسبات تولیدی، روابط و مناسبات بین طبقات استثمارگر و استثمارگر و طبقات بهره ده و استثمارش تنها از طریق بکار بست تئوری انقلابی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) در پراتیک مبارزه طبقاتی میسر است. بعبارت دیگر طبقه کارگر این شناخت را از طریق آگاهی به علم انقلاب پرولتری حاصل میکند. اساس جریان شناخت عبارت است از پراتیک، فعالیت مادی و تولیدی انسان. در جریان این فعالیت است که انسان اشیاء و پدیده ها و قوانین آنها را می شناسد. و به کمک دانش انقلابی این شناخت هر چه ژرفتر و پیردامنه تر و عمیق تر می شود. مارکسیسم بر اصل امکان شناخت تکیه می کند، بر اساس تجربه و دانش معتقد است. از دیدگاه مارکسیسم تئوری دارای اهمیت است و اهمیت آن در این تزلزینی کاملاً بیان یافته است: "بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد".

رفیق مائوتسه دون میگوید: "حرکت ماتریالیستی- دیالکتیکی شناخت بر اساس پراتیک تغییر دهنده واقعیت پدید می آید. پرولتاریا در آغاز دوره پراتیک خود- دوره تخریب ماشین آلات و مبارزه خود بخودی- از نظر معرفت بر جامعه سرمایه داری هنوز در مرحله شناخت حسی قرار داشت. و فقط جوانب جداگانه روابط خارجی پدیده های گوناگون سرمایه داری را می شناخت. پرولتاریا در آن زمان هنوز با اصطلاح یک "طبقه در خود" بود. ولی زمانیکه پرولتاریا به دومین دوره پراتیک خود، به دوره مبارزه اقتصادی و سیاسی آگاهانه و متشکل رسید، بر اساس پراتیک، بر اساس تجاربی که از مبارزات طولانی جمع آوری کرده

بود- تجارب گوناگونی که مارکس و انگلس آنها را بطور علمی تعمیم دادند و از این طریق تنوری مارکسیستی را بوجود آوردند و بدان وسیله پرولتاریا را آموزش دادند- توانست ماهیت جامعه سرمایه داری، مناسبات استثماراری موجود میان طبقات جامعه و همچنین رسالت تاریخی خودرادرک نماید. فقط آنکه بود که طبقه کارگر به "یک طبقه برای خود" مبدل گشت. شناخت خلق چین از امپریالیسم نیز چنین سیری را گذرانده است. مرحله اول، مرحله شناخت سطحی و حسی بود، مانند مبارزات جنبشهای تای پین وای حه توان و غیره که بطور کلی علیه خارجیان تظاهرمی کرد. تنها در مرحله دوم یعنی در مرحله شناخت تعقلی بود که خلق چین به تضادهای گوناگون داخلی و خارجی امپریالیسم پی برد و کنه مطلب را شناخت که امپریالیسم در اتحاد با بورژوازی کمپرادور و طبقه فئودال چین توده های وسیع خلق را مورد ستم و استثمار قرار می دهد. این شناخت تقریباً از زمان جنبش 4 می 1919 شروع شد. مائوتسه دون توضیح می دهد: شناخت تعقلی از شناخت حسی ناشی می شود. ما اهمیت پراتیک اجتماعی را در پروسه شناخت درست باین جهت تأکید می کنیم که تنها پراتیک اجتماعی است که می تواند موجب گردد بشر شروع به معرفت یابی کند و از دنیای خارجی عینی تجربه حسی بگیرد. شناخت با تجربه آغاز می شود- اینست ماتریالیسم تنوری شناخت. نکته دوم لزوم تعمیق شناخت، یعنی لزوم رشد مرحله حسی شناخت به مرحله تعقلی شناخت است- اینست دیالکتیک تنوری شناخت. تصوری که شناخت می تواند در مرحله دانی یعنی مرحله شناخت حسی بماند فقط شناخت حسی قابل اعتماد و شناخت تعقلی غیر قابل اعتماد است، بمعنای تکرار اشتباهات مکتب " امپیریسم" در تاریخ می باشد. ...درست همین حقیقت را پراتسین های عامی درک نمی کنند؛ آنها به تجربه پربها می دهند؛ ولی به تنوری توجه نمی کنند و از اینرو قادر نیستند یک پروسه عینی کامل را از آغاز تا انتها در نظر بگیرند... شناخت تعقلی به شناخت حسی وابسته است، شناخت حسی باید به شناخت تعقلی تکامل یابد- اینست تنوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک".

ولی اپورتونیست‌ها و رویونیست‌های «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» و «سازمان رهائی افغانستان»، «سازمان انقلابی افغانستان» و دیگر هم‌سخنان آنها با این حقایق علمی و انقلابی بی‌گانه هستند.

فصل پنجم

رهبری «گروه انقلابی...» در رأس آن «مرحوم» داکتر فیض در صفحه (45) این سند اپورتونیستی چنین اراجیف گوئی می کند: "برای این بورژواهای خاین) اشاره ای وی به فقید رفیق اکرم یاری در رأس جناح انقلابی "سازمان جوانان مترقی" است - توضیح بین قوسین از من است-) که تمام ذهن شان را روشنفکران و تکیه روی آنها پر نموده، خصوصیت "اندیشه بخود ومهیا ساختن زندگی بهتر شخصی" روشنفکران هیچ اهمیتی ندارد. مهم این است که در "مخيله" این روشنفکران بنظر "رهبری" قهرمانان و گل سرسبد ها، افکار دیگری "رسوب" نکرده است. آفرین بر این همه بیشرمی و جرأت! آقایان پس چه چیزی ناهنجار و منفی تر از اندیشه بخودو "مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی"؟ چه مشخصه ای منفور و کثیفتر از توجه به منافع خصوصی میتواند در "مخيله" یک روشنفکر "رسوب" کند؟ برای ما خط مرز برجسته بین یک کمونیست انقلابی و یک ضدانقلابی از همین نقطه کشیده می شود. یک کمونیست در هر لحظه بمنافع والای خلق اندیشیده وبر منافع خصوصی کاملاً پامینده. اما یک ضدانقلابی وضد کمونیست با هزار و یک رشته با منافع پست شخصی پیوند داشته ومنافع خلق راهیچ می انگارد. استواری و پاک باز بودن کمونیستهای واقعی وتزلزل وتسلیم طلبی اپورتونیستها در همین نکته نهفته است. مادر همان اول گفتیم که "س- ج - م..." که با ایدئولوژی خدمت به خلق نه بلکه با ایدئولوژی ضدانقلابی اندیشه بخود بمسایل برخورد می کند صاحب نظرات ومجری اعمال انحرافی وخیانت آمیز است. در واقع آن "گرایش فکری اندیشه بخود ومهیا ساختن زندگی بهتر شخصی" بیشتر از همه در "مخيله" های خود "رهبری" وثناگویانش "رسوب" کرده آنها "رسوبی" که متحجر گشته وزدودن آن ممکن نیست...".

برخلاف این لاطایلات داکتر فیض و یارانش؛ رفیق اکرم یاری منحیث یک کمونیست انقلابی و بنیان گذار "سازمان جوانان مترقی" خصلت طبقاتی قشری روشنفکران رامدنظر داشته وبدون شک منظور اورو روشنفکران انقلابی ومترقی بوده که در داخل "سازمان جوانان مترقی" و در جریان دموکراتیک نوین

(شعله جاوید) فعالیت می کردند. سازمان جوانان مترقی بابرنامه و اساسنامه معین وبا خط ایدئولوژیک - سیاسی(مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون) توسط روشنفکران انقلابی تشکیل گردید. البته با گذشت زمان و ادامه مبارزه طبقاتی و ملی در سطح جامعه و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی در درون " س ج م" ، عمدتاً سه جناح در درون " س ج م" مشخص شد. جناح انقلابی در رأس آن رفیق اکرم یاری، جناح سئنتریستی در رأس آن داکتر هادی محمودی و جناح اکونومیستی در رأس آن داکتر فیض بود و این خود بیانگر خصلت روشنفکران است که در مسیر پریچ وخم و دشواریهای مبارزه طبقاتی انقلابی خود را نمایان می سازد و یا هم اینکه عناصر اپورتونیست با مخفی کردن چهره اصلی شان و قبول ظاهری برنامه و اساسنامه سازمان بدرون سازمانهای انقلابی پرولتری رخنه می کنند تا در فرصت مساعد آن را مورد حمله ضدانقلابی قرار دهند. سازمان جوانان مترقی جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) را رهبری می کرد. فعالین این جریان را محصلین پوهنتون (دانشگاه) متعلمین (دانش آموزان) مکاتب و معلمین مکاتب و استادان پوهنتون تشکیل می دادند. اما اکثریت روشنفکرانی که در جریان دموکراتیک نوین مبارزه می کردند آگاهی لازم از (م-ل-ا) نداشتند و یا اینکه در سطح محدودی به اندیشه های انقلابی پرولتری (م-ل-ا) آشنائی حاصل کرده بودند. این روشنفکران در جریان یک مبارزه بورژوا دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی و مشخصاً در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری سازمان جوانان مترقی مبارزه می کردند. این روشنفکران بنابر خصلت طبقاتی خرده بورژوائی شان و تضادی که با امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و نظام حاکم فئودال کمپرادوری داشتند در این مبارزه شرکت داشتند. این طیف روشنفکران تا حدی انقلابی بوده و از منافع طبقات خلق دفاع کرده و بی تردید که در جهت تأمین منافع طبقاتی خود شان، ساختن زندگی خویش نیز تلاش می کردند و در پروسه این مبارزه و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین تأمین منافع طبقاتی و قشری شان را می دیدند. لیکن روشنفکرانی که به (م-ل-م) اعتقاد راسخ دارند مبارزه انقلابی را همراه با پرولتاریا ی انقلابی تا پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم تا رسیدن به جامعه بدون طبقه

(کمونیسم) ادامه می دهند. تجربه پرولتاریای انقلابی در سطح جهان نشان می دهد که برخی از روشنفکران در جریان انقلاب دچار تزلزل و تردد و حتی بی ایمانی شده وصف انقلاب را ترک می کنند و یا اینکه در صف طبقات ارتجاعي و امپریالیسم، در صف ضدانقلاب قرار می گیرند. در بین همه طبقات خلق پرولتاریا بنا بر موقعیت اجتماعی و خصلت طبقاتی اش تنها طبقه انقلابی است که اگر به (م-ل-م) دستیابد مبارزه طبقاتی انقلابی را تا هدف نهایی (تشکیل جامعه سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم برای رسیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) ادامه می دهد. بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین آن کتله بزرگ از روشنفکران فعال در جریان دموکراتیک نوین به طیفهای مختلف تقسیم شدند. بخشی به ادامه مبارزه بر مبنای "م-ل-ا" و تشکیل محافل و گروهها و سازمانهای انقلابی پرولتری مبادرت کردند، بخشی از این روشنفکران که آگاهی انقلابی شان بر مبنای "م-ل-ا" در سطح نازلی بود توسط جناحهای اپورتونیستی درون سازمان جوانان مترقی (از جمله جناح داکتر فیض و جناح داکتر هادی محمودی) اغوا شده و در منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم قرار گرفتند، بخشی در جریان بحران و فروکش جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) و جذبش دموکراتیک نوین دچار سردرگمی شده که علت اصلی آن را هم سطح نازل آگاهی آنها از علم انقلاب پرولتری در درک از اوضاع بوجود آمده در جنبش انقلابی پرولتری تشکیل می داد، بخشی هم ترک مبارزه کرده و راه سروسامان دادن زندگی شخصی را در پیش گرفتند. همچنین باید تذکر داد که عده ای از "تحصیل کرده های" فرصت طلب با خصلت و منش لومپنی نیز در جریان دموکراتیک نوین نیز همراه شده بودند که اکنون در سازمانهای رویزیونیستی و تسلیم طلب از جمله «ساما- ادامه دهندگان» و «سازمان انقلابی افغانستان» فعالیت می کنند. این عناصر خود فروخته چه آنها یکی که در کشورهای امپریالیستی زندگی می کنند و چه آنها یکی که در افغانستان در سایه حمایت امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و ناتو دولت دست نشانده آنها فعالیت دارند، خایانه و سفیهانه بر ضد جنبش کمونیستی (م-ل-م) کشور توطئه چینی کرده و علیه فعالین جنبش کمونیستی (م-ل-م) جاسوسی و فحاشی می کنند.

همچنین در این پراگراف ملاحظه می شود که اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» بدون هیچ گونه توضیح و تمایزی همه روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین را دارای خصوصیت «منفور و کثیف اندیشه بخود و تفکر مهیاساختن زندگی بهتر شخصی و منافع خصوصی» خوانده و مورد نکوهش قرار می دهند. این اپورتونیستها معتقد هستند که «هیچ تفکر و اندیشه دیگری در "مخيله" این روشنفکران" وجود نداشته است. در حالیکه این روشنفکران مبارزات ضدارتجاعی و ضدامپریالیستی را در دهه چهل خورشیدی تحت رهبری سازمان جوانان مترقی (م-ل-ا) به پیش می بردند. این درست زمانی بود که در سال (1968) میلادی در کشورهای زیادی از جهان از جمله در آمریکا و اروپا جنبشهای ضد سرمایه داری- امپریالیستی، جنبش ضد نژاد پرستی، جنبش حقوق مدنی سیاهان در آمریکا، مبارزه برای حقوق زنان، جنبش ضد جنگ، جنبش طرفداران محیط زیست و جنبشهای ضد نظامهای ارتجاعی در کشورهای مختلف جهان به اوج رسیده بودند. در افغانستان نیز در آن شرایط بخشی از روشنفکران تحت تأثیر جنبشهای انقلابی ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی در سطح جهان قرار گرفته بودند که در جریان دموکراتیک نوین و تحت رهبری سازمان جوانان مترقی با خط ایدئولوژیک سیاسی (م-ل-ا) متشکل شدند.

رفیق مائوتسه دون می گوید: "نقش روشنفکران انقلابی در امر پیروزی انقلاب عمده بوده و روشنفکران انقلابی مبلغان و سازماندهندگان توده های خلق اند". همچنین مائوتسه دون می گوید: "روشنفکران انقلابی، غیرانقلابی و یا ضدانقلابی هستند". تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی و پیروزی انقلابهای سوسیالیستی از جمله در روسیه، چین و آلبانی و پیروزی انقلابهای دموکراتیک توده ای در چندین کشور جهان در قرن بیستم این موضوع در مراحل مختلف مبارزات انقلابی پرولتاریا و سایر زحمتکشان ثابت گردیده است که روشنفکران واقعاً انقلابی و مسلح به علم انقلاب پرولتری که در سنگر انقلاب قرار گرفته اند، مبارزه انقلابی را تا پیروزی انقلاب سوسیالیستی و تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم ادامه داده اند. از جانب دیگر مثالهای از تردد و تزلزل و ضعف و بی ایمانی قماش از روشنفکران چه در پروسه مبارزه طبقاتی انقلابی و چه بعد از پیروزی انقلاب پرولتری نیز وجود دارد. این سنخ از روشنفکران

درمنج‌لاب ارتداد و انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم قرار گرفته و نظام‌های سوسیالیستی و دیکتاتوریه‌های پرولتاریا از جمله در اتحاد شوروی بعد از مرگ رفیق استالین در سال (1953) میلادی و در چین بعد از مرگ رفیق مائوتسه دون در سال (1976) و در کشورهای دیگر را سرنگون کرده اند. به همین ترتیب ده‌ها حزب و سازمان کمونیستی انقلابی در کشورهای مختلف جهان از درون توسط عناصر اپورتونیست و رویزیونیست با پیروی از رویزیونیست‌های "مدرن" (خروشچی)، رویزیونیست‌های «سه جهانی» و دگمارویزیونیست‌های خوجه‌ای مورد حملات ضدانقلابی قرار گرفته و آن‌ها را به احزاب رویزیونیستی و ضدانقلابی تغییر ماهیت داده اند. مائوتسه دون می‌گوید: "تعدادی از روشنفکران اعضای حزب که در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین و سرنگونی فنودالیزم و بورژوازی بوروکراتیک و قطع سلطه امپریالیسم و تشکیل دولت دموکراتیک خلق با شور و شوق مبارزه می‌کردند؛ لیکن با گذار به انقلاب سوسیالیستی در سال (1958) موافق نبودند و نظر داشتند که انقلاب در همین مرحله دولت دموکراسی نوین متوقف شود".

باید تذکر داد که تاریخ حدود نیم قرن جنبش کمونیستی (م-ل-م) افغانستان حاکی از آن است که بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین در سال (1352) خورشیدی بخشی از روشنفکران منسوب به "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین به تشکیل سازمان‌های سیاسی انقلابی پرولتری مبادرت کرده و با تأسف که طی (45) سال اخیر تعداد کمی از این روشنفکران در خط کمونیسم انقلابی (م-ل-م) باقی مانده و تا اکنون به مبارزه انقلابی پرولتری و مبارزه ملی و طبقاتی ادامه می‌دهند. و این خود بیانگر خصلت طبقاتی روشنفکران است. گروه‌های دیگری از روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین در منج‌لاب اپورتونیسم و رویزیونیسم سقوط کرده و با تسلیمی به سوسیال امپریالیسم «شوروی» (از جمله "ساما" بعد از اعدام فقید مجید کلکانی توسط رژیم جنایتکار «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و ارتش سوسیال امپریالیسم «شوروی») و یا تسلیمی به امپریالیست‌های امریکائی و ناتو در جریان هفده سال اخیر (از جمله «سازمان رهائی افغانستان»، «سازمان انقلابی» و «ساما و ساما- ادامه دهندگان») و نیز دیگر گروه‌های رویزیونیستی از جمله "سازمان

انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو) "و اتحاد مارکسیست- لنینیستهای افغانستان (املا)" همه این تشکلهای بالنوبه ضربات سنگینی به جنبش کمونیستی (م- ل- م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور وارد کرده اند. همچنین صدها تن از روشنفکران انقلابی و مترقی منسوب به "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین توسط رژیم رویونیستهای جنایتکار و وطن فروش «خلق» پرچی، «سازائی» و بادران سوسیال امپریالیست آنها اعدام شدند و نیز ده هاتن آنها توسط گروه های ارتجاعی اسلامی بقتل رسیدند. که این خود ضربت دیگری بود که بر جنبش کمونیستی (م- ل- م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور وارد آمد. در تاریخ نیم قرن اخیر در افغانستان مبارزترین مثالها از «روشنفکران» ضدانقلابی و خود فروخته، گروه های «خلق» پرچی، «سازائی»، «سفرائی»، «سازمان جوانان مسلمان (اخوان المسلمین)» و دیگر گروه های همسخن آنها هستند، زمانی که توسط سوسیال امپریالیسم «شوری» و یا امپریالیستهای غربی بقدرت رسانده شدند اینها یکجا با بادران خارجی شان هولناک ترین جنایات را علیه خلق افغانستان مرتکب شده اند که جنایات و خیانتهای آنها تاکنون ادامه دارد.

داکتر فیض و یارانش بر اساس اندیشه اپورتونیستی و ضدانقلابی شان رهبری "س ج م" (رفیق اکرم یاری و دیگر همزمان او) را «**بورژواهای خاین و ضدانقلابی و متزلزل و تسلیم طلب و اپورتونیست**» می خوانند. فقط افرادی مانند این رویونیستهای خاین و منحط می توانند با چنین سفاهت و بیشرمی رهبری جناح انقلابی سازمان جوانان مترقی را با چنین مفاهیم و کلمات زشتی که فقط شایسته خود شان است متصف سازند. در حالیکه خود این آقایان به جناح اپورتونیستی درون "سازمان جوانان مترقی" تعلق داشته که با تحریر این سند اپورتونیستی بیش از پیش ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی ضدانقلابی شان را برملا کردند. همچنین گذشت زمان بدفعات ثابت ساخت که اینها طی حدود نیم قرن اخیر چگونه با اعمال ضدانقلابی شان به جنبش انقلابی پرولتری و به مبارزات آزادی خواهانه خلق خیانت کرده اند. بعد از انهدام دیکتاتوری پرولتاریا و سقوط نظام سوسیالیستی توسط باند رویونیست «سه جهانی» در چین، رهبری «سازمان رهائی افغانستان» خود را در آغوش این نظام ضدانقلابی انداخته و علیه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین و رفیق مائوتسه دون یاوه گوئی کرد. بعد

از آن نیز در مراحل مختلف در مزدوری امپریالیستهای غربی و ارتجاع حاکم قرار گرفته و طی هفده سال اخیر با برخورداری از کمک و حمایت همه جانبه سوسیال امپریالیسم چین در سایه حمایت امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و ناتو و دولت دست نشانده آنها و با تشکیل حزب رسمی بنام " حزب همبستگی افغانستان « به فعالیت سیاسی علنی اش ادامه می دهد. همچنین اتهام « داشتن اندیشه بخود ومهیا ساختن زندگی بهتر شخصی » به اکرم یاری شارلتان مآبی بیش نیست. در حالیکه قرار معلوم اکرم یاری سهم میراث اراضی اش را بطور رایگان به دهقانان بیزمین بخشیده و باندازه سهم یک دهقان برایش زمین زراعتی نگهداشته و تاروژی که توسط رژیم جنایتکار « خلقی » پرچمیها و ارتش سوسیال امپریالیسم فاشیستهای روسی اعدام شد، یک زندگی ساده در سطح یک دهقان داشت. همچنین داکتر فیض و یارانش با کمال پروئی خود را « کمونیستهای واقعی استواروپاک باز » خوانده و ایدئولوژی س- ج- م را " ایدئولوژی اندیشه بخود « می نامند. بفرض محال اگر داکتر فیض و یارانش چنین « انقلابیهای » بودند ؛ چگونه مدت پنج سال را با چنین خطی ادامه دادند؟؟ مارکس می گوید که : " مرتجعین بی شرم اند ". از آنجاییکه اپورتونیستها و رویزیونیستها به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک- سیاسی و خصلت طبقاتی شان مرتجع هستند؛ اینها حاضرمی شوند که با بی شرمی تمام چنین ادعاهای بی بنیاد و پوچی را مطرح کنند.

داکتر فیض مبارزات علنی و شهری جریان دموکراتیک نوین را « غیر انقلابی » می خواند. برخلاف این نظر از آنجاییکه مبارزات شهری توسط " س ج م " و در پرتو خط ایدئولوژیک- سیاسی انقلابی " م- ل- ا " رهبری می شد خصلت انقلابی و متری داشت. در شرایط آن زمان جامعه افغانستان که توده های خلق و روشنفکران متری مردمی طی دهه های متوالی تحت فشار استبداد و اختناق و سرکوب سیاسی و فرهنگی نظام سلطنت خاندان نادر وابسته و مزدور امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم « شوروی » قرار داشتند و در دهه چهل خورشیدی روزنه ای از فضای باز سیاسی نسبی در کشور بوجود آمد و " س ج م " از آن در جهت بیداری توده های خلق و روشنفکران مردمی و افشای گسترده ماهیت طبقاتی نظام حاکم فئودال کمپرادوری و افشای ماهیت ایدئولوژیک- سیاسی « حزب دموکراتیک خلق » که سموم ضد انقلابی را در اذهان روشنفکران

نا آگاه تزریق می کرد، الترناتیف انقلابی ارایه داده و از آن فضای بوجود آمده درکشور استفاده کرد. و اینکه "س ج م" بنابر استراتژی و اهداف انقلابی اش درکشاندن این مبارزه به روستاهای کشور عاجز مانده و دچار اشتباه گردید، از اهمیت و نقش مترقی مبارزات علنی و شهری "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین نمی کاهد.

داکتر فیض در صفحه (46) این سند چنین می نویسد: **"روشنفکران آگاه تنها زمانی می توانند به انقلابی و کمونیست خوب بدل شوند که با جان و دل خود را باین درپروسه درد ناک نوسازی در میان توده ها و یکی شدن با آنها افکنند."**

رهبری «گروه انقلابی...» درباره مسئله کسب آگاهی انقلابی پرولتری روشنفکران و دستیابی آنها به جهان بینی کمونیستی و زدودن افکار و خصایل طبقاتی خود شان و اثرات ایدئولوژی طبقات حاکم ارتجاعی بر افکارشان و قرار گرفتن در کارزار مبارزه طبقاتی انقلابی و آموزش دادن توده های خلق و رهبری مبارزات آنها، نظر انحرافی دارد؛ زیرا اوجیت نوسازی فکری و سیاسی روشنفکران تنها روی مسئله "رفتن روشنفکران در بین توده ها و یکی شدن با آنها" تأکید می کند. در حالیکه روشنفکران انقلابی قبل از رفتن در بین توده های خلق به منظور ستمدهی و رهبری مبارزات خود بخودی آنها، باید به نوسازی خودشان و فراگیری تئوریهای علم انقلاب پرولتری (م-ل-م) بپردازند. مائوتسه دون در این مورد چنین می گوید: **"نوسازی روشنفکران از این قرار است که ابتدا جهان بینی بورژوازی را بدور بیندازند و به جهان بینی پرولتاریائی، کمونیستی دست یابند. در آن صورت است که می توانند توده های خلق را آگاهی سیاسی داده و مبارزات آنها را سمت و سوی انقلابی دهند."** روشنفکران انقلابی با فراگیری تئوریهای علم انقلاب پرولتری و شرکت در پراتیک مبارزه طبقاتی انقلابی و کسب تجارب پراتیکی آبدیده می شوند. زیرا روشنفکران بدون آگاهی انقلابی کمونیستی نمی توانند آموزگار خوبی برای توده های خلق شده و مبارزات طبقاتی و ملی آنها را درست رهبری کنند. **بقول رفیق لنین "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد"**. توده های خلق از جمله کارگران و دهقانان فقیر و بی زمین و سایر زحمتکشان

استثمار و انواع ستم و مظالم و اجحافات طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) و امپریالیسم را به شدت حس می کنند؛ لیکن عامل و یا عوامل اصلی این همه ستم و اجحافی که بر آنها اعمال می شود را بدرستی درک نمی کنند. از جانب دیگر آگاهی سیاسی انقلابی ندارند که از چه طریق و چگونه خود را از شر این نظام استثمارگر و ستمگرو جانی و خونخوار نجات دهند. این روشنفکران واقعاً انقلابی پرولتری هستند که در بین توده های خلق رفته و به آنها آگاهی سیاسی انقلابی داده و آنها را به تضاد آشتی ناپذیری که بین آنها و طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیسم وجود دارد آگاه ساخته و راه نجات واقعی آنها را از این شرایط پرمصیبت و فاجعه بار به آنها نشان می دهند. در کشور های نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و یا مستعمره خصوصاً در مرحله انقلاب ملی- دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) روشنفکران انقلابی می توانند نقش مهمی در انتقال آگاهی سیاسی انقلابی به توده های خلق و بسیج و سازماندهی آنها برای تدارک و برپائی یک مبارزه نظامی انقلابی (جنگ دراز مدت خلق) ایفا کنند. این موضوع را رفیق اکرم یاری در همان زمان بدرستی بیان کرده است؛ ولی اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» در رأس آنها داکتر فیض آن را به استهزا گرفته اند.

آموختن روشنفکران انقلابی از توده های خلق از جمله دهقانان باین معناست که روشنفکران از نحوه مقاومت و فداکاری توده های خلق در کارزار مبارزه طبقاتی و روحیه تسلیم ناپذیری آنها در برابر دشمنان طبقاتی و ملی خاصتاً در جریان مبارزه نظامی یا جنگ انقلابی خلق و ادامه کاری در این مبارزه و ابتکارات و خلاقیت های آنها می آموزند. همچنین روشنفکران از واقعیت زندگی مشقتبار دهقانان و شدت استثمار و ظلم و ستم چندلایه ای که از جانب طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم بر آنها اعمال می شود و تحمل زحمات طاقت فرسای آنها در عرصه مبارزه تولیدی بگونه عینی آگاهی حاصل کرده و از آنها می آموزند. مسئله دیگر توافق و عادت کردن روشنفکران به زندگی پرمشقت در روستاها، و تحمل مشکلات و قبول زحمات فراوان است که می توانند در کارزار جنگ توده ای طولانی دوش بدوش دهقانان به مبارزه ادامه دهند. روشنفکران انقلابی تئوری های علم انقلاب پرولتری را به توده های خلق انتقال داده و مبارزات طبقاتی آنها را جهت انقلابی داده و رهبری می کنند. کار و فعالیت انقلابی در بین توده های

خلق ضرورت به دانش انقلابی کمونیستی و آگاهی از تجارب پراتیکی مبارزات پرولتاریا وتوده های خلق زحمتکش درکشورهای مختلف جهان دارد. تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی و تجارب مثبت و منفی پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی در رهبری مبارزات انقلابی توده های خلق زحمتکش در جوامع طبقاتی مختلف و پیروزی انقلابهای سوسیالیستی و انقلابهای ملی- دموکراتیک در قرن بیستم این امر را به ثبوت رسانده است.

در همین صفحه (46) می خوانیم: "... تلاش برای به اصطلاح متحد ساختن و جلب کمیت بزرگی از روشنفکران بدون کیفیت عالی انقلابی فعالیت است در چارچوب مشی سیاسی ضد توده ای "س- ج- م". اما در این مورد که "رهبری" با کمال وقاحت می گوید که بدون به اصطلاح کمیت کافی از روشنفکران قادر به ایجاد پیوند توده ای نیستیم، میتوان از آنها پرسید که شما خائنین در ظرف بیش از پنج سال با آن تعداد از روشنفکران که بخاطر پائین بودن درک شان از م- ل- ا و مسایل انقلاب صادقانه بدنبال شما روان بودند چه کردید؟ در فضای جریان "شعله" جروب بحث های گرم و پر شور دریافتن طرق و وسایل نفوذ در دهات و در آمیختن با کارگران و دهقانان و موضوعاتی از این قبیل بود یا بهانه هایی برای متنگ و مظاهره ای "پر شکوه"؟ بر اساس رهبری ضد انقلابی شما تقریباً همه سمت اصلی خود را شهرها می دانستند یا دهات؟ چه نشانی از کار میان توده ها موجود بود؟ پاسخ این سوالات برای تمام کسانی که بر اپورتونیسم شما، واقفند، روشن است. می توان گفت که افتادن تعدادی از آنها بیشتر روشنفکران در چنگ شما، جهت نیل به خواست به اصطلاح "کمیت کافی روشنفکران" بزبان ساده، بمفهوم به کج راه کشانیده شدن و ضد انقلابی بار آمدن قشروسیعتری از روشنفکران بود وبس".

اتهام داکتر فیض مبنی بر «مشی ضد توده ای» س ج م و برچسب « خاین و اپورتونیست» به رفیق اکرم یاری و همسنگرانش نهایت خاینانه و رذیلانه است. و خاینانه تر از آن اتهام اینکه گویا رهبری انقلابی " س ج م" آن کتله بزرگ از روشنفکران مترقی مردمی که در چوکات جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) مبارزه می کردند رابه «کج راه ضد انقلابی کشانده» است؛ چنین ادعای

فقط از این رویونیستهای ضدانقلابی ساخته است و آنها را در کنار رویونیستهای ضدانقلابی و جنایتکار « خلقی » پرچمی ها قرار می دهد. در حالیکه سازمان جوانان مترقی بر مبنای ضرورت تاریخی در آغاز یک جنبش انقلابی پرولتری و رهبری مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی توده های خلق و روشنفکران مترقی مردمی بر مبنای "م- ل- ا" در آن مقطع از تاریخ افغانستان (دهه چهل خورشیدی) و با الهام از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین توسط فقید اکرم یاری تشکیل گردید. از جانب دیگر در آن شرایط که سوسیال امپریالیسم « شوروی » در جهت توسعه نفوذ و تسلط گسترده بر افغانستان در رقابت شدید با امپریالیستهای غربی در رأس آنها ابر قدرت امپریالیستی امریکا قرار داشت؛ جهت نفوذ بیشتر در عرصه سیاسی و فرهنگی حزب وابسته و مزدور بنام « حزب دموکراتیک خلق افغانستان » را تشکیل داد. این حزب به لحاظ خط ایدئولوژیک- سیاسی و ماهیت طبقاتی یک حزب رویونیستی بود که اندیشه های رویونیستی و ضدانقلابی خروشچف و برژنف را بنام « مارکسیسم- لنینیسم » در بین روشنفکران نا آگاه ترویج و تبلیغ می کرد. از آنجاییکه رهبری این حزب از حمایت جناحی از دربار سلطنت (داوود) نیز برخوردار بود و نقش ستون پنجم را در دولت بازی می کرد، در ابتدائاً توانست تا حدی به پخش افکار و اندیشه های ضدانقلابی (رویونیسم خروشچفی) در بین روشنفکران نا آگاه در جامعه بپردازد. لیکن سازمان جوانان مترقی با خط ایدئولوژیک- سیاسی انقلابی (م- ل- ا) مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی گسترده ای را در افشای ماهیت رویونیستی و ضدانقلابی این حزب و خود فروختگی رهبران آن به سوسیال امپریالیسم « شوروی » به پیش برده و تا حد زیادی ماهیت ضدانقلابی و ضد مردمی این حزب را برای توده های خلق خاصاً روشنفکران مترقی بر ملا نمود.

با اعلام موجودیت جریان دموکراتیک نوین در مدت زمان کوتاه طیف وسیعی از روشنفکران مردمی مترقی جامعه خصوصاً محصلین و متعلین و معلمین که عطش زیادی به مبارزه ضداارتجاع فئودال کمپرادوری و مبارزه ضدامپریالیستی داشتند به جریان دموکراتیک نوین پیوستند. این جنبش انقلابی و مترقی محبوبیت قابل ملاحظه ای در نزد توده های خلق خاصاً در شهرهای کشور نیز کسب نمود. با پیشرفت و توسعه مبارزات جریان دموکراتیک نوین بخشهای از کارگران

کارخانه ها، کسبه کاران شهری، تعداد زیادی از مامورین پائین رتبه، مزدور کاران، معلمین مکاتب، استادان فاکولته ها و زحمتکشان شهری از فعالیتهای جریان دموکراتیک نوین حمایت کرده و بخشهای از آنها در مظاهرات و میتنهای آن شرکت می کردند و بالمقابل فعالین جریان دموکراتیک نوین در تظاهرات و اعتصابهایی کارگران و مامورین پائین رتبه شرکت کرده و در سمتهای مبارزات شان آنها را رهنمود سیاسی می دادند. این خود تاحدی پیوند جریان دموکراتیک نوین با توده های خلق در شهرهای بزرگ کشور بود. جریان دموکراتیک نوین تقریباً در همه تظاهرات ها و میتنهایش بعلاوه افشای ماهیت طبقاتی نظام حاکم و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و شدت استثمار بیرحمانه و انواع ستمی که بر توده های خلق رومی داشتند و نیز از شرایط زندگی رقتبار توده های خلق و عمق فقر و گرسنگی، بیسوادی، بیکاری و شیوع امراض گوناگون جسمی و روانی در بین آنها به افشاگری گسترده می* پرداخت. جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری سازمان جوانان متری در حد توان فکری و سیاسی اش مبارزه طبقاتی و ملی را در کشور در سطح نسبتاً گسترده ای به پیش برد. انتشار جریده "شعله جاوید" نقش مهمی در ترویج اندیشه های دموکراسی نوین ایفا نمود. اگرچه امکان نشر دراز مدت نیافت و بعد از یازده شماره توسط نظام حاکم مصادره شد؛ ولی در همان عمر کوتاه نشراتی اش اثرات ماندگاری در اذهان روشنفکران متری و آزادی خواه بجا گذاشت. اینکه "س ج م" به فعالیت مبارزاتی انقلابی در دهات در بین دهقانان فقیر و بی زمین در جهت انتقال آگاهی سیاسی انقلابی و بسیج و سازماندهی آنها برای تشکیل هسته های چریکی و تدارک جنگ خلق توجه جدی نکرد، دچار اشتباه گردید. اما تجربه مبارزاتی "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین در آن شرایط کشوری پنج سال نشان داد که برای رهبری مبارزات طبقاتی و ملی توده های خلق و روشنفکران متری و آغاز جنگ انقلابی خلق بیک حزب کمونیست انقلابی (م-ل-م) نیرومند نیاز است که سازمان جوانان متری در جهت ایجاد آن مبارزه لازم را انجام نداد. علت اصلی این ناتوانی و نا توانیهای دیگر "س ج م" طوریکه بعد ها آشکار گردید عمدتاً مربوط به مسایل درونی سازمان جوانان متری و جریان دموکراتیک نوین، موجودیت خطوط انحرافی اپورتونیستی مختلف می شد که هر کدام از این

خطوط انحرافی در داخل "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین پیروان خود را داشتند که مریضی ناگهانی اکرم یاری و غیبت وی در رهبری "س ج م"، حملات جناحهای اپورتونیستی خاصاً جناح داکتر فیض در درون س ج م و ج — د- ن شدت یافته و جناح انقلابی "س ج م" دچار پسیویتی شده و نتوانست مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی علیه اپورتونیسم را طور لازم به پیش برد؛ از اینرو سازمان جوانان مترقی دچار بحران گردید و به انحلال آن انجامید و جنبش دموکراتیک نوین نیز دچار فروپاشی گردید. بهر صورت سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری اش با همه کمی و کاستی و ناتوانیها و اشتباهاتش؛ نقش تاریخی مهم و ماندگاری در تاریخ جنبش انقلابی پرولتری افغانستان ایفا نمود. رویزیونیستهای «سازمان رهائی افغانستان» و «سازمان انقلابی افغانستان» و دیگر رویزیونیستهای همقماش آنها و امپریالیسم و ارتجاع داخلی و بین المللی هرگز نمی توانند با توطئه گری و اتهام زنی و اراجیف پراگنی و فحاشی علیه بنیان گذاران جنبش کمونیستی (م- ل- م) خاصاً رفیق اکرم یاری اهمیت و نقش تاریخی "س ج م" و موجودیت جنبش کمونیستی (م- ل- م) افغانستان را که ادامه تکامل یافته ای خط ایدئولوژیک- سیاسی "س ج م" است را خدشه دار سازند. توطئه های این رویزیونیستها و اپورتونیستهای ضد انقلابی و خدام امپریالیسم هرگز مانع پیشرفت جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) در افغانستان نشده و نخواهد شد.

فصل ششم

رهبری «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» در صفحه (47) این سند اپورتونیستی، رهبری سازمان جوانان مترقی خاصاً رفیق اکرم یاری را درباره فعالیت در درون "اتحادیه محصلان" و "اتحادیه استادان" چنین مورد سرزنش و حمله قرار داده و می نویسد: «رهبران در روزهای انتخابات اتحادیه استادان است تمام استادان "شعله جاویدی" یا هواخواه آن ها را ترتیب و وسیعاً پخش

نمودند. " رهبران" با شرکت در اتحادیه ها از نقطه نظر خود شان می خواستند کارسازمانی خود را جای کاردموکراتیک در اتحادیه قرار دهند. اظهار می دارند: " چنانچه مشی صحیح یعنی مشی کمونیستی در اتحادیه ها اعمال گردد می توان با شمارنمایندگان معدود نیز اکثریت را بسوی این مشی کشاند و هدایت کرد در این صورت ممکن می گردد که با مشی اپورتونیستی "چپ" و راست در درون اتحادیه ها مبارزه ای عملی و نظری سرسخت و اصولی صورت گیرد و خیانت پیشگی اپورتونیستها با شدت و دامنه ای هرچه وسیعتر افشا و منکوب شود. (" نکاتی چند...").

به ادامه چنین می خوانیم: " مبارزات علنی و اتحادیه ای اصولاً دموکراتیک و به منظور جلب حد اکثر محصلان در واحد اتحادیه است. سیاست درست معمول در اتحادیه نمی تواند غیر از سیاست وحدت و مبارزه باشد.... سیاست کمونیستها در مورد جبهه متحد با روشیکه در اتحادیه باید دنبال گردد، همگونی دارد. اما دید " رهبران" نسبت به جبهه متحد که عبارت از تسلط بی قید و بند ایدئولوژی حزب طبقه کارگر بود، در مورد اتحادیه نیز بصورت " اعمال مشی کمونیستی" منعکس گردید. از گفتار آنان بخوبی استنباط می شود که آنان تفاوتی بین یک سازمان سیاسی و یک سازمان صنفی قایل نیستند. از بینش بورژوائی جز این نمی آید. آنان با همان شناختی ضدپرولتری که از سازمان سیاسی دارند و با همان معیارها و اصول ضد م- ل که " س- ج- م" را درست کرده اند، به اتحادیه نیز نگرسته و می خواستند از روی مدل " سازمان" شان چیزی بیافرینند.

برخلاف این نظر رهبری «گروه انقلابی...»، کمونیستها در هر تشکل توده ای و یا روشنفکری از جمله اتحادیه کارگران و یا " اتحادیه محصلان" و " اتحادیه استادان"، بر اساس مشی سیاسی خود شان شرکت کرده و سعی می کنند تا فعالیت آن ها را بر همین اساس سمتدهی کنند. بعبارت دیگر کمونیستها سعی می کنند تا با مبارزه روشنگرانه، و آگاهی دادن به توده های خلق و روشنفکران مترقی و آزادی خواه، آن ها را بجانب خط مشی خود شان جلب کنند. و نیز با مبارزه افشا گرانه اجازه ندهند که خط مشی گروه ها و احزاب ارتجاعی و ضدانقلابی در این تشکله مسلط شده و کتله های بزرگ از توده های خلق و روشنفکران را در جهت

اهداف ارتجاعی و ضدانقلابی شان به گمراهی بکشانند. در این اتحادیه ها وحدت امر نسبی است و مبارزه جنبه عمده را تشکیل می دهد. همین موضوع در اظهاریه رهبری سازمان جوانان مترقی در مورد منظور از شرکت در اتحادیه محصلان و اتحادیه استادان بوضاحت ملاحظه می شود. مشکل اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» اینست که می گویند: چرا جناح رهبری اصولی و انقلابی "س-ج-م" در امر فعالیت مبارزاتی در اتحادیه های صنفی محصلان و استادان صحبت از "مشی کمونیستی" دارد. کمونیستها در چنین اتحادیه های نمی توانند فعالیت خود را محدود به "خواستهای صنفی" آنها کنند. و یا در اتحادیه های کارگری نمی توانند فعالیت خود را به خواستهای اقتصادی و رفاهی کارگران محدود نمایند. **لنین می گوید: "...سوسیال دموکراتهای روس همواره روی ارتباط لاینفک میان وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک خود تأکید ورزیده اند..."**. همچنین لنین می گوید: **"طبقه کارگر بمثابه ای یک مبارز پیشقدم در راه تأسیسات دموکراتیک، جنبش دموکراتیک را تقویت می نماید یعنی مبارزه در راه آزادی سیاسی را تقویت می نماید..."**. لیکن اپورتونیستها و رویونیستها فعالیت کمونیستها در تشکلهای توده ای را که بر طبق خط مشی انقلابی پرولتری آنها صورت می گیرد، مورد حمله قرار می دهند. چنانکه اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» این شیوه مبارزه رهبری "س ج م" در اتحادیه محصلان و اتحادیه استادان را **«بینش بورژوائی و شناخت ضدپرولتری از سازمان سیاسی»** خوانده و همچنین مدعی است که: **"سازمان جوانان مترقی با معیارها و اصول ضد مارکسیستی-لنینیستی ساخته شده است"**. این هم یکی دیگر از اکاذیب و جعلیات این اپورتونیستهای ضدانقلابی است. اینکه داکتر فیض رهبری "س ج م" رامتهم می سازد که **«تفاوتی بین یک سازمان سیاسی و یک سازمان صنفی قایل نیست»**، خردباختگی وی

را عیان می سازد. البته س.ج.م در مورد سازمان بیش از حد لازم مخفی کاری را بکار بست؛ ولی نتوانست علنی گری و تمایل روشن فکرانه کادرهای جنبش به شهرت طلبی را مهار کند که همواره مورد انتقاد بوده است. اما این ادعای داکتر فیض که رهبری "س ج م" **"لیست تمام استادان شعله جاویدی را تهیه کرده و به ریاست پوهنتون داده است"** به هیچوجه صحت نداشته و اتهامی

بیش نیست؛ زیرا ممکن نیست که رهبری "س ج م" به عواقب این امر آگاه نبوده، و از جانب دیگر لزومی به این امر وجود نداشته است. همچنین داکتر فیض مدعی است که "رهبری س ج م دارای دید تسلط بی قید و بند ایدئولوژی حزب طبقه کارگر در جبهه متحد بود". وی در این زمینه سندی از رهبری "س ج م" ارائه نمی کند که در آن چنین دیدگاهی وجود داشته است. این امر مسلمی است که "جبهه متحد ملی" باید تحت رهبری پرولتاریا باشد و ممکن نیست که "س ج م" منحیث یک سازمان انقلابی پرولتری در باره "جبهه متحد ملی" و شرکت در آن دارای موقف مشخص نبوده است. این ادعای رهبری «گروه انقلابی...» از جمله یاهو گوئیهای دیگر آن علیه رهبری "س ج م" و از جمله فقید اکرم یاری می باشد.

در اوضاع و شرایط دهه چهل خورشیدی در افغانستان حضور سازمانهای سیاسی مختلف چپ و راست و انقلابی و ضدانقلابی که در سطح جامعه در بین توده های خلق و کتله های بزرگ روشنفکران از جمله محصلین فاکولته ها و متعلمین مکاتب فعالیت سیاسی می کردند؛ نمایندگان جریان ها و گروه های سیاسی مختلف در اتحادیه محصلان و اتحادیه استادان شرکت داشتند. این اتحادیه ها به تریبونی برای تبلیغات سیاسی آنها مبدل شده بود. نمایندگان سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین در این اتحادیه ها بر اساس موضع سیاسی و ایدئولوژیک شان فعالیت می کردند. بهمین صورت نمایندگان رویونیستهای «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» جناح های «خلق» و پرچمی ها و نمایندگان جریان ارتجاعی مذهبی «اخوان المسلمین»، نمایندگان منسوب به تشکل "صدای عوام" و تشکل «افغان ملت» و دیگران از موضع فکری و سیاسی خود شان فعالیت داشتند. در این اتحادیه ها وحدت نسبی تنها روی برخی خواستها و مسایل عمومی امور محصلین و استادان می توانست وجود داشته باشد، در باقی مسایل مطروحه در جلسات این اتحادیه ها تضادهای طبقاتی و فکری آشتی ناپذیری بین نمایندگان سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین و رویونیستهای «خلق» پرچمی و نمایندگان گروه «اخوان المسلمین» و گروه های ارتجاعی دیگر وجود داشت و اکثر وقت جلسات اتحادیه ها خاصاً اتحادیه محصلین رابحنهای ایدئولوژیک - سیاسی احتوا می کرد. در این اتحادیه ها

نمایندگان هر تشکل سیاسی سعی می کرد تا نمایندگان محصلین و استادان « بیطرف » در اتحادیه ها را به سمت خود جلب کند. در هر دو اتحادیه نمایندگان " س ج م " و " ج د ن " علاوه بر مبارزات افشا گرانه علیه دولت و حامیان امپریالیست و سوسیال امپریالیست آن (امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم «شوروی») مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی خاصاً علیه رویزونیستهای « خلقی » پرچمی را به پیش می بردند.

داکتر فیض در همین صفحه (47) مدعی است که: " س- ج - م " از روز پیدایش بدور از توده های کارگر و دهقان در خدمت مشتی روشنفکر، متمرکز در شهر ها، در بست علنی و بدون کرکتر سازمان سیاسی با ضوابط معین م- ل بود...".

بر خلاف این ادعای بی اساس داکتر فیض؛ سازمان جوانان مترقی با خط ایدئولوژیک-سیاسی مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون در سال (1344) خورشیدی تشکیل شده و بدون علنی کردن نام و هویت آن، فعالیتهای عملی اش را زیر نام " جریان دموکراتیک نوین " متشکل از کتله های بزرگی از روشنفکران مکاتب و معلمین و محصلین و استادان فاکولته های پوهنتون (دانشگاه) و سایر روشنفکران در سطح جامعه در سال (1347) آغاز کرد. با انتشار جریده " شعله جاوید " ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین و اعلام خط مشی مبارزاتی انقلابی و مترقی، صدها و هزاران تن از روشنفکران مترقی، آزادی خواه و میهن دوست کشور در جهت پیش برد مبارزه مترقی و انقلابی علیه طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) در رأس آن نظام سلطنت خاندان نادر و حامیان امپریالیست و سوسیال امپریالیست آن در اطراف اولین سازمان انقلابی پرولتری و جریان سیاسی مترقی و توده ای تحت رهبری اش جمع شدند. فعالیت سیاسی جریان دموکراتیک نوین در شهر ها نه تنها در بین روشنفکران که در بین کارگران و توده های فقیر شهری و کسبه کاران و مامورین پائین رتبه نیز وجود داشت که در بخشهای قبلی این نوشته درباره چگونگی مبارزات جریان دموکراتیک نوین در بین کارگران در کارخانه ها و فابریکها و سایر مراکز کارگری مختلف به تفصیل پرداخته ام و از تکرار دوباره آن در اینجا صرف نظرمی کنم. داکتر فیض و یارانش مانند همه اپورتونیستها حقایقی را که بر واقعیتهای عینی مسلم

استوار است، انکار کرده وبا ذهنی گری همه فعالیت‌های مبارزاتی انقلابی "س ج م" و "جریان دموکراتیک نوین" را در «خدمت مشتی روشنفکر» خلاصه می کند. درحالیکه دربین آن کتله بزرگ روشنفکران متشکل درجریان دموکراتیک نوین تعدادی افراد آگاه و انقلابی که خودرا معتقد به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون می گفتند و روشنفکران دموکرات انقلابی و همچنین هزاران تن از روشنفکران مترقی و آزادی خواه ومیهندوست باروحیه واحساس انقلابی حضورداشتند که علیه ارتجاع فئوال کمپرادوری وسلطه امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم «شوروی» مبارزه می کردند. البته درداخل "س ج م" و "ج د ن" تعداد «روشنفکران» اپورتونیست ازقماش داکتر فیض ویارانش، جناح سنتریستها برهبری داکترهادی محمودی، جناح "آوانتوریستها" برهبری انجینر عثمان درداخل جریان دموکراتیک نوین و همچنین عده ای از عناصر لومین، هرزه وفرومایه از جمله علی مشرف مشهور به سیدحسین موسوی، میرویس محمودی وکبیرتوخی نیز دراین جریان سیاسی انقلابی جای گرفته بودند، که بعد از انحلال "س ج م" وفروپاشی "ج د ن" درسال 1352 خورشیدی، باخطوط اپورتونیستی ورویزیونیستی مختلف همراه شدند. قماشهای مختلف اپورتونیستها ورویزیونیستها طی چهاردهه اخیر برای اغوای توده های خلق و روشنفکران نا آگاه خود را «شعله ای» خوانده ومی خوانند. بخشی از اینها مانند «ساما» (بعد از اعدام فقید مجید توسط رژیم جنایتکار «خلق» پرچمها) بهمین دولت جنایتکار «خلق» پرچمی ها وارتش سوسیال امپریالیسم «شوروی» که افغانستان را اشغال نظامی کرده وتحت تسلط استعماری اش قرار داده بود، تسلیم شده وبه خلق ومیهن خیانت کردند. بخش دیگر مانند «سازمان رهائی افغانستان» با برخورداری از حمایت سیاسی وکمکهای مالی وتسلحاتی دولت سوسیال امپریالیسم چین وامپریالیستهای غربی ودولت ارتجاعی پاکستان، از همین دیدگاه درجنگ علیه رژیم «خلق» پرچمها وارتش سوسیال امپریالیسم «شوروی» شرکت کرد. این رویزونیستهای ضدانقلابی از جمله «سازمان رهائی افغانستان» وجناح انشعابی آن «سازمان انقلابی افغانستان»، «ساما» وجناح انشعابی آن «ساما-ادامه دهندگان» ودیگر همسرخان آنها بعد از تهاجم نظامی امپریالیستهای جنایتکار و غارتگر امریکائی وناتوبه

افغانستان و کشتار خلق مظلوم افغانستان و اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن کشور در اخیر سال (2001) میلادی، به خدمت امپریالیستهای غارتگر درآمده و در دولت دست نشانده آنها شرکت کردند. این رویز یونیستهای ضد انقلابی خاصاً « سازمان انقلابی افغانستان»، « ساما- ادامه دهندگان» و عناصری از « ساوو» بر مبنای ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی و خصلت طبقاتی شان طی شش-هفت سال اخیر در همکاری با سازمانهای جاسوسی کشورهای امپریالیستی علیه کمونیسم انقلابی (مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم) و فعالین جنبش کمونیستی (م-ل-م) کشور تخریبکاری، اتهام زنی، فحاشی و جاسوسی می کنند.

داکتر فیض در صفحه (48) این سند اپورتونیستی چنین می نویسد: "همچنان بنظر "رهبری"، اگر در اتحادیه مشی کمونیستی مسلط باشد اتحادیه "بیطرف" نیست در غیر آن بیطرف می باشد...." به کار بستن سیاست کمونیستی مطابق چوکات و ساحه کار اتحادیه، فرستادن تعداد قلیلی از نمایندگان در اتحادیه و بالنتیجه سپردن رهبری اتحادیه بدست اپورتونیستها و گروههای مظنون نیمه دولتی و دولتی، به بهانه اینکه "بیطرفان از ما می رمند"، در حقیقت اعمال سیاست و ایدئولوژی ضد پرولتری منشویکی و اعمال سیاست و ایدئولوژی سوسیالیست ریولوسیونرهای روسی زمان تزاری در اتحادیه هاست. چنین سیاستی در حقیقت تلاش در راه ایجاد "اتحادیه های بیطرف" می باشد، که بیش از نیم قرن است از طرف بلشویکها در جنبش بین المللی کمونیستی در ساحه اتحادیه ها منسوخ قرار گرفته و یک سیاست ارتجاعی بورژوائی شناخته شده است. چنانچه مشی صحیح و انقلابی یعنی مشی کمونیستی در اتحادیه ها اعمال گردد، می توان باشمار نمایندگان معدود نیز اکثریت را بسوی این مشی کشاند و هدایت کرد. ("نکاتی چند..."). البته اتحادیه تا آن حدود و تا زمانی که دموکراتیک و ضد ارتجاع است و در قطب خواستهای طبقات حاکم بفعالت پردازد، بیطرف نیست و نمی تواند باشد. بیطرف نبودن اتحادیه منوط به سبک کار صحیح کمونیستها و عناصر مترقی است.... شرکت در اتحادیه زیر نام یک جریان معین و انعکاس دادن نظرات سازمان خود در آنجا، علامت نقض کار دموکراتیک اتحادیه ای می باشد. اما "رهبری" و دنباله روانش همه چیز را از دریچه تسلط خود دیده و بر آنند که اگر رهبری در دست آنان نباشد در آن صورت اتحادیه

بیطرف می ماند. نظرات مالیخولیائی آنها راجع به جبهه متحد چه بود که درباره اتحادیه نباشد".

داکتر فیض در این پراگراف درباره ای نظرو موضع رهبری س- ج -م در اتحادیه محصلان و اتحادیه استادان تناقض گوئی کرده و مسایل را بگونه دوپهلو مطرح می کند. البته این شیوه از خصایص همه اپورتونیستهاست. در پراگراف اول صفحه (47) نظرو موضع رهبری س ج م درباره شرکت در اتحادیه محصلین و اتحادیه استادان و بکار بستن مشی کمونیستی در آنها و افشای ماهیت خطوط مختلف ارتجاعی و ضدانقلابی در اتحادیه ها و سمت و سودادن اتحادیه ها بجانب مشی سیاسی مترقی و جلب محصلین و استادان " بیطرف " بجانب این مشی مترقی؛ از جانب داکتر فیض مورد نکوهش قرار می گیرد. اما در اینجا مدعی شده که گویا رهبری س ج م رهبری اتحادیه را «بدست اپورتونیستها و گروههای مظنون نیمه دولتی و دولتی سپرده است». این ادعا کاملاً واهی است؛ چرا که نمایندگان عمدتاً سه جریان سیاسی از جمله " س ج م " و جریان دموکراتیک نوین و رویزیونیستهای «خلق» پرچمی و گروه «اخوان المسلمین» از جمله گروه های اصلی در اتحادیه محصلین و اتحادیه استادان بوده و به شدت باهم درگیر مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی بودند و تضاد آشتی ناپذیر عمیقی بین جریان دموکراتیک نوین و جریان رویزیونیستی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و جریان ارتجاعی مذهبی «اخوان المسلمین» و گروه های همسنخ آنها وجود داشت و باین صورت رهبری اتحادیه بدست گروه دیگری افتاد. از جانبی داکتر فیض مدعی است که رهبری " س ج م " نظر دارد که اگر مشی کمونیستی در اتحادیه مسلط باشد، " اتحادیه بیطرف نیست در غیر آن بیطرف می باشد " ؛ در حالیکه اتحادیه محصلین و اتحادیه استادان نظریه ترکیب و ساختمان طبقاتی آنها نمی توانستند بیطرف باشند، در همه حال این تشکلهای مهر طبقاتی خود را دارند. ولی اگر در اتحادیه ها مشی سیاسی پرولتری مسلط شود، در سمت و سودادن فعالیت های آنها در جهت مترقی و منافع خلق مؤثریت دارد و تسلط مشی ارتجاعی نتیجه معکوس داشته و بر ضد منافع خلق عمل خواهد کرد. بعبارت دیگر اگر مشی سیاسی پرولتری بتواند در اتحادیه ها مسلط شود فعالیت های آن در جهت تقویت جنبش انقلابی پرولتری مؤثر بوده و اگر مشی ارتجاعی مسلط

شود، فعالیت اتحادیه در جهت اهداف واغراض طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) خواهد بود. اما پورتونیه‌های «گروه انقلابی...» شرکت منسوبین "س ج م" و "ج د ن" زیرنام و هویت خودشان و ابراز نظر بر مبنای اندیشه و نظرات سازمانی‌شان در اتحادیه‌ها را «**علامت نقض کار دموکراتیک اتحادیه‌ای**» خوانده و تلاش اعضای جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه محصلین و تلاش اعضای "س ج م" در اتحادیه استادان در تسلط فکری آنها بر اتحادیه‌ها را «**تسلط طلبی**» صرف دانسته و مورد نکوهش قرار می‌دهد. در حالیکه منظور از شرکت نمایندگان "س ج م" و "ج د ن" در اتحادیه محصلین و اتحادیه استادان عمدتاً فعالیت سیاسی روشن‌گرانه و تبلیغات سیاسی افشاگرانه در بین کتله‌های بزرگ محصلین و استادان بود، خاصتاً آنها که هنوز به هیچ یک از احزاب و سازمانهای سیاسی جذب نشده بودند. و اعضای "س ج م" و "ج د ن" باید این مبارزه را با هویت سیاسی خودشان انجام می‌دادند. و برخلاف نظر داکتر فیض، پنهان کردن خط ایدئولوژیک-سیاسی و استراتژی و اهداف انقلابی از جانب اعضای جریان دموکراتیک نوین و سازمان جوانان مترقی در درون اتحادیه‌ها عملی‌نا درست و غیر اصولی بود. در مورد دیگری داکتر فیض، رهبری "س ج م" را متهم می‌کند که نظر دارد تا با "اعمال مشی کمونیستی در اتحادیه" ها، فعالیت دموکراتیک در اتحادیه را «**بجای کار سازمانی**» قرار دهد. در حالیکه تبلیغ و ترویج اندیشه‌های انقلابی پرولتری (م-ل-ا) و خاصتاً اندیشه‌های دموکراتیک نوین در بین توده‌های روشنفکر مردمی و توده‌های خلق، منظور نظر و از جمله وظایف مبارزاتی مهم منسوبین "س ج م" و "ج د ن" بشمار می‌رفت که در اتحادیه محصلین و اتحادیه استادان تا جای ممکن به آن عمل کردند.

رهبری «گروه انقلابی...» در همین صفحه (48) چنین ادعا می‌کند: **"تلاش" س-ج-م** بخاطر ابراز اکثریت در هیئت اجرایی اتحادیه محصلان و اتحادیه استادان عملی بود بروکراتیک که می‌خواست **مسایل را از بالا حل کند.** اگر هدف از شرکت در یک مجمع علنی بمثابة بخش دموکراتیک مبارزه و عامل مؤثر جهت ایجاد پیوند منطقی و اصولی با جنبش انقلابی خلق است، این خواست از طریق هیئت اجرایی اتحادیه صورت پذیر نیست... در ایدئولوژی خرده

بورژوائی" س- ج - م" جایی برای بینش توده ای نبود و فعالیت آن در اتحادیه محدود می شد در هیئت اجراییه محصلان و استادان".

خلاف این ادعا، با در نظر داشت ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی و خصالت طبقاتی " س ج م" منحدیث یک سازمان انقلابی پرولتری هدف از شرکت در اتحادیه محصلان و اتحادیه استادان مشخص بود که در فوق به آن اشاره گردید. حدود نیمی از نمایندگان مجمع رهبری اتحادیه محصلان رانمایندگان جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) تشکیل می داد و " س ج م" در مجمع اتحادیه استادان نمایندگان کمتری داشت. اگر نمایندگان جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه محصلین می توانستند رهبری اتحادیه را در دست گیرند؛ این امر در سمت و سودادن فعالیت‌های اتحادیه مؤثریت بیشتر داشت و هم از این طریق می توانست نفوذ نمایندگان رویونیست‌های «خلق» پرچمی و گروه ارتجاعی «اخوان المسلمین» و سایر خطوط ارتجاعی در خط مشی اتحادیه را محدود سازد. این ادعای داکتر فیض یک مضحکه است که می گوید: رهبری " س ج م" می خواست از طریق " هیئت اجراییه اتحادیه ها" به اهداف مبارزاتی سازمانی اش دست یابد! و همچنین برخلاف نظر داکتر فیض قبل از تشکیل اتحادیه محصلین و اتحادیه استادان " س ج م" و " ج د ن" در بین توده های روشنفکران مترقی از جمله محصلین پوهنتون و متعلمین مکاتب فعالیت گسترده داشت. چنانچه داکتر فیض در صفحه قبل فعالیت‌های مبارزاتی " س ج م" را «خدمت به مشتی روشنفکر» می خواند. در حالیکه در تمام جوامع طبقاتی خاصاً در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و مستعمره، نقش روشنفکران انقلابی در امر پیشبرد مبارزه علیه طبقات ارتجاعی و امپریالیسم حایز اهمیت بوده و هست. این سنخ روشنفکران هم برای تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری (م- ل- م) در بین توده های خلق و ایجاد حزب کمونیست انقلابی و هم جلب و جذب و بسیج و سازماندهی توده های خلق در امر مبارزه علیه ارتجاع حاکم (دولتها) و سلطه امپریالیسم نقش مهمی را ایفا می کنند. در دهه چهل خورشیدی " س ج م" جنبش رادیکال محصلین و متعلمین و سایر روشنفکران مترقی و آزادی خواه را در چوکت " جریان دموکراتیک نوین" رهبری کرد. در آن شرایط وجود جنبشهای انقلابی و مترقی در سطح جهان از اروپای غربی تا امریکای شمالی و جنوب شرق

آسیا هرچه بیشتر بر احساسات مبارزه جوئی روشنفکران مترقی می افزود. لیکن در دوران فعالیت‌های سیاسی "س ج م" در دهه چهل خورشیدی عوامل مختلفی از جمله بیماری شدید فقید اکرم یاری وفقدان او در رهبری "س ج م"، عمر تقریباً کوتاه فعالیت‌های مبارزاتی "س ج م" و "ج د ن"، فعالیت‌های خرابکارانه جناح‌های اپورتونیستی در درون "س ج م" و "ج د ن"، توطئه‌های ارتجاع فئودال کمپرادوری حاکم خاصاً به حمایت و همکاری مستقیم سوسیال امپریالیسم «شوروی» و عمال «خلق» پرچمی آن (براه اندازی کودتای فاجعه بار 26 سرطان 1352 و حاکم کردن استبداد و اختناق فاشیستی در کشور) و حملات قاتلان و جنایتکارانه از جانب عوامل امپریالیسم از جمله نیروهای ارتجاعی مذهبی «اخوان المسلمین» علیه فعالین جریان دموکراتیک نوین، موجب گردیدند که روشنفکران انقلابی و مترقی نتوانند به اهداف مبارزاتی شان دستیابند.

داکتر فیض در همین صفحه (48) درباره ادعای فعالین جریان دموکراتیک نوین در ولایت هرات در مورد شرکت در اتحادیه معلمان هرات چنین می نویسد: «شناخته نشده شرکت کرده و با وصف امکانات گرفتن ریاست اتحادیه از آن امتناع کرده و کسی را بحیث بیطرف انتخاب نموده اند. نتیجه اینکه چون سبک کار درست بوده پس شرکت در اتحادیه معلمان صحیح و بجا بوده است».

البته این نظر فعالین جریان دموکراتیک نوین در ولایت هرات که بطور «شناخته نشده» در اتحادیه معلمان هرات شرکت کرده بودند؛ بدور از واقعیت بوده و حقیقتی را در بر ندارد. زیرا یک فرد از معلمان منسوب به جریان دموکراتیک نوین در ولایت هرات در اتحادیه معلمان شرکت نکرده که احیاناً توانسته است بشکلی هویت اش را مخفی نگهدارد؛ بلکه باید تعداد زیادی از معلمین منسوب به جریان دموکراتیک نوین در مجمع رهبری اتحادیه معلمان راه یافته باشند تا توانسته اند در انتخابات ریاست اتحادیه معلمان اکثریت را کسب کرده و بقول خود شان «امکان گرفتن ریاست اتحادیه» را بدست آورده اند. لیکن ادعای مخفی نگهداشتن هویت این تعداد از معلمان "شعله ای" در ولایت هرات، چندان عملی بنظر نمی رسد؛ زیرا با شیوه علنی گری جریان دموکراتیک نوین و آنهم که تقریباً

اکثریت فعالین آن در تظاهرات ها و میتنگها و اعتصابها شرکت کرده و تعداد زیادی از آنها سخنرانی می کردند ویا در مکاتب محل انجام وظایف شان صحبت می کردند، تقریباً همه کس از نحوه سخنرانی آنها می دانست که به کدام جریان سیاسی تعلق دارند. اینها مدعی هستند که به منظور انجام «سبک کار درست» ریاست اتحادیه رابه فرد بیطرفی واگذار کرده اند. اما برخلاف، این کاردرستی نبوده است؛ زیرا چنانکه قبلاً تذکار دادم، معلمین منسوب به جریان دموکراتیک نوین بادر اختیار داشتن اتوریتیه ای قوی در اتحادیه معلمان می توانستند از نفوذ و فعالیتهای ارتجاعی وضدانقلابی رویونیستیهای «خلق» پرچمی و گروه «اخوان المسلمین» و دیگر گروه های ارتجاعی در اتحادیه معلمان هرات تا حد زیادی جلوگیری کنند. و از جانب دیگر فعالیتهای اتحادیه معلمان رابه سمت متری رهنمون شده و تعداد بیشتری از معلمان ولایت هرات را به جانب مشی سیاسی جریان دموکراتیک نوین جلب کنند. در حالیک برخلاف درک و تصور فعالین جریان دموکراتیک نوین در هرات آن فرد معلم «بیطرف» هم طرفدار تفکر و مشی سیاسی معینی بوده و به احتمال قریب به یقین سعی کرده تا فعالیت اتحادیه معلمین را حد اکثر در بحث روی مسایل و خواستههای صنفی معلمین متمرکز کرده و آن را از پرداخت به مسایل سیاسی بدور نگذاشته و باین ترتیب زمینه و امکان افشاکری سیاسی علیه طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) و حامیان امپریالیست و سوسیال امپریالیست آن و افشای اعمال انواع ستم و استثمار بیرحمانه آنها علیه خلق افغانستان و افشای ماهیت و خصلت ضدانقلابی جریان رویونیستی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و جریان ارتجاعی مذهبی «اخوان المسلمین» از جانب جنبش دموکراتیک نوین و دیگر افراد متری در اتحادیه را محدود سازد. معلمین منسوب به جریان دموکراتیک نوین در هرات با این "سبک کار" شان خواسته یا نه خواسته دنباله رو «خواستههای صنفی» معلمین شده و مؤثریت شان را در آن اتحادیه به حد اقل تقلیل دادند. داکتر فیض ضمن تأیید این «شیوه کار» فعالین جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه معلمان هرات و ادامه مطلب ؛ حملات خصمانه و اپورتونیستی اش علیه رهبری سازمان جوانان متری از جمله رفیق اکرم یاری و داکتر صادق یاری را بقول خودش چنین خلاصه می کند: «- رهبری "خاین بدون برخورد همه جانبه انقلابی به اتحادیه و افشای دسیسه دولت

با تمام نیرو بسوی آن رفت و هم افراد جریان را بدتر از پیش بکار در شهر و علنی گری فراخواند و بدین ترتیب به آرایش فریبده اتحادیه پرداخت. - اشتراک در اتحادیه که بر اساس مشی ایدئولوژیک-سیاسی ضدانقلابی و با شیوه های بروکراتیک و فرصت طلبانه ناشی از آن مشی صورت گرفت، نمی توانست مهدوف به نزدیک شدن با خلق و بسیج روشنفکران باشد. - " رهبری" با بینش و سبک کار ضد پرولتری در اتحادیه محصلان و استادان، اتحادیه کارگری ویا انجمنهای متعلمین، قبل از هر چیز سعیش بر آن بود که سازمانهای مذکور مارک و نشان شعله جاوید را برجبین داشته باشند. اشتراک مشتاقانه در اتحادیه ها فرصت وزمینه دیگری بود برای " س- ج- م" و رهبران خاینش در معروف کردن خودشان، منحرف ساختن و کاملاً شناختاندن رفقای سرشار از روحیه انقلابی به دولت، و بطور کلی همدستان شدن با دولت در تضعیف و درهم شکستن جنبش خلق. و این کار از عناصری با ایدئولوژی ضد کمونیستی جایی شگفتی ندارد».

در فصلهای قبل و همچنین در همین فصل در صفحات فوق درباره شرکت سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه محصلان و اتحادیه استادان پوهنتون تذکار دادم ؛ اما چنین اتهامات ناروا و یوچ و بی بنیاد علیه سازمان جوانان مترقی منحصراً یک سازمان انقلابی پرولتری (م- ل- ا) و رهبری آن از جمله فقید اکرم یاری و فقید داکتر صادق یاری فقط و فقط از این رویونیستهای «سه جهانی» و ضدانقلابی و تسلیم شده به امپریالیسم و خادم سوسیال امپریالیسم چین، خاصاً داکتر فیض و سازمان تحت رهبری اش « گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و جناح انشعابی آن « سازمان رهائی افغانستان» ساخته است. در حالیکه حملات اپورتونیستی و خصمانه ای داکتر فیض و یارانش علیه جنبش کمونیستی (م- ل- م) و خیانت آنها به مبارزات آزادی خواهانه خلق افغانستان طی چهار دهه اخیر انکارناپذیر بوده و یاران او خاصاً طی هفده سال اخیر با شرکت در کنفرانس استعماری "بن" و تأیید اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو بر افغانستان ، در دولت دست نشانده شرکت کرده و با تشکیل حزب رسمی بنام « حزب همبستگی افغانستان» در سایه حمایت امپریالیستهای امریکائی و ناتو و دولت مزدور به حیات ننگین شان ادامه می دهند. این

عناصر اپورتونیست و ضدانقلابی منحط از جمله داکتر فیض و یارانش در درون "س ج م" و "ج د ن" جای گرفته بودند و تا زمانی که فقید اکرم یاری بنیان گذار سازمان جوانان مترقی با خط ایدئولوژیک-سیاسی-مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون که در رأس جناح اصولی و انقلابی "س ج م" قرار داشت و همچنین موجودیت فشارپوتانسیل توده های روشنفکر انقلابی و مترقی در جنبش انقلابی تحت رهبری "س ج م"؛ داکتر فیض و یارانش جرئت نکردند که حملات خصمانه شان را علیه "س ج م" و جناح انقلابی آن انجام دهند. ولی با مریضی اکرم یاری و غیبت او از رهبری "س ج م"؛ این اپورتونیستهای ضدانقلابی با سوء استفاده از احساسات انقلابی و سطح نازل آگاهی تئوریک از علم انقلاب پرولتری بخش بزرگی از روشنفکران شامل در "س ج م" و "ج د ن"، خاینانه حملات اپورتونیستی اش را علیه خط انقلابی (م-ل-ا) مسلط بر سازمان جوانان مترقی و رهبری انقلابی اش آغاز کرده و بالفاظی و تردستی، سوء استفاده از تئوریهای علم انقلاب پرولتری و اتهام زنی و توطئه گری، اولین سازمان انقلابی پرولتری افغانستان و جنبش انقلابی توده ای تحت رهبری اش را به انحلال و فروپاشی کشانده و باین صورت خیانت بزرگی به جنبش انقلابی پرولتری و مبارزات آزادی خواهانه خلق افغانستان مرتکب گردید. و یاران او از جمله رویونیستهای «سازمان رهائی افغانستان» و «سازمان انقلابی افغانستان» در همدستی با امپریالیسم و ارتجاع به خصومت شان علیه جنبش کمونیستی (م-ل-م) کشور ادامه می دهند.

فصل هفتم

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (50) این سند اپورتونیستی می نویسد: "... برخورد و مبارزه صحیح سازمانی با نظرات نادرست و عاملین آنها و انشعاب اگر با دید واقعاً انقلابی و سلاح م- ل- ا صورت بگیرد، یقیناً باعث رشد و قوام سازمان گردیده و خود محکی بشمار می رود که به آن می توان سیمای سازمان مذکور را شناخت. در زندگی "س- ج - م" و جریان شعله جاوید که دارای ایدئولوژی ضد پرولتری بود نیز اختلافات و انشعابهای پدید آمد که بررسی ای از آن بار دیگر ماهیت ضدانقلابی "رهبری" را آشکار می سازد. ما به ترتیب وقوع اختلافات در جریان و برخورد "رهبری" نسبت به آنها سخن خواهیم گفت".

داکتر فیض در رأس یکی از جناحهای اپورتونیستی درون "س ج م" در اینجا اغوا گرانه و با لفاظی چهره اصلی اش را زیر نقاب "م- ل- ا" پنهان کرده و از "برخورد و مبارزه صحیح و سازمانی با نظرات نادرست و انشعاب با دید انقلابی و سلاح م- ل- ا" در سازمان سخن می گوید. در حالیکه نظریه برخورد داکتر فیض در برابر جناح انقلابی "س ج م" خاصتاً رفیق فقید اکرم یاری و رفیق فقید داکتر صادق یاری نه انتقادی بر مبنای اصول م- ل- ا (که اومزورانه از آن نام می برد) بلکه با تفکر و دید اپورتونیستی و شیوه ای توطئه گرانه صورت گرفته و آنها را مورد حملات اپورتونیستی قرار داده است. همچنین وی بیشرمانه بدون ارایه سند و مدرک، س ج م و جریان دموکراتیک نوین را دارای «ایدئولوژی ضدپرولتری» خوانده و به رهبری آن برچسب «ضدانقلابی» می زند. در حالیکه او و یارانش یکی از جناحهای اپورتونیستی "س ج م" را تشکیل داده و سیر حرکتی بعدی آنها نیز ثابت ساخت که هر چه بیشتر در منجلا ب اپورتونیسم راست و رویونیسم «سه جهانی» سقوط کرده و بخدمت امپریالیسم و ارتجاع فئودال کمپرادوری قرار گرفتند. مثالهای بارز آن تشکلهای رویونیستی بنام باصطلاح «سازمان انقلابی افغانستان» و «سازمان رهایی افغانستان- حزب همبستگی افغانستان» اند که سر در آخور سوسیال امپریالیسم چین داشته و در هژده سال اخیر در سایه حمایت امپریالیستهای اشغالگر آمریکائی و "ناتو" دولت دست

نشانده علیه جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) افغانستان و فعالین آن به تخریبکاری و توطئه گری مشغول هستند.

رهبری «گروه انقلابی....» در همین صفحه (50) چنین می نویسد: "تقریباً دو سال پس از آنکه گروهی از "رهبران" و نویسندگان جریده "شعله جاوید" زندانی شدند، سروصدای اختلاف و ناسازگاری جمعی از زندانیان با "رهبری" بالا گرفت. به ادعای مخالفان گویا اختلافات پیشتر از سال 1349 وجود داشته است. "رهبران" آن روزها بوسیله جریان (منظور جریان دموکراتیک نوین می باشد- توضیح بین قوسین از من است) در اوج ترکتازی با تظاهرات و متنگهای بقول خود شان "شکوه مند" قرار داشته و خود را پاک و عاری از هرگونه اشتباه و خطا می دانستند و به اصطلاح بر خرمراد خود سوار بودند و بشدت از انتقاد و کسیکه به اشتباه آنان انگشت می گذاشت کینه گرفته و این کار واقعاً به رگ بسیار حساس شان برمی خورد. آنان به انتقاد کننده بلا فاصله بر چسب های "جاسوس"، "پلیس"، "مشکوک" و غیره می زدند....".

قرار معلوم بعد از تشکیل سازمان جوانان مترقی منحيث یک سازمان انقلابی پرولتری که جنبش توده ای بزرگی را بنام "جریان دموکراتیک نوین" (شعله جاوید) رهبری می کرد و در پروسه مبارزه طبقاتی سه جناح در درون سازمان جوانان مترقی مشخص گردید؛ جناح انقلابی بر رهبری اکرم یاری و جناح سنتریستی بر رهبری داکتر هادی محمودی و جناح اکونومیستی بر رهبری داکتر فیض. گروه دیگری منسوب به "انجینر عثمان" بود که در رهبری جریان دموکراتیک نوین سهم داشت ولی عضویت سازمان جوانان مترقی را نداشت. چنانکه در فوق تذکر یافت؛ افرادی از اعضای "س ج م" و "ج د ن" از جمله انجینر عثمان که در زندان بودند، سروصدای مخالفت را علیه رهبری جناح انقلابی سازمان جوانان مترقی بلند کردند که داکتر فیض نیز در کنار آنها قرار گرفته و اتهاماتی را نیز علیه رهبری جناح انقلابی (خاصاً رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری) وارد کردند. در مطلب فوق دیده می شود که داکتر فیض مانند همه قماش اپورتونیستهای درون سازمانها و احزاب انقلابی پرولتری که زمانی از جانب جناح انقلابی مورد انتقاد اصولی قرار می گیرند، منتقدین خود را به کلماتی از قبیل «**ادعای پاک**

وعاری از هرگونه اشتباه و خطا و غیره» متهم می سازند. او نیز کودخانه رهبری جناح انقلابی "س ج م" را چنین متهم ساخته است. درحالیکه برخلاف ادعای اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» هیچ کمونیست انقلابی درپروسه های مختلف مبارزات انقلابی خود را از اشتباه و خطابری ندانسته و اشتباهات خود را در پرتو کمونیسم انقلابی تصحیح کرده می کنند. از جانب دیگر کمونیستهای انقلابی هرگز از انتقاد اصولی و علمی نهراسیده و اگر دچار اشتباهی شوند با شجاعت آن را پذیرفته و اشتباه خود را تصحیح می کنند. این فقط اپورتونیستها و رویزیونیستها از جمله «گروه انقلابی...- سازمان رهائی...» و «سازمان انقلابی»، «ساما» یا «سامان- ادامه دهندگان» و عناصری از «ساو» هستند که در برابر انتقادات اصولی و افشای تسلیمی آنها به سوسیال امپریالیسم «شوروی» و دولت مزدور «خلق» پرچمی ها و تسلیمی آنها به امپریالیستهای امریکائی و "ناتو" از جانب اعضای جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) به وحشت افتاده و بشکل جنون آمیزی متوسل به اتهام زنی و فحاشی شده اند. از آنجاییکه

گروه های اپورتونیستی و رویزیونیستی به علم انقلاب پرولتری باور نداشته و سعی می کنند تا انحرافات خود را الاپوشی کرده و همواره خط اصولی و انقلابی پرولتری (م- ل- م) را مورد حملات اپورتونیستی قرار می دهند. و یگانه سلاح آنها در برابر منتقدین شان دروغ و جعل و اتهام زنی، فحاشی و استعمال کلمات زشت و ناسزاگویی می باشد. اینها نیز از جمله دشمنان خطرناک کمونیسم انقلابی هستند و باید همیشه آنها را افشا کرد.

در پراگراف فوق رهبری «گروه انقلابی...» تظاهرات و متنگهای مردمی گسترده از جانب جریان دموکراتیک نوین را به سخریه گرفته و آنها را «ترکتازی» می خواند. درحالیکه اصطلاح ترکتازی در فرهنگهای مختلف تاراج و غارتگری و ناگاه برسیل غارت تاختن ترکان بر ملل دیگر معنا شده و طبق روایات تاریخی اشاره به شیوه تاراج و غارتگریها و قتل عامهای وحشیانه بوسیله قبایل ترک و قبایل مغول بر رهبری چنگیز و هلاکو و تیمور گورگان مشهور به تیمورلنگ در سرزمینهای مورد تهاجم آنها خصوصاً در سرزمینهای مختلف در قاره آسیا گفته

شده است. رهبری « گروه انقلابی...» در اینجا مبارزات عادلانه و برحق و انقلابی و مترقی سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین علیه رژیم سلطنت بر رهبری ظاهرشاه در رأس نظام فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم « شوروی» را نا بخردانه "ترکتازی" خوانده است.

داکتر فیض در اخیر صفحه (50) و اول صفحه (51) می نویسد: " اول " رهبران" غدارانه کوشیدند بر سر مسایل مورد اختلاف و انتقادات مخالفان با توطئه سکوت سرپوش گذارده و اصلاً زمینه و مجال پرسش راجع به مسایل مطروح مخالفان را از میان بردارند ولی وقتی ملتفت شدند که رفقای زیادی در برابرندهای زندان بی تفاوت نه ایستاده و از سرکنجکاوای انقلابی در پی کسب اطلاعات اند و همچنین نوشته های از مخالفان پخش شده و خلاصه اختلافات بروی میدان افتاده، لازم بود " رهبری" بخاطر لطمه خوردن " مقام " و " حیثیت" خود بشیوه های دیگر متوسل گردد....".

بر خلاف ادعای داکتر فیض ممکن نبوده که جناح انقلابی سازمان جوانان مترقی در رأس آن اکرم یاری و داکتر صادق یاری در برابر باصطلاح پرسشهای مخالفین شان که آنهم به جناحهای اپورتونیستی سازمان تعلق داشتند، سکوت اختیار کرده باشند. داکتر فیض مدعی است که افراد زیادی در برابر «ندهای زندان به کنجکاوای انقلابی» برای کسب اطلاعات پرداختند. در حالیکه افراد انقلابی و مترقی در " س ج م" و جریان دموکراتیک نوین در کنار رهبری جناح انقلابی " س ج م" قرار داشتند و منظور از این «ندا و کنجکاوای»، در واقع همانندا و کنجکاوای جناحهای اپورتونیستی است که توطئه گرانه اتهامات ناروا را علیه رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری مطرح کردند.

در همین صفحه (51) داکتر فیض موضوع "مخالفت مخالفان" را که جناح خودش بخشی از آن ها است، چنین بیان می کند: " به این ترتیب" س- ج- م" باحیل گوناگون توانسته بود رفقا را فریب داده، گمراه شان نگهداشته و در عوض تکبرانه و با تفرعن بنمایشات پرداخته و " اکثریت" خود را برخ کشد. ولی این وضع دیری نپایید " شعله ای" ها و مردم از قضیه خبر شدند. توطئه سکوت و بعد بهیچ شمردن نمی توانست کارگر باشد بخصوص که بسیاری از رفقا در شگفت

بودند که چرا به مخالفان جواب داده نمی شود... آخر مخالفان مسایلی از قبیل وابستگی "رهبر" ما "رهبران" را به دربار و کم از کم چند سال عضویت در جرگه خواجهگان ذات ملوکانه مطرح نموده اند، می توان از آن انکارورزید؟ نه. این حقیقت آفتابی است و انکارش ساده لوحی خواهد بود. همچنین مخالفان مدعی اند که ما سازمان داریم و سازمان چندین ساله، آیا می توان جرئت نموده یکسره به تردید آن برخاست؟ نه. این هم احمقانه است و نمی شود همیشه این دروغ را گفت....".

قبل از پرداخت به این موضوع ابتدا بخشهای از نوشته ای تحت عنوان "به مناسبت چهلمین سالگرد شهادت رفیق اکرم یاری" را نقل می نمایم که در این اواخر از جانب رفقای "مئویست های افغانستان" در ویب سات "پیام آزادی" به نشر رسیده است.

".... رفیق اکرم کی بود؟ رفیق اکرم یاری آخرین و جوانترین پسر عبد الله خان از خوانین جاغوری بود. اودر ولسوالی جاغوری متولد شده و تعلیمات ابتدائی اش را در زادگاهش آغاز و معلوم نیست که بعد از فراغت از صنف ششم به کابل برده شده و یا قبل از آن. زمانیکه جنازه برادر بزرگش (محمد سرور) از امریکا آورده شد (آنها که شایعاتی مبنی بر قتل وی به دستور سردار ولی در بین مردم زبان به زبان می گشت)، در بار آل یحیا به دست و پاچگی افتاد، زیرا رئیس عبد الله خان آدم با نفوذی بود. عبد الله خان یگانه پسر یار محمد خان بود که از پدر املاک وسیعی را به میراث برده و توانائی مالی زیاد داشت. از طرفی هم عبد الله خان از طایفه "آته" - بزرگترین طایفه از جاغوری - می آمد. خان بزرگترین طایفه بودن و توانائی مالی خوب داشتن در محاسبات سیاسی سلاطین ضریب های سیاسی تعیین کننده بحساب می روند. همچنین عبد الله خان خون شریکی و یا ارتباطات و نفوذ گسترده ای در بین خوانین ولسوالیهای قره باغ، گلستان، سراب، ناهور و مالستان در ولایت غزنی داشت. همچنین عبد الله خان با خان های دایزنگی، شهرستان و لعل و سر جنگل در ولایت غور خویشی و دوستی داشت. در محاسبه ارتباطات خونی و خویشاوندی عبد الله خان با هر خان و ملک قدرتمند هزاره بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم پیوند می خورد. او یکی عنکبوتهای

بزرگ شبکه فئودالهای هزاره بود. نارضائی اواز دولت، پیآمد سمه‌گینی می توانست داشته باشد.... متصدیان نظام حاکم می دانستند که چگونه هزاره جات را به بشکه باروت مبدل ساخته و خوانین هزاره را ضامن انفجار آن درست کرده اند.

محمد هاشم خان کرنیل یکی از خوانین روشن بین و دموکرات جاغوری، در ماه عقرب سال 1358 خورشیدی وقتی صحبت بروقایع این زمان آمد، گفت که در این موقع سناتور نادر علی خان (دائی - ماما - رفیق اکرم) که هر روز با شاه دیدار داشت، خیلی عصبانی و وار خطا بود. وی گفت که احوال داخل مردم هزاره ساعت به ساعت به واسطه جاسوسان گزارش داده می شود. ظاهر شاه جریان اوضاع هزاره جات را از سناتور نادر علی خان جویا می شود و اوظاهر شاه را در جریان وخامت اوضاع هزاره جات قرار می دهد. ظاهر شاه از نادر علی خان می خواهد که راه حل مشکل را پیدا کند. نادر علی خان راه حل مشکل را در این می بیند که شاه عبد الله خان را نوازش کرده و از مرحمت شاهانه برخوردارش کند. ظاهر شاه جنرال احمد علی خان، سناتور نادر علی خان و رئیس عبد الله خان را به ارگ دعوت می کند. در همین دعوت صادق علی یاری و اکرم یاری و شیر علی یاری نیز حضور داشتند. بقول زنده یاد هاشم خان کرنیل نادر علی خان صادق علی و اکرم را به شاه معرفی کرده بود. در همین مهمانی ظاهر شاه اکرم را فرزند خویش خوانده و اعلان کرده بود که او یک شهزاده بوده و از تمام حقوق یک شاهزاده برخوردار می باشد. او هر روز پنجشنبه باید به ارگ بیاید و تعلیمات در خوریک شهزاده را فرا گیرد. هاشم خان کرنیل می گفت که ظاهر شاه در مشوره با نادر علی خان اکرم را عنوان شهزادگی داد. و با این کار هم شایعات سرزبانهای مردم را بی اثر ساخت و هم فرزند عبد الله خان را گروگان گرفت و درست مانند پلنگ پنجه هایش را بر شاه‌رگ او گذاشت.

تا زمانی که عبد الله خان زنده بود رفیق اکرم برآستی هم هفته یکبار به ارگ می رفت و در حقیقت حاضری میداد. اوصنف نهم بود که پدرش وفات کرد و دیگر کسی نبود که مجبورش کند به ارگ برود. با مرگ عبد الله خان دربار از جانب هزاره ها بدلیل مرگ سرور خان کدام خطری را احساس نمی

کرد. این زمانی بود که رفیق اکرم یاری کم کم ایده های انقلابی پیدا کرده و بر سردوراهی انتخاب قرار گرفته بود. شهزادگی و امتیازات ارگ یا طبقه کارگر و مبارزه در راه رهایی خلق از ستم و استثمار؟ اکرم شهید شهزاده بودن را پشت پا زده و دومی را از جان و دل پذیرفت. او هنوز صنف یازدهم را تمام نکرده بود که مطالعه کاپیتال اثر کارل مارکس را به زبان انگلیسی به اتمام رسانید. خودش می گفت تا صنف سوم دانشگاه خیلی زیاد مطالعه کردم. یکی از رفقای مائویست که از نزدیک این رفیق گرامی را می شناخته می گوید که در ماه میزان سال 1357 شمسی از او پرسیده که در این پروسه از مطالعاتش چه چیزی را مشکل یافته بود؟ اکرم یاری پاسخ داد که "کاپیتال مشکل بود".

رفیق اکرم از پدرش زمین و جایداد زیادی را به ارث برده بود. آنچه در کابل به او میراث رسیده بود فروخته و مصارف سازمان و نشر شعله جاوید کرده بود. در منطقه خیرخانه در کابل یک حویلی سه اتاقه را کرایه و در آن زندگی می کرد. او زندگی ساده ای داشت. اکرم یاری در "شرکت بیمه افغان" کار می کرد. او در سال 1353 از کارش استعفا کرده و به جاغوری رفت. او بعد از تقسیم زمین و املاکش بین دهقانان، زندگی در اتاقهای با شکوه قلعه پدرش را رها کرده و در سال 1355 در گوشه ای از قلعه یک خانه دو اتاقه با سنگ و گل تعمیر کرده و در آن زندگی می کرد. زندگی او در سطح یک دهقان کمزمین بود، زیرا دیگر مالک زمینهای میراثی پدرش نبود. او همان قدر زمین داشت که می توانست اعاشه اش کند. در سال 1355 با دختر یک دهقان بیزمین جاغوری ازدواج کرد که حاصل آن یک دختر است.... رفیق اکرم یک دانشمند انقلابی و شجاع و عاشق رهایی طبقه کارگر و خلق بود و از صمیم قلب عاشق خلق و رهایی آنها از ستم و استثمار بود.... او از همه اولتر منافع خصوصی اش را فدای منافع طبقه و انقلاب کرده بود. او سخنگوی با تأمل و متفکر ژرف اندیش بود.... رفیق اکرم یاری در وجود طبقه اش زندگی می کند. اکرم یاری با ایجاد "سازمان جوانان مترقی" و راه اندازی "جریان دموکراتیک نوین افغانستان (شعله جاوید)"، جنبش انقلابی خلق افغانستان را ماهیتاً تکامل کیفی بخشید....".

داکتر فیض ادعا می کند که رهبری "س-ج-م" (البته منظوری بخصوص اکرم یاری و داکتر صادق یاری است) با حیل گوناگون رفقا را فریب داده و گمراه کرده است. در اینجا قبل از همه این سؤال مطرح می شود که چگونه ممکن است روشنفکرانی که خود را کمونیست مینامیدند و قبل از تشکیل سازمان جوانان مترقی در سطح جامعه به اشکال مختلف مشغول مبارزه مترقی علیه طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بودند، در وقت تشکیل "س ج م" منحیث یک سازمان انقلابی پرولتری (م-ل-ا) راجع به خاستگاه طبقاتی و تعلق فAMILI و گذشته ایدئولوژیک و سیاسی همسنگران شان از جمله اکرم یاری و داکتر صادق یاری هیچگونه اطلاعی نداشته اند که بعد از حدود پنج سال از عمر سازمان جوانان مترقی و حدود سه سال از عمر جریان دموکراتیک نوین این موضوع توسط اعضای "س ج م" و "ج د ن" در درون زندان مطرح می شود! داکتر فیض این مسئله را طوری مطرح کرده است که گویا شعله ای ها و مردم ناگهان از این موضوع اطلاع حاصل کرده اند! آیا ممکن است که اکرم یاری و داکتر صادق یاری با همان سطح علمی و آگاهی انقلابی نسبتاً بالا که داشتند و در کارزار مبارزه انقلابی پا گذاشته بودند تا این سطح با اصطلاح عاقبت نه اندیش و ساده انگار بودند که درباره تعلق طبقاتی شان وهم اینکه اکرم منحیث یک کودک یا نوجوان توسط پدرش بخاطر مصالح طبقاتی اش برای چند سال به چه "شرایط و سرنوشتی" قرار داده شده بوده، مخفیکاری کنند؟! آیا آنها منحیث کمونیستهای انقلابی نمی دانستند که مخفی نگهداشتن این مسئله در آینده چه هزینه ای سیاسی را برای آنها در قبال خواهد داشت؟! همچنین ممکن نبوده که به لحاظ رعایت اصول تشکیلاتی و معیارهای عضویت در یک سازمان انقلابی پرولتری، رفیق اکرم یاری و داکتر صادق یاری در جریان مبارزه انقلابی و تشکیل "س ج م" و برپائی "ج د ن"، مسئله تعلق طبقاتی شان و هم چگونگی جریان ارتباط اکرم یاری با دربار سلطنت را با همزمان و رفقای سازمانی شان در میان نگذاشته باشند. و برخلاف ادعای داکتر فیض و یارانش روشنفکرانی که سازمان جوانان مترقی را تشکیل دادند، بدون شک از این موضوع اطلاع داشته اند. زیرا اکرم یاری طی چند سال (3-4 سال) درلیسه حبیبیه درس خواند و آنها درشرایطی که از امتیازات یک شهزاده برخوردار بود و بعد چهار سال فاکولته خواند. آیا ممکن

است که طی این مدت هیچکس از همصافی‌ها و مدیر و معلمین لیسه حبیبیه و عده ای از استادان فاکولته و همصنفیها از موقعیت طبقاتی و مسئله " فرزند خواندگی" اکرم توسط ظاهرشاه برای چند سال بی اطلاع بوده باشند؟! و طبق ادعای داکتر فیض تا که این موضوع فقط در درون زندان توسط زندانیان مربوط " س ج م" و "ج د ن" از جمله انجینر عثمان «کشف» گردید!.

داکتر فیض به این مطلب اذعان می کند که جناح اکرم یاری در " س ج م" اکثریت است؛ البته جناح انقلابی س ج م شاید به لحاظ کمیت اکثریت نبوده باشد؛ لیکن به لحاظ اصولیت انقلابی، خط مسلط بر سازمان را تشکیل می داد. داکتر فیض توطئه گرانه مبارزات " س ج م" و "ج د ن" که بشکل تظاهراتها و اعتصابها صورت می گرفت را «نمایشات» می خواند. و این هم مورد دیگری از یارو ها و لاطایلات اپورتونیستی داکتر فیض و یاران اومی باشد. داکتر فیض مسئله اصلی مخالفان را که «وابستگی اکرم یاری و داکتر صادق یاری به دربار سلطنت و عضویت چند سال اکرم یاری در جرگه خواجگان ذات ملوکانه» نام نهاده اند، مطرح می کند. لیکن این موضوع بشکل توطئه گرانه و ردیالانه طوری مطرح شده است که گویا اکرم یاری و داکتر صادق یاری وابستگی به دربار سلطنت را حفظ کرده بوده اند! در حالیکه قرار معلوم آنها با فراگیری علم انقلاب پرولتری (م- ل- م) و گسست از تعلق طبقاتی شان و با تشکیل اولین سازمان انقلابی پرولتری در کشور مواضع انقلابی خود را اعلام کرده و در صف توده های خلق قرار گرفته و نظراً و عملاً برای نجات خلق و میهن علیه طبقات حاکم ارجاعی فنودال و کمپرادور در رأس آنها دربار سلطنت ظاهرشاه و علیه حامیان بین المللی آنها امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم «شوروی» مبارزه می کردند و تا زمانیکه توسط سوسیال فاشیستهای روسی و رژیم فاشیست و جنایتکار « خلقی» پرچمی ها اعدام شدند، به این موضع انقلابی شان استوار باقی ماندند.

در اخیر صفحه (51) و اول صفحه (52) چنین میخوانیم: "...در مبارزه علیه مخالفان برای " رهبران" لازم بود وابستگی به دربار و سازمان " زیر" زده شود. بناً " رهبری" تصمیم گرفت مخالفان را در وجود یک مشی انحرافی بباد حمله

گیرد تا از یکطرف از طرح مسایلی که جزء "اسرار" رسواسازنده بود طفره روند و از جانب دیگر به اصطلاح مبارزه ای خود را "اصولی" جازند. اینجاست که آوانتوریسم را به خدمت طلبیده و جهت بی اعتبار ساختن مخالفان به این عنوان که آوانتوریست هستند از هیچ کوشش فروگذار نکردند. دیگر طبق فرمان "رهبری" حملات افسارگسیخته ای علیه آوانتوریستها، دشمنانی که هرگز بصورت جدی وجود نداشتند آغازیدن گرفت. حتی "رهبری" اپورتونیست- آوانتوریست ساختگیش را "دشمن عمده" اعلام و مبارزه ای برضد آن را رسالت بزرگ! هر "شعله ای" خواند..... واقعیت این بود که درنوشته های مخالفان (با آنکه از نظر ماحوی مطالب نادرست و قابل بحثی می باشد) اثری از اندیشه های ماجراجویانه وجود نداشت.... رفقای مخالفان مبارزات خویش را علیه "رهبری" در بخش ایدئولوژیک و سیاسی فروگذارده و بمسایل فردی و تشکیلاتی تقدم قایل شدند. مثی ایدئولوژیک و سیاسی "س-ج-م" هیچ وقت برای شان مطرح نبوده و حملات روی اشخاص معین با نام "والاحضرت" و "درباریان" و غیره تمرکز یافته بود.....".

داکتر فیض در این پراگراف باناقص خواندن شیوه برخورد رفقای (سایر جناحهای اپورتونیستی) علیه جناح انقلابی س ج م خاصاً اکرم یاری و داکتر صادق یاری، در کنار آنها قرار گرفته و از طرح توطئه و حملات اپورتونیستی آنها بدفاع برخاسته است. او مدعی شده است که اتهام اپورتونیست- آوانتوریست از جانب اکرم یاری و داکتر صادق یاری به "گروه پس منظر" برهبری انجینر عثمان که در رهبری جریان دموکراتیک نوین سهم داشت، «ساختگی بوده» و «اصلاً چنین اندیشه های ماجراجویانه در این گروه وجود نداشت». داکتر فیض همچنین مخالفین (رفقای) را با اصطلاح مورد «ملامت» قرار داده می گوید که: "هیچ وقت مثی ایدئولوژیک و سیاسی س-ج-م برای شان مطرح نبوده و حملات شان روی اشخاص معین بانام "والاحضرت" و "درباریان" متمرکز بوده است". در اینجا بوضوح ملاحظه می شود که داکتر فیض خاصتاً در مسئله طرح توطئه «والاحضرت و درباری» خواندن رفیق اکرم یاری و داکتر صادق یاری با مخالفین (رفقای) هموائی و موافقت کامل دارد. اگرچه سازمان جوانان مترقی برهبری اکرم یاری نیز دارای اشتباهات بود؛ لیکن جناح های اپورتونیستی

مختلف درون سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین نظریه انحرافات اپورتونیستی شان؛ مسلماً که زیرسوال بردن مشی ایدئولوژیک-سیاسی "س ج م" که بر مبنای مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون استوار بود برای شان مشکل و رسواکننده بود. در همه سازمانها و احزاب واقعاً انقلابی پرولتری قماشهای مختلف اپورتونیستی و رویزیونیستی در برابر اعضای اصولی و انقلابی، فقط یک طریق رومی شناسند و یا اینکه یک امکان برای آنها وجود دارد و آن توسل به دروغ پردازی، جعلکاری، اتهام زنی، توطئه گری و فحاشی می باشد. این قماش عناصر اپورتونیست و رویزیونیست بادیگر دشمنان طبقاتی خلق و سایر ضدانقلابیون داخلی و حتی با سازمانهای استخباراتی قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی خارجی همدست شده و علیه کمونیستهای انقلابی و تخریب سازمان انقلابی پرولتری و جریان انقلاب خلق قرار می گیرند. اینک در برابر ادعای بی بنیاد داکتر فیض و یارانش این مختصر را درباره "گروه پس منظر تاریخی" ارائه می نمایم.

گروه "پس منظر" تحت رهبری انجینر عثمان یکی از جمله چهار محفلی بود که در رهبری "جریان دموکراتیک نوین" و انتشار جریده "شعله جاوید" سهم داشت. انجینر عثمان عضویت سازمان جوانان مترقی را نداشت. نوشته ای زیر عنوان "پس منظر تاریخی" که در سال (1349) خورشیدی منتشر گردید، موضعگیری این گروه را عمدتاً علیه دوتن از رهبران سازمان جوانان مترقی (رفیق فقید اکرم یاری و رفیق فقید داکتر صادق یاری) مشخص نمود. انجینر عثمان ناشیانه و توطئه گرانه اتهام «درباری بودن» را به آنها وارد می کرد. نظرات و مواضع انحرافی این گروه درباره تحلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان، تحلیل طبقاتی جامعه، ماهیت و موقعیت تضادهای جامعه، شیوه ها و اشکال مبارزه طبقاتی در شرایط خاص افغانستان، موضوع تشکیل سازمان سیاسی انقلابی، چگونگی آغاز مبارزه مسلحانه و موضوع نفی مسئله رهبری این مبارزه توسط حزب انقلابی پرولتری؛ اینها و مسایل دیگر بیانگر مواضع ایدئولوژیک-سیاسی انحرافی این گروه بود. "گروه پس منظر" به ایجاد سازمان انقلابی قبل از آغاز جنگ خلق علیه نظام حاکم و امپریالیسم حامی آن مخالف بود و برای رسیدن به هدفش، ایجاد "کانونهای چریکی" را مطرح می کرد. این گروه به

حافظ مواضع ایدئولوژیک-سیاسی یک گروه خرده بورژوازی «انقلابی» بود و در جنبش انقلابی پرولتری و جنبش چپ افغانستان منحيث یک گروه اوانتوريستی شناخته می شد. این گروه در سال (1354) خورشیدی به دوبرخ تقسیم گردید؛ یک بخش آن تحت رهبری فقید مجید "کلکانی" قرار گرفت و بخش دیگر تحت رهبری عزیز "طغیان". محفل عزیز طغیان در سال 1357 با گروه مجید کلکانی متحد شده و در تشکیل " سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما)" سهم گرفت. (نقل از صفحه 53 کتاب " خیانت های رویونیسم و اپورتونیسم به جنبش کمونیستی افغانستان" - وبسایت "پیام آزادی").

در پراگراف دوم صفحه (52) این سند چنین می خوانیم: " ما برآنیم که جهت شناخت کمبودها، نقایص و انحراف مشی طرف مقابل باید ریشه های ایدئولوژیک و سیاسی آن را بیرون کشید تا برای خلق نیز آگاهی بخش و درسهای آموزنده باشد. اختلافات سازمانی و فردی انعکاسی از اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی است، برای مایانیت اشخاص بخلق، انقلاب و اندیشه مائوتسه دون در تعیین شخصیت آنها مهم و اساسی است نه فقط " والاحضرت" بودن و وابستگی به دربار و کثافات نظیر آن".

اپورتونیستها همواره جهت اغوای توده های خلق و روشنفکران نا آگاه ، مزورانه تئوریه و احکام مارکسیسم- لنینیسم را بعاریت گرفته و از شیوه و رویکرد کمونیستهای انقلابی به مسایل سوء استفاده می کنند. به جملات فوق توجه کنید. داکتر فیض که در رهبری یکی از جناحهای اپورتونیستی سازمان جوانان مترقی قرار داشت، در اینجا هیچ مطلبی که بتواند «انحرافات» ایدئولوژیک و سیاسی اکرم یاری و داکتر صادق یاری را ثابت نماید، مطرح نمی کند ؛ ولی طوری وانمود می سازد که گویا خودش باورمند به اندیشه مائوتسه دون بوده و پایبند اصول م- ل - ا می باشد! این مصداق این اصل است که " اپورتونیسم همیشه بمعنی انکار مستقیم تئوری مارکسیستی و یا احکام و نتایجی از آن نیست...؛ بلکه از آن منحيث یک ترفند و شایادی در فریب توده های خلق و روشنفکران نا آگاه استفاده می کند. داکتر فیض در اینجا با دیگر جناحهای انحرافی همصدا شده

و برچسب توطئه گرانه «والاحضرت» و «وابستگی به دربار» رابه اکرم یاری وداکترصادق یاری علم می کند.

درهمین صفحه (52) چنین می خوانیم: "رفقا درمورد گذشته ای جریان یعنی درواقع گذشته ای خودشان (وحدتهای شان، انتشار "شعله جاوید"، فعالیتهای عملی، حوادث جنگلک و 25 جوزا و غیره) حرفی نمی زنند. ازدیدما کل جریان شعله جاوید با "رهبری" ویکایک فعالیتهایش ازابتدا این روزهای ورشکستگی آن باید مورد ارزیابی، انتقاد وطرده قرارگیرد. هرگونه ملاحظه ای دراستثناکردن مرحله ای ومسایل مربوط به آن مردود وعمل غیرصادقانه است. شیوه ای برخورد رفقای مخالف ورفقای جریان که اکثریت شان با روحیه ای پرشوربه انقلاب می اندیشیدند، درست نبوده آنها همگی را وابسته به "س-ج-م" فکرکرده وباهمان چوبیکه "رهبری" را میزدندبرسرهمه رفقای کوبیدند. رفقای مخالف دربرخورد باجریان دید وحدت نداشته بلکه شیوه ای سکتاریستی وتوجه بمنافع گروهی را برگزیدند. بناءً همه ای این لغزشها منتج به آن گشت که انشعاب به امرخوب وثمربخش بدل نشده ورفقای مخالف نتوانند درجریان یک مبارزه ای ایدئولوژیک وسیاسی سازنده، درفش م-ل - ا را با صلابت برافرازند.... البته ما حاضریم روی اختلافات با این رفقا با احترام به اصل انتقاد، وحدت وانتقاد ازخود دررفع آنها کوشیده وبه مواضع درست وانقلابی دست یابیم".

داکترفیض که درطرح توطئه «والاحضرت خواندن» و «درباری خواندن» اکرم یاری وداکترصادق یاری با دیگرجناحهای اپورتونیستی درون "س ج م" و "ج د ن" متحد بود ولی دراینجا سعی می کند تا باصطلاح «انتقاد» ازرفقاییش طوری وانمودسازد که گویا تنها اوویارانش درسازمان جوانان مترقی درموضع «اصولی وانقلابی» قرارداشتند. اوجناح انقلابی سازمان جوانان مترقی را «اپورتونیستی» خوانده ودراتحاد با دیگرجناح های اپورتونیستی درون "س ج م" و "ج د ن"، اکرم یاری وداکترصادق یاری راهدف حملات اپورتونیستی وخصمانه قرار داده است. دراینجا بوضوح آشکاراست که این جناح های اپورتونیستی خایانه سعی داشتند تا جناح انقلابی "س ج م" تحت رهبری اکرم یاری رابقول خود شان «طرده» کنند؛ آنهم بایگانه شیوه ای که بزعم شان

مقدور می دانستند، یعنی طرح توطئه از طریق برچسب «والاحضرت» و «درباری» به آنها موضوعی که هیچ حقیقتی را دربر نداشت. اینکه در اینجا داکتر فیض از «مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی» حرف می زند، در ماهیت همان طرح توطئه اپورتونیستی و ضدانقلابی او و دیگر جناحهای اپورتونیستی علیه جناح انقلابی "س ج م" بود و درفش آنها نیز همان درفش سیاه و مندرس اپورتونیسم آنها بود که در مقابل درفش سرخ جناح انقلابی سازمان جوانان مترقی بلند کرده بودند. و جریان عمل نشان داد که طی چهارونیم دهه اخیر همه این جناح های اپورتونیستی درون "س ج م" و "ج د ن" به اشکال مختلف درلجنزار اپورتونیسم و رویزیونیسم و پرتگاه تسلیم طلبی به امپریالیسم و ارتجاع فئودال کمپرادوری دست و پا زده و می زنند. از آنجاییکه همه اشکال اپورتونیسم و انواع رویزیونیسم به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی و خصلت طبقاتی یکی هستند، داکتر فیض بادیگرجناح های اپورتونیستی به احترام برخورد کرده و با آنها اعلام وحدت می کند. آشکار است که به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی و خصلت طبقاتی و استراتژی و اهداف، وحدت بین گروه های اپورتونیستی و رویزیونیستی بسهولت امکان پذیر می باشد. همچنان که وحدت بین آنها در حمله به جناح انقلابی سازمان جوانان مترقی بسهولت صورت گرفت. دیده شد که این حرکت ضدانقلابی در درون س ج م و ج د ن اتفاق افتاد و تقریباً همه جناح های اپورتونیستی علیه جناح انقلابی صف بندی کرده و در غیاب رفیق اکرم یاری، اولین سازمان انقلابی پرولتری (م-ل-ا) که او بنیان نهاد و جنبش توده ای گسترده تحت رهبری "س ج م" را به انحلال و فروپاشی کشاندند؛ ولی داکتر فیض بیشرمانه و خاینانه آن را «ورشکستگی» سازمان جوانان مترقی و رهبران می خواند! درحالیکه این یکی از بزرگترین خیانتهای این اپورتونیستها به جنبش کمونیستی (م-ل-م) و مبارزات انقلابی خلق افغانستان بود. همچنین داکتر فیض از این صحبت دارد که اکثریت روشنفکران فعال در جریان دموکراتیک نوین با روحیه پرشور به انقلاب می اندیشیدند؛ شکی نیست که بخش بزرگی از روشنفکران فعال در جریان دموکراتیک نوین دارای روحیه و احساس انقلابی بودند (البته نه خود داکتر فیض و یارانش و نه دیگر جناح های اپورتونیستی که ذره ای احساس و اندیشه انقلابی واقعی نداشتند) و این امر طی چهارونیم دهه اخیر بار بار به ثبوت رسیده است.

همچنین باید تذکر داد که "تنها" برخورداری روشنفکران فعال در جریان دموکراتیک نوین از روحیه و احساس انقلابی، یکی از معضلات بزرگ برای "س ج م" و "ج د ن" بوجود آورد. زیرا رهبری "س ج م" در تربیت ایدئولوژیک-سیاسی آن کتله بزرگ روشنفکران که دارای احساس انقلابی بوده و عطش زیادی به فراگیری تئوریه‌ها و احکام علم انقلاب پرولتری (م-ل-م) داشتند، توجه لازم نکرد. و دیده شد که این نقیصه و خالیگاه زمینه‌ای شد برای جناح‌های اپورتونیستی درون "س ج م" و "ج د ن" منجمله جناح داکتر فیض که در غیاب رفیق اکرم یاری توانست با تخریب "س ج م" و متلاشی کردن "ج د ن" و با ترفندهای اپورتونیستی و رویزیونیستی تعداد زیادی از این سنخ روشنفکران را با خود همراه کرده و آنها را در پرتگاه اپورتونیسم و رویزیونیسم «سه جهانی» بکشاند. تجربه جنبش کمونیستی (م-ل-م) افغانستان در بیش از نیم قرن اخیر و تجارب جنبش کمونیستی بین‌المللی در کشورهای مختلف جهان طی بیش از یک قرن به ثبوت رسیده است که احساس انقلابی روشنفکران به تنهایی نمی‌تواند در امر پیشرفت مبارزه انقلابی پرولتری و رهبری توده‌های خلق متمرک و کارساز واقع شود. پیروزی انقلاب پرولتری به کمونیست‌های واقعاً آگاه و انقلابی و فداکار و صادق و ادامه‌کار ضرورت دارد تا با سلاح علم انقلاب پرولتری (م-ل-م)، مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی انقلابی علیه انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم و تسلیم‌طلبی را به پیش برده و بابت‌بلیغ و ترویج اندیشه‌های انقلابی پرولتری در بین طبقه کارگر و سایر طبقات خلق زحمتکش و روشنفکران مترقی مردمی، آنها را برای مبارزه در جهت سرنگونی حاکمیت طبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادور و قطع سلطه امپریالیست‌های حامی آنها برای پیروزی انقلاب پرولتری آماده سازند.

فصل هشتم

داکتر فیض در صفحه (53) این سند اپورتونیستی باز هم رهبری "س ج م" را مورد حمله قرار داده و چنین مینویسد: "در سال 1351 یاد بود" سوم عقرب" در هرات و به هدایت "رهبری" از طرف "شعله ای" های آن ولایت که گویا از مدتی قبل با "رهبری" اختلافات پیدا کرده بودند (1) بشکل مظاهره برگزار گردید. در جریان تصادم "شعله ای" ها با افراد دارودسته رویونیستی «خلق» شخص وابسته به این دارودسته بقتل رسید. "رهبری" که مترصد چنین فرصتهای بود، آنطور که **خاسته** (خواستار) تصحیح بین قوسین از من است) اپورتونیستهاست باشتاب زدگی به ترتیب متننگ و متعاقباً انتشار مقاله ای "انقلابی گری خرده بورژوائی را بدور افکنیم" اقدام کرد تا:

1- مسئولیت حادثه ای را یکی و تمام بردوش مخالفان انداخته و خود را بکلی منزله و جدا از آنها نشان دهد و 2- بتواند به این وسیله حملات و اتهامات بی پایه اش را علیه مخالفان توجیه کند. "رهبری" کسی را نمی تواند فریب دهد. بر همگان معلوم است که "شعله ای" های هرات بر اساس همان خط مشی "س- ج- م" حرکت داشتند. همان خط مشی منحرفی که ضربات جدی بر جنبش انقلابی کشور وارد آورده و حادثه ای هرات هم محصول از آن است. تلاش "رهبری" در خط کشیدن میان خود و "شعله ای" های هرات و خود را میرا دانستن از آنچه به آنها نسبت میدهد، جار و جنجال مسخره ای بیش نیست.

(1) باید گفت که ما از چگونگی این اختلافات دقیقاً خبر نداشتیم و هیچ سندی دایر بر مبارزه ای آنها علیه "رهبری" از یک موضع ضد اپورتونیستی در دست نیست. طبیعی است که با قبول و تعقیب مشی "س- ج- م" آنها ادعای مخالفت با "رهبری" اهمیتی نمی تواند داشته باشد.

ملاحظه می شود که داکتر فیض عمل ماجراجویانه "شعله ای" های ولایت هرات را نادیده گرفته و رهبری "س ج م" را که با انتشار "مقاله ای" آنها را شدیداً انتقاد کرده

است، مورد سرزنش قرار داده و آن را «فرصت طلبانه» میخواند. و از جهت دیگر استدلال میکند: درحالیکه مظاهره به مناسبت یادبود از "سوم عقرب" به هدایت رهبری برگزار شده بود؛ چرا رهبری "س ج م" مسئولیت حادثه را تنها بدوش مخالفان انداخته و بین خود و آن بخش از "شعله ای های" هرات که مرتکب چنین عملی شده بودند، خط کشی کرده است؟ و کودکانه تر اینکه این ماجراجویی شعله ای های هرات را "ناشی از خط مشی س-ج-م می داند". این گونه استدلال‌ها تهاجر دباختگی که سفاهت رهبری «گروه انقلابی...» را بنمایش میگذارد. درحالیکه خط ایدئولوژیک-سیاسی "س ج م" مشخص بوده و خط مشیها و تاکتیکهای مبارزاتی اش بر مبنای آن صورت می‌گرفت. و خط کشی رهبری "س ج م" با چنین عملی که بنام "س ج م" و "جریان دموکراتیک نوین" انجام شده بود، درست و اصولی است. و برخلاف موضع اصولی رهبری "س ج م" در برابر این انحراف ماجراجویانه؛ دکتر فیض و یارانش با وقاحت تمام عاملین آن را «مامورین معزور و بی اختیار» دانسته اند.

در همین صفحه (53) می خوانیم: "اکنون بهتر است به مقاله ای "انقلابیگری...." برگردیم که در خدمت به آن منظورهای یادشده ای "رهبران" برشته تحریر در آمده است و سندی از نقاط نظر اپورتونیستی آنان در برخورد به مخالفان و چند مسئله ای معین دیگری باشد. در این مقاله که نمونه جالبی از یک مقاله ای پرازکلی بافی و ضدونقیض گوئی است گفته می شود: "همین اکنون گیاهان سمی اندیشه های تروریستی، آوانتوریستی و آوانگاردیستی از حواشی جریان شعله جاوید در حال جوانه زدن است که باید به پیکار آنها شتافت". آیا واقعیت همین است؟ آیا واقعاً این نوع "گیاهان سمی در جنبش کشور ما در حال جوانه زدن" است؟ بنظر ما، انقلابیون جهت پاکیزه نگهداشتن جنبش از روندهای غلط و وظیفه دارند با مسئولیت کامل و بطور بسیار دقیق به آن برخورد نمایند. باید به تشخیص انحراف عمده در جنبش پرداخته و لبه ای تیز مبارزه را متوجه آن سازند، نه اینکه مبارزه بر ضد خط عمده ای منحرف را تحت شعاع مبارزه علیه مشی یا مشی های منحرف غیر عمده و درجه دوم قرار داده و درباره ای آن پرگوئی کرد. مثلاً در جنبش کارگری ما رویزیونیسم و اضحاً در وجود باندهای ضد کمونیستی "پرچم" و "خلق" عمده ترین انحراف ضد انقلابی را می سازد که بدون مبارزه ای قاطع

مارکسیست- لنینیست ها با آن، مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم بیهوده خواهد بود."

- داکتر فیض متن کامل مقاله ای تحت عنوان " انقلابیگری خرده بورژوائی را بدور افکنیم" که از جانب رهبری " س ج م" دربرخورد به عمل ماجراجویانه " شعله ای" های هرات منتشر شده بود، نشر نکرده و از همان دیدگاه اپورتونیستی و هم از خصومتی که نسبت به رهبری " س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری و داکتر صادق یاری دارد آن را مقاله ای « **پراز کلی بافی و ضد و نقیض گوئی**» خوانده و به ذکر عبارت "همین اکنون گیاهان سمی اندیشه های اپورتونیستی، آوانتوریستی و آوانگار دیستی ..." اکتفا کرده و واقعیت آن را زیر سؤال برده است. بعبارت دیگر بزم رهبری «گروه انقلابی...» این عمل " شعله ای" های ولایت هرات اولاً «ماجراجوئی نبوده» و ثانیاً «حایز چنان اهمیتی نبوده» که رهبری " س ج م" به آن قایل شده و درباره ای آن مقاله نوشته است. همچنین داکتر فیض این اقدام ماجراجویانه را انحراف عمده در جنبش ندانسته و انتقاد رهبری " س ج م" از آن را «پرگوئی» ارزیابی کرده و عمده ترین انحراف ضدانقلابی در کشور راتنها رویزونیسم "مدرن" (خروشچی) می داند. این درست است که در آن زمان رویزونیسم "مدرن" عمده ترین جریان ضدانقلابی بود که رویزونیستهای «خلق» پرچمی و «گروه کار» (بعداً «سازا») مروج و مبلغ آن در افغانستان بودند و در ابتدا توانستند بخشهای از «روشنفکران» عقب مانده سیاسی از طبقات خلق را نیز گمراه کرده و در این منجلا بکشاند که بالاخره با انجام کودتای ننگین " 7 ثور سال 1357 " خورشیدی و بقدرت رسیدن از این طریق و ارتکاب جنایات سهمگین علیه خلق و وطن فروشی و مزدوری به سوسیال امپریالیسم « شوروی» داغ ننگ این جنایات هولناک را تا ابد در جبین دارند. درحالیکه خلاف این نظر داکتر فیض مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی علیه انحراف همه انواع رویزونیسم و اشکال اپورتونیسم عمده است. بعلاوه هر ساعت و هر روز ایده ها و افکار انحرافی اپورتونیستی و رویزونیستی در درون تشکل کمونیستی و در سطح جنبش کمونیستی کشور و در جنبش کمونیستی بین المللی به اشکال و الوان مختلف سربلندی کنند که باید علیه آنها بصورت جدی مبارزه کرده و ماهیت ضدانقلابی

آنها را برای توده های خلق افشانمود. همچنین خلاف این ادعای داکتر فیض، "س ج م" تحت رهبری رفیق اکرم یاری یگانه سازمان انقلابی پرولتری بود که مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی را بر مبنای "م-ل-ا" تقریباً بصورت گسترده در افشای ماهیت ضدانقلابی رویزیونیسم "مدرن" (خروش چفی) و علمبرداران آن باندهای «خلق» پرچمی، «گروه کار» به پیش برد. و قرار معلوم "س ج م" با خطوط انحرافی اپورتونیستی مختلف در درون سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین نیز مواجه بود که باید مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی جدی را علیه آنها به پیش میبرد و یکی از موارد آن همین عمل ماجراجویانه "شعله ای" های هرات بود که رهبری "س ج م" به آن پرداخت.

در صفحه (54) این "سند" می خوانیم: "همین طور مثلاً در برخی از کشورها و بخصوص شماری از کشورهای امریکای لاتین به اشکال مختلف آوانتوریسم خط انحرافی جدی بشمار می رود که مارکسیست-لنینیست های آن کشورها نیز خود را موظف به مبارزه ای قاطع با آن می دانند. ولی آقایان شما به چه اساس از "جوانه زدن گیا هان سمی" حرف زده و همه را به اصطلاح "به پیکار شتافتن علیه آن جوانه ها" دعوت می کنید؟ چه نمونه های تئوریک و عملی آن را می توانید نشان دهید؟ مسلماً از حادثه ای هرات که مقاله ای "انقلابیگری...." را پیرامونش نوشته اید به عنوان یک مثال خیلی برجسته نام خواهید برد. لیکن قتل تصادفی یک رویزیونیست را به عده ای مخالفان نسبت دادن، آن را آوانتوریسم خواندن و بعد همه را به مبارزه علیه به اصطلاح آوانتوریستها طلبیدن، مبین سفاهت و درک واقعاً کودکانه ای شما از آوانتوریسم و آوانتوریستهاست. اگر حادثه ای هرات را بمثابه یکی از علایم آوانتوریسم بپذیریم آنگاه زدوخوردهای متعدد شعله ای ها با پلیس، رویزیونیستها و اخوانیها (که به شما دت بی ثمر رفیق سیدال انجامید)، حادثه ای 25 جوزا و غیره چه می شود؟ پس همه ای اینها آوانتوریسم است و جریان شعله جاوید از ابتدا جریان آوانتوریستی بوده؟..."

داکتر فیض معتقد است که آوانتوریسم در برخی از کشورها منجمله در امریکای لاتین "خط انحرافی جدی" محسوب می شود و رهبری "س ج م" را مورد سؤال قرار داده و از رهبری می خواهد که "نمونه های تئوریک و عملی آوانتوریسم

د افغانستان " را نشان دهد. گویا داکتر فیض و یارانش وجود انحراف آوانتوریستی د افغانستان و از جمله در جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) رانپذیرفته و موضوع و برخورد رهبری " س ج م " در برابرین عمل ماجراجویانه شعله ای های هرات را، به سخریه گرفته است. دیده می شود که « مرحوم » داکتر فیض آوانتوریسم و زمینه های فکری و سیاسی آن راندانسته و بهمین سبب حادثه هرات که در جریان تظاهرات شعله ای هادر روزبرگزاری یاد بود از " سوم عقرب " که در جریان برخورد های فیزیکی شعله ای ها با اعضا و هواداران جناح « خلق » از حزب رویزیونیست « دموکراتیک خلق » بوقوع پیوسته و منجر به قتل یکی از اعضای آن شد را یک عمل آوانتوریستی نپذیرفته و چنین می نویسد: " اگر حادثه هرات را بمثابة یکی از علایم آوانتوریسم بپذیریم! »؛ در حالیکه حادثه هرات یک اقدام آوانتریستی بود که اگر قتل آن فرد « خلقی » خواسته و یا خواسته و افعات توسط شعله ای های هرات صورت گرفته باشد، مسئولیت اش بدوش آنهاست. آوانتوریسم به لحاظ لغوی ماجراجویی، تمایل به اخذ تصمیم ناگهانی و بدون اندیشه معنامی دهد. و به لحاظ سیاسی عمدتاً « روشنفکران » دارای تفکر و اندیشه خرده بورژوائی در جریان مبارزه سیاسی و یامبارزه نظامی به اقدامات ماجراجویانه متوسل می شوند. متأسفانه که در جریان دموکراتیک نوین در ولایات مختلف کشور از جمله در ولایت هرات در کناره ها و صد ها تن از روشنفکران انقلابی و مترقی و آزادی خواه تعدادی از قماش « مکتب خوان و فاکولته خوان » با تفکر خرده بورژوائی و روحیه لومپنیزم وجود داشتند که برخی از آنها در جریان تظاهرات ها با خود " خردم، پنجه بوکس و غیره و سایل ... " حمل می کردند. حمل این گونه و سایل توسط این قماش عناصر در جریان تظاهرات های شعله ایها خاصاً در ولایت هرات برای چی بود؟ اینکه اینها " و سایل دفاعی " بودند و یا " تهاجمی "، باید حاملین این و سایل پاسخ بدهند. همین عناصر عضو گروه های اپورتونیستی و رویزیونیستی از جمله « سازمان رهائی افغانستان »، « سازمان انقلابی افغانستان »، « ساما- ادامه دهندگان » و عناصری از « ساوو » که طی چند سال اخیر خصومت علنی خود را با " مائوئیسم " اعلام کرده و علیه فعالین جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) کشور توطئه کرده و فحاشی می کنند، از همین جمله عناصر هستند.

داکتر فیض جهت توجیه نظر و موضع انحرافی اش در قبال "حادثه سوم عقرب هرات" در اینجا چند مسئله از جمله «زد و خوردهای متعدد شعله ای هاباپولیس، بارویزیونیستهای «خلق» پرچمی و باخوانی ها» را مطرح کرده و رهبری "س ج م" را مورد سوال قرار می دهد. در حالیکه در مورد برخورد های شعله ای هاباپولیس در جریان تظاهرات هاشمیه آشکار است که پولیس دولت همیشه در برابر پیشرفت جریان تظاهرات های مربوط به جریان دموکراتیک نوین در محلات مختلف شهر هاموانع ایجاد می کرد و تظاهرات کننده هاسعی میکردند تا با فشار بازو موانع پولیس در مسیر پیشرفت تظاهرات را بر طرف کنند؛ در آن صورت نیروی پولیس شدت عمل نشان داده و تظاهر کننده ها را مورد لت و کوب قرار می داد. پولیس گاهی چنان وحشت می کرد که تظاهر کننده ها چاره ای جز مقاومت دسته جمعی در برابر حملات وحشیانه پولیس را نداشتند. در غیر این صورت همه شاهد بودند که تقریباً در هیچ موردی جریان تظاهرات های مربوط به جریان دموکراتیک نوین، با پولیس موظف که بقول دولت ظاهر آبرای «حفظ امنیت» حضور داشت، به زد و خورد نپرداخته است تقریباً در همه موارد مقاومت بمنظور دفاع از خود و دفع حمله پولیس بود. در مورد برخورد بارویزیونیستهای «خلق» پرچمی من حیث یک جریان ضد انقلابی و ضد مردمی و از دشمنان قسم خورده "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین؛ آنها بودند که باموقعیت ستون پنجمی آنها در درون دولت و حمایت نهان و آشکار نیروی پولیس دولت از آنها، زد و خوردهای رابه منسوبین جریان دموکراتیک نوین تحمیل میکردند که در اکثر موارد خاصاً در ولایت کابل این توطئه گریها از جانب باند های رویزیونیستی «خلق» پرچمی ها و گروه ارتجاعی « اخوان المسلمین» توسط رهبری "س ج م" و "ج د ن" با تدبیر سیاسی خنثی میشد. اما حادثه 25 جوزاسال (1350) خورشیدی در صحن پوهنتون کابل و حمله ارتجاع سیاه به جریان میتنگ منسوبین جریان دموکراتیک نوین بحث دیگری است. حمله قاتلان از جانب ارتجاع سیاه مذهبی علیه جریان دموکراتیک نوین و قتل رفیق سیدال سخندان توسط گلب الدین جنایتکار و مزدور ارتجاع و امپریالیسم بطور پلان شده و تدارک دیده توسط " سازمان جوانان مسلمان" و " حضرت های قلعه جواد" و به حمایت نظام سلطنت ظاهر شاه صورت گرفت. اینها قصد داشتند تا یگانه جنبش انقلابی پرولتری کشور را که داشت هر روز هر چه

گسترده تردربین توده های خلق و روشنفکران مردمی رسوخ می کرد، سرکوب و قلع و قمع کنند. لیکن اندیشه سیاسی انقلابی مردمی و عقل سلیم حکم می کرد که رهبری "س ج م" و "ج د ن" با تدبیر درست و عاقبت اندیشی سیاسی یعنی با دایر نکردن میتنگ در صحن پوهنتون کابل در همان روز، می شدتحد زیادی از آن توطئه جنایتکارانه جلوگیری کرد. انحراف ماجراجویانه برای تشکلهاجریانهای انقلابی پرولتری سخت زیان بار بوده وگاهی هم صدمات جبران ناپذیری برای جنبش انقلابی ببارمی آورد. به موضوع حادثه 25 جوزا سال (1350) دربخش (نهم) این سلسله نوشته ها به تفصیل پرداخته شده ودر اینجا از تکرار آن صرف نظر می کنم.

داکتر فیض در صفحات (54 و 55) این سند اپورتونیستی چنین مینویسد: "رهبری" پس از آنکه با طمطراق م- ل- ا رابه انقلابیون می شناساند جهت حمله ضد کمونیستی و ناحق خود را این چنین متوجه مبارزان سائرشورها می نماید: "امروز ریزه خواران خوان تروتسکیسم در چند کشور معین باگردانهای پیشآهنگ و انقلابی طبقه کارگر به دشمنی برخاسته و از تروتسکیسم بهره برداری از لومپنهاهای فاقد ایدئولوژیک بحیث مواد سوخت ماشین انقلاب از نفع کار و تبلیغ سیاسی در میان توده ها از رسالت اراده ای پیشآهنگان سخن می زنند و این سخن ها در کشور ما نیز بی انعکاس نمی ماند.... همانگونه که نمی توان از ورود کالاهای تجارتنی و انواع گوناگون کالاهای از کشورهای دیگر جلوگیری بعمل آورد، بهمان نحونمی توان از ورود کالاهای فکری زیان آور و اندیشه های زهر آگین ضد انقلابی جلوگیری".

داکتر فیض چنین ادامه می دهد: "رهبران" خاین این "ریزه خواران خوان تروتسکیسم" که "لومپنهاهای فاقد ایدئولوژیک کیانند؟ این کشورهای معین کدامها اند؟ البته می دانیم که در کشورهای مثل ایران، ترکیه، چندین کشور آمریکای لاتین و در جنبشهای انقلابی خلق عرب تاحدی گرایشهای بدور از اندیشه مائوتسه دون وجود داشته و گروه های با خط مشیهای نادرست در پیکار اند که موجبات آن را عوامل خاص تشکیل می دهد که فعلاً جای بحث نیست؛ ولی سخن اینجاست که بنظر ما مبارزان مذکور در مجموع ضدامپریالیسم و سیاستهای سازشکارانه بوده و سنبول تابناک رزمجویی و ازپا نندستن خلق خویش هستند. چه بسیار دیده

شده که این مبارزان دلیر در جریان نبرد با دشمنان بمواضع و نقاط نظر صحیح و مارکسیستی-لنینیستی دست یافته و راه شان را با پیروزیهای وسیعتری می پیمایند. بر این رزمندگان به سادگی برچسب "ریزه خواران خوان تروتسکیسم" و "تروریست" و غیره را زدن تنها از وجدان تیره شما رهبران برمی آید. ممکن است انقلابیون مارکسیست-لنینیست ها حق داشته باشند به مبارزه ای آنان برخورد انتقادی با صمیمیت رفیقانه نمایند که بطور حتم نتیجه اش هم سودمند خواهد بود. اما چند تن اپورتونیست، خاین به انقلاب با آن گذشته و روحیه ای معلوم الحال از قماش شما رهبران را به این مسئله چه کار؟ بین شما رهبران بورژوا و آن افراد فاصله ای بسیار موجود است. اگر بفرض زمینه ورود کالاهای آن مبارزان در کشور ما محیا (درست آن - مهیا - است) هم باشد، شما رهبران و تمامی دنباله روان تان حتی ظرفیت خرید آن کالاهای را هم ندارید.

در اینجا وقتی رهبری "س ج م" گروه های تروتسکیستی در کشورهای مختلف جهان را مورد انتقاد قرار می دهد که با احزاب کمونیست انقلابی خصومت می ورزند؛ داکتر فیض بدفاع از همپاله هایش در این کشورها برخاسته و آنها را «رزمندگان ضد امپریالیست» و «سمبول تابناک رزمجوی» نامیده و خایانه انتقاد رهبری انقلابی "س ج م" از تروتسکیست ها را «حمله ضد کمونیستی و ناحق» می خواند. اینکه داکتر فیض از تروتسکیست ها دفاع می نماید؛ به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی و دیالکتیک ماتریالیستی عمق اپورتونیسم و رویزیونیسم وی را آشکار می سازد. به انحراف اپورتونیستی دیگر داکتر فیض توجه کنید که میگوید: «این مبارزان دلیر در جریان نبرد با دشمنان بمواضع و نقاط نظر صحیح و مارکسیستی-لنینیستی دست می یابند». اولاً: اینکه تروتسکیست ها و سایر اپورتونیست ها و رویزیونیست ها با همان اندیشه بورژوائی و ضد انقلابی شان، مبارزات طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را از مسیر اصلی آن منحرف ساخته و به شکست می کشانند. ثانیاً: مبارزه علیه دشمنان طبقاتی طبقه کارگر (ارتجاع فئودال کمپرادوری و امپریالیسم) این فقط کمونیست های انقلابی هستند که با تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری در بین طبقه کارگر سطح آگاهی انقلابی آنها ارتقا می دهند. بعبارت دیگر روشنفکران با نقاط نظر صحیح

واصولی انقلابی (مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) می توانند در کارزار مبارزه طبقاتی، مبارزات طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را رهبری کنند. درحالیکه خود این احزاب در گمراهی قرار دارند؛ چگونه ممکن است که بتوانند مبارزه توده های خلق را در مسیر انقلابی رهبری کنند؟ **لنین می گوید: "نقش مبارز پیشرو را تنها حزبی می تواند بازی کند که تنوری پیشرو رهبران باشد"**. و داکتر فیض این گمراهی احزاب تروتسکیستی و سایر احزاب اپورتونیستی و رویزیونیستی را "بدرجه فضیلت ارتقا می دهد". تجارب جنبش کمونیستی بین المللی طی بیش از یک و نیم قرن نشان داده است که هیچ گروه اپورتونیستی و رویزیونیستی در میدان نبرد طبقاتی توده های خلق حتی در عالیترین سطح مبارزه آنها یعنی مبارزه مسلحانه نه اینکه پیروزی نصیب توده های خلق نشده که مبارزه آنهارا به شکست کشانده اند. لنین در مورد مشابهی به رویزیونیستها چنین می گوید: **"... هرگاه چنین رابطه ای قایل شویم، آنوقت بنظر می آید که معرفت سوسیالیستی نتیجه ناگزیر و مستقیم مبارزه ای طبقاتی پرولتاریا است. حال آنکه این بهیچوجه صحیح نیست"**.

در مورد اینکه داکتر فیض و یارانش رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری را خاینانه و ردیالنه «**دارای وجدان تیره و روحیه معلوم الحال، اپورتونیست و خاین به انقلاب**» خوانده و میگویند: **"شما "رهبران" را به این مسئله چه کار؟"** این یک جهت قضیه است و از این رویزیونیستهای ضدانقلابی و مرتد جز این نمی شود انتظار داشت که علیه کمونیستهای انقلابی بگویند؛ لیکن جهت دیگر قضیه اینست که داکتر فیض و یاران وی در این زمینه چگونه می اندیشند. به این مطلب از «**سازمان رهائی افغانستان**» توجه کنید که درباره دولت رویزیونیستی و ضدانقلابی چین چه نظر داشته و چگونه منجلا ب رویزیونیسم «سه جهانی» شان را آشکار می سازند: **"ماچین را چگونه می شناسیم؟ جمهوری توده ای چین یک کشور سوسیالیستی مربوط به جهان سوم است؛ زیرا از لحاظ سیاسی و اقتصادی در صف کشورهای جهان سوم قرار دارد...، هژمونیت، تجاوزگر، مداخله جو و جنگ افروزیست، در پی برانداختن استقلال، حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی سایر کشورها نمی باشد، سیاست جهانی اش پشتیبانی از مبارزات خلقها و بخصوص جنبشهای آزادیبخش ملی و مبارزه علیه دوا بر قدرت**

می باشد. در مقابل کشور ما نیز بطور مشخص پشتیبان حق تعیین سرنوشت ملی و مخالف هرگونه مداخله و تجاوز است. در داخل چین ستمکش ترین طبقه، طبقه کارگر قدرت را بدست دارد، اینست شاخص ما از جمهوری توده ای چین. رویزیونیستهای « سازمان رهائی افغانستان » چنین ادامه می دهند: " آنچه در چین می گذرد مربوط به حزب، دولت و مردم چین است. فهم جریانات درون حزب پرولتاریای چین برای ما مشکل است؛ زیرا ما در آنجا قرار نداریم و نه تحقیق مداوم آن وظیفه ای ما را تشکیل می دهد و در غیر آن مجبوریم جریانات داخل احزاب انقلابی بیشماری را در جهان تعقیب کنیم که این نه ممکن و نه لازم است..."

در مورد اینکه داکتر فیض خطاب به رهبری " س ج م " می گوید: " شما حتی ظرفیت خرید آن کالاها (بخوان اندیشه های تروتسکیستی و یا دیگر انواع اندیشه های اپورتونیستی و رویزیونیستی - توضیح بین هالین از من است) را هم ندارید ". او تصادفاً همین را درست می گوید؛ زیرا کمونیستهای انقلابی فقط طالب اندیشه های انقلابی پرولتری (م-ل-م) بوده و از تجارب انقلابی کمونیستها و پرولتاریای انقلابی کشورهای دیگر در عرصه های تئوری و پراتیک می آموزند و همزمان با پیشبرد مبارزه علیه ارتجاع فئودال کمپرادوری و امپریالیسم مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی انقلابی را علیه انواع و اشکال خطوط و اندیشه های اپورتونیستی و رویزیونیستی در سطح جنبش کمونیستی کشورهای شان ادامه داده و از نفوذ و رسوخ آنها جلوگیری می کنند. و همچنین مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی انقلابی علیه اپورتونیسم و رویزیونیسم را در سطح جهان از وظایف کمونیستی شان می شمارند. فقط این رویزیونیستهای مرتد و ضدانقلابی مانند داکتر فیض و یارانش هستند که بدفاع از تروتسکیسم و دیگر انواع اپورتونیسم و رویزیونیسم در سطح جهان برخاسته و مبلغ و مروج اندیشه های ضدانقلابی در کشورهای خود هستند. یکی ازترفندهای انواع اپورتونیستها و رویزیونیستها اینست که همقامشان و همکیشان خود را در همه کشورها با ستایشهای اغراق آمیز و مضحک و بابکار بردن کلمات و جملات بظاهر «مترقی و آزادی خواهانه» برای توده های خلق و «روشنفکران» ناآگاه کشورهای شان معرفی کرده و آنها را در باره ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی انحرافی و اعمال ضدانقلابی آنها اغفال و اغوا می کنند.

به این چند مورد توجه کنید که همپاله های داکتر فیض اولین مبلغ و مروج تئوری رویزیونیستی و ضدانقلابی «سه جهان» در افغانستان را با چنین اوصاف کذائی و مضحک مورد ستایش قرار می دهند. س.رها- می گوید: رفیق " احمد" بر بلندای تاریخ، رفیق احمد سروتناور گلستان آزادی، قهرمانی بود بی بدیل، ستاره ای بود درخشنده و غروب ناپذیر در افق کمونیسم".

داکتر فیض در صفحه (55) این سنداپورتونیستی می نویسد: "درجایی از مقاله طبع ادیبانه نویسنده شگفته و همان کسانی که در یک هفته قبل با کلمات " تروریست"، " آوانگاردیست"، " رفورمیست" و غیره زیر حملات خشن واقع شده بودند، این چنین مورد دلجوئی و ملاطفت رهبر و اقرار گرفته اند: " روشنفکران پیشتاز هرات این تجلی گاه سنن گرامی انقلابی در فروزان نگهداشتن شعله ای پیکار جوئی و رزمندگی همواره نقش برجسته و درخشانی داشته و راه پیمایان راه شعله آنان را همیشه همزمان فداکار و صمیمی و راستین خویش دانسته، نباید خاطره ای پرفروغ نبردهای را که دوش بدوش هم انجام داده ایم بدست فراموشی بسپاریم." ولی راجع به خاطره ای روزهای " همدوش" بودن با شما باید گفت که از نظر ما نزد رفیق انقلابی و آگاه، خاطرات دوران به اصطلاح " شعله ای" بودن خاطره هائیکست منفی غیر انقلابی و عبرت انگیز و بهر حال چیزی نیست که به آن بالید و برخ کشید....".

برخلاف ادعای داکتر فیض؛ انتقاد رهبری " س ج م" از "حادثه هرات" که در جریان تظاهرات بوقوع پیوسته بود و نکوهش عاملین آن که رهبری آنها را گیاهان سمی گفته است؛ بهیچوجه به مفهوم متهم ساختن همه فعالین جریان دموکراتیک نوین در ولایت هرات به چنین انحرافات نبوده است. بدون شک که درکنار ده ها تن از روشنفکران مترقی مردمی و آزادی خواه در جریان دموکراتیک نوین در هرات، تعدادی از عناصر «مکتب و فاکولته خوانده» باندیشه های انحرافی آوانتوریستی نیز در آن حضور داشتند. چگونه ممکن است که رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری این موضوع را در نظر نداشته و بدون تفریق همه روشنفکران فعال در جریان دموکراتیک نوین در هرات را متهم به چنین انحرافات کرده باشند؟! لیکن داکتر فیض که طی چندین سال با این جنبش همراه بوده و یکی از بااصطلاح «رهبران» آن بوده است، در آن زمان که این جنبش

انقلابی و مترقی در اوج شهرت بود و در بین روشنفکران مردمی و توده های خلق زحمتکش از اعتبار قابل ملاحظه برخوردار بود، داکتر فیض و پیارانش از اینکه عضویت آن را داشتند «فخر می فروختند»؛ ولی بعد از آن که داکتر فیض و دیگر همپاله هایش با انحراف اپورتونیستی این جنبش انقلابی را از درون تخریب کرده و به فروپاشی کشاندند، با چنین موقف خایانه و ضد انقلابی از آن یادی کنند. بقول مارکس "مرتجعین پیشرو اند" و نمی شود از این رویونیستهای مرتد غیر از این انتظار داشت.

رهبری «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» در صفحه (56) چنین اظهار نظر می نماید: "ما طرفدار جدی مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی مثبت و اصولی در درون نیروهای جنبش کارگری جهت رفع کمبودها و نواقص کار و ایجاد وحدت محکم اصولی مارکسیست لنینیستها هستیم....".

با آنکه داکتر فیض مزورانه از "ایجاد وحدت محکم و اصولی مارکسیست لنینیستها" صحبت دارد؛ لیکن در موضوع وحدت بین بخشهای مختلف جنبش کمونیستی روی مسئله "رفع کمبودها و نواقص" تاکید میکند. در حالیکه با حل اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی در پرتو تئوریه و اصول علم انقلاب پرولتری است که وحدت اصولی بین کمونیستهای انقلابی (نه رویونیستهای مانند داکتر فیض و پیروانش) امکان پذیر می گردد. بعبارت دیگر در مسئله وحدت، حل اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی و خط کشی اصولی بر مبنای (م - ل - م) مسئله اصلی را تشکیل داده و "رفع کمبودها و نواقص" بر اساس آن صورت می گیرد. بین اعضای متشکله یک حزب کمونیست انقلابی، وحدت بر مبنای اصل "مبارزه - وحدت - مبارزه" امکان پذیر می گردد. البته وحدت در حزب کمونیست امر مطلق نیست؛ زیرا هر لحظه و هر ساعت امکان سر بلند کردن اندیشه های غیر پرولتری اپورتونیستی و رویونیستی در سازمان و یا حزب انقلابی پرولتری و بروز اختلاف و تضاد بین اعضای آن وجود دارد که حل آن از طریق تداوم مبارزه "بین دو خط" صورت گرفته و از این طریق است که وحدت در حزب کمونیست انقلابی برقرار می گردد.

درسند دیگری از « سازمان رهای افغانستان » داکتر فیض و یاران وی درباره وحدت بین بخشهای مختلف جنبش کمونیستی چنین نظر دارند: " درامرو وحدت و همکاری بین جنبش انقلابی پرولتری مابا در نظر داشت و مراعات اکید، اصول ذیل را بنیادی می دانیم:

1- اکثراً رسم بر این بوده که بی اندازه بروجوه افتراق بین خود میخکوب شویم. اما صحیح و منطقی اینست که بروجوه اشتراک خودنظر بیافکنیم و با تکیه روی آنها بر حل بسیاری از اختلافات یا حتی بحث کافی روی آنها، می توان بزمان و شرایط دیگری موکول کرد. فراموش نکنیم که بحث بر سر پاره ای از مسایل مثلاً برخورد به گذشته و تشخیص اشتباهات می تواند حتی ماه ها بطول انجامد بدون اینکه به نتیجه مثبت دست یابیم. صحت یا سقم بعضی از نظرات و مواضع مارا پراتیک آینده ثابت خواهد کرد و نه هرگز صحبت های طولانی زیر سقّی.

2- مسایل صرف بغرنج تئوریک عام و مسایل مربوط به کشور های دیگر را نباید مبنای تفاهم و ارتباط بگیریم. باید روی مسئله حیاتی ای که معتقدیم و مشخصاً به انقلاب کشور ما ارتباط می گیرد و جنبه عملی دارد انگشت گذارد؛ بخصوص در اوضاع کنونی بجای پرداختن به دشمنان خونی بلا فصل مردم و جنبش مادر صورتیکه جمعی خود را سرگرم " حملات و اتهامات زدن های مبتذل بدیگران و افشای مسایل به هر حال وابسته به جنبش انقلابی پرولتری بسازند؛ این اگر از سربى معرفتی و نفهمی نباشد جز خیانت نامی نخواهد داشت. دشمنان را بهیچ عنوان نباید صاحب اطلاعات از درون جنبش انقلابی پرولتری ساخت".

در پراگراف فوق دیده می شود که اولاً: برای داکتر فیض و یاران او در مسئله وحدت مشخص کردن نقاط نظر توافق و اختلاف بین گروه هادر مسایل ایدئولوژیک-سیاسی مهم نبوده و فقط با اتکا به نقاط نظر مشترک بین خودشان میتوانند به وحدت برسند. و محول کردن حل اختلافات به آینده نیز یک ترفند اپورتونیستی است جهت اغوای روشفکران ناآگاه دنباله روان شان. ثانیاً: می گویند که از برخورد به انحرافات گوناگون اپورتونیستی گذشته بخشهای مختلف صرف نظر شود؛ زیرا نتیجه مثبت هم ندارد. این مطلب بوضوح نشان می دهد که هر گروه با هر گذشته انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی می تواند بر اساس " نقاط نظر مشترک شان" به وحدت برسند. ثالثاً: داکتر فیض

میگوید: مابه انحرافات رویزیونیستی احزاب کشور های دیگر کار نداریم؛ اینها «مسایل صرف بغرنج عام تئوریک هستند» و مربوط به کشورهای دیگر بوده و به مارتی نداشتند. این نظریه وضوح نمایانگر کمونیسم دروغین داکتر فیض و یاران وی می باشد. از جهت دیگر این آقایان جنبه بین المللی بودن کمونیسم و جنبش کمونیستی را انکار کرده و آن را «جنبش ملی» می داند که مربوط به کشورهای جداگانه است. رابعاً: داکتر فیض افشای ماهیت ضدانقلابی انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم در سطح جهان از جانب بخش های مختلف جنبش کمونیستی (م- ل- م) را «حمله و تهمت زندهای مبتذل بدیگران» خوانده و آن را «خیانت دانسته» می گوید که مسایل درونی جنبش انقلابی پرولتری را نباید برای دشمنان افشا نمود. این نظرات داکتر فیض درباره مسئله "وحدت" بین تشکلهای اپورتونیستی و رویزیونیستی است و ربطی به معیارهای وحدت بین گروه های مختلف کمونیست انقلابی ندارد و مورد دیگری از ماهیت خط ایڈولوژیک سیاسی « سازمان رهائی افغانستان» را بنمایش می گذارد که در منجلا ب رویزیونیسم «سه جهانی» غرق شده است.

سند «باطر داپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» بیانگر نظرات و مواضع اپورتونیستی داکتر فیض و یاران او است که با تشکیل «سازمان رهائی افغانستان» هر چه عمیق تر در منجلا ب رویزیونیسم «سه جهانی» سقوط کرده و بنوبه اش سهمگین ترین خیانت را به جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) و مبارزات خلق افغانستان وارد کرده اند. از میراث داران خط رویزیونیستی داکتر فیض از جمله «سازمان انقلابی افغانستان» که مدعی است بنابر دلایلی از «سازمان رهائی افغانستان» با اصطلاح انشعاب کرده است. لیکن با در نظر داشت متن این سند اپورتونیستی مربوط به «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و اسناد مربوط به «سازمان رهائی افغانستان» از جمله «مشعل رهائی» که مورد نقد و بررسی قرار داده ام؛ «سازمان انقلابی افغانستان» در حقیقت همان ادامه منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و «سازمان رهائی افغانستان» است. چنانچه «سازمان انقلابی افغانستان» مدعی است که بیشتر از دیگران به "میراث داکتر فیض و مینا"

وفادار بوده و ادامه دهنده راه آنها می باشد. به این موارد از لاطایلات «سازمان انقلابی افغانستان» توجه کنید:

«جنبش انقلابی افغانستان پیشوای بزرگی (داکتر فیض) را از دست داد - رفیق فیض احمد که زندگی پر بارش را وقف زحمتکشان و تعالی جنبش نموده بود - سازمان انقلابی تعهد می نماید که به هیچ صورت برای افراد و یا تشکلاتی اجازه ندهد که شوکت و اعتبار راه سرخ رفیق فیض احمد را با اخذ مدالهای امپریالیستی بر زمین بزنند. و تعهد می نماید تا اینکه بیرق سرخ رفیق احمد و یاران رفته او را به اهتزاز نگهدارند و راه آنان را دوام دهند - رفیق احمد با آبیاری نهال انقلاب با خون خویش، راه سرخی به روشنی آفتاب را برای رهروانش ترسیم کرد که تا فتح قله های پیروزی بی رهرو نخواهد ماند. این تشکل رویزیونیستی درباره مرحومه "خانم مینا" یکی دیگر از رهبران «سازمان رهائی افغانستان» و رهبر «راوا» چنین مدیحه سرایی می کند: "مینا راهت مشعل فروزان مبارزه خلق-مینا سدر جنگل رزم خلق بزمین افتاد - سازمان انقلابی قسم خورده است مشعلی را که مینا افروخته روشن نگه میدارد - سازمان انقلابی با الهام از خون مینا در این راه گام گذاشته است - سازمان انقلابی باوردارد که راه سرخ مینا که با قطرات خون او ترسیم شده هرگز بی رهرو نخواهد ماند».

موارد فوق و دیگر موارد از نظرات و مواضع انحرافی «سازمان انقلابی افغانستان» که در کتاب ای تحت عنوان "پاسخ به حملات ضدانقلابی و خصمانه اپورتونیستهای دون صفت سازمان انقلابی افغانستان" مورد نقد و بررسی قرار گرفته است، بوضوح بیانگر ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی رویزیونیستی این سازمان است.

15 اپریل 2019

(پولاد)

